

دوماهنامه  
اجتماعی  
فهنگی

# ۱۱

# مصفیر حیات

سال دوم / شماره یازدهم  
آذر و دی / ۱۳۹۵  
صفحه ۱۰۸  
قیمت: ۵۰۰۰ تومان

## پرونده ویژه:

همزیستی  
ادیان و مذاهب



امام گفت و گو  
امام موسی صدر



اقلیت‌ها؛ فرصت و نه تهدید  
علی یونسی



تقریب ادیان و مذاهب  
سید ابوالحسن نواب



گفت و گوی ادیان  
در قرآن و سیرت  
محمد جواد نجفی



تعامل ادیان از نظر تا عمل  
محمد حسین ارجمندتیا



وحدت و همدلی در  
قرآن و سیره پیامبر  
علی افشاری

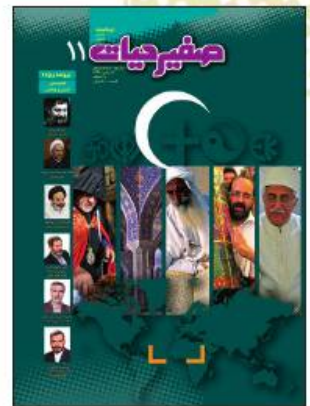


# صغیر حیات

سال دوم  
شماره یازدهم  
آذر و دی ۱۳۹۵  
۱۰۸ صفحه  
قیمت: ۵۰۰۰ تومان

دوماهنامه  
اجتماعی  
فرهنگی

۱۱



صاحب امتیاز:  
فخرالدین صانعی  
مدیرمسئول:  
علی اکبر بیگی

● زیر نظر شورای سردبیری

● مدیر اجرایی:  
ربیع الله گمری  
مدیر هنری و گرافیک:  
سیدمحسن زمانی

● اجرا:  
محمد شفیعی  
لیتوگرافی و چاپ:  
فانان

● توزیع:  
شرکت نامه امروز

● نشانی:  
قم، خیابان شهید، کوچه ۳۷،  
کوچه پنجم، پلاک ۱۶۲  
کدپستی: ۳۷۶۶۴ - ۳۷۱۲۷  
صندوق پستی: ۹۶۷ - ۳۷۱۸۵  
تلفن: ۳۷۷۴۱۰۶۵ - ۳۷۸۲۵۱۰۰  
تلفن: ۳۷۸۲۵۱۰۹ - ۳۷۱۸۵  
سامانه پیامکی: ۱۷۱۷۳۳۳ - ۵۰۰۰  
پست الکترونیکی:  
safir.hayat@yahoo.com



- ۴ / سخن نخست
- ۶ / امام گفت و گو (سخنرانی امام موسی صدر در کلیسای کبوشین بیروت)  
اقلیت ها؛ فرصت و نه تهدید
- ۱۲ / گفت و گوی صغیر حیات با حجت الاسلام والمسلمین علی یونسلی  
تقریب ادیان و مذاهب
- ۱۶ / گفت و گو با حجت الاسلام والمسلمین سیدابوالحسن نوابی  
(گفت و گوی ادیان در قرآن و سیرت (محمدجواد نجفی)
- ۲۰ / تعامل ادیان از نظر تا عمل (محمد حسین ارجمندنیا)
- ۳۲ / گوشه هایی از اخلاق محمد (ص) (اثری از آیت الله مجتهد زنجانی (قدس سره))
- ۴۰ / بررسی ادعای تبعیض بر اساس دین (حسن ملک زاده)
- ۵۴ / جایگاه وحدت و همدلی مسلمانان در قرآن و سیره پیامبر (ص) (علی آقا نوری)
- ۶۸ / همزیستی در سایه معنا و معنویت ادیان از نگاه مولانا (محمد تقی فاضل میبدی)
- ۷۴ / گلچینی از مصاحبه رسانه های خارجی با حضرت آیت الله العظمی صانعی در دهه ۸۰
- ۷۹ / همزیستی با اهل ادیان (استاد شهید مرتضی مطهری (ره))
- ۸۴ / آسیب شناسی رفتاری ایرانیان (۶) / نیمه خالی لیوان (رضا احمدی)
- ۸۶ / احکام شرعی به زبان حضرت آیت الله العظمی صانعی (مدخله)
- ۹۰ / چشم انداز
- ۹۱ / شخصیت آیت الله هاشمی رفسنجانی (ره) از دیدگاه حضرت آیت الله صانعی (مدخله)
- ۱۰۰ /

## سخن نخست



# همزیستی با ادیان و مذاهب آری یا نه؟! ▲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَا جَا وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَكِنْ لِنَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا» (سوره مائده، آیه ۴۸)؛

برای هر گروهی از شما شریعت و روشی قرار داده‌ایم. و اگر خدا می‌خواست همه شما را یک امت قرار می‌داد، ولی خواست، شما را بوسیله آنچه که به شما داد، امتحان کند. پس در خیرات بر یکدیگر پیشی بگیرید که بازگشت همگی‌تان به خداست.

### همزیستی با ادیان و مذاهب آری یا نه؟! ▲

خدای را بخاطر وحدانیتش سپاس و ثناء می‌گوییم و بخاطر خلقتش سر تنظیم فرود می‌آوریم و بر آنچه او اراده فرموده است، مطیع و فرمانبرداریم. در پیشگاه قادر متعال عهد و پیمان توحید را بر خود یاد آور می‌شویم که: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا» (سوره اعراف، آیه ۱۷۲)؛ بیاد آر هنگامی که پروردگار تو از فرزندان آدم، از نسل‌هایشان، فرزندان‌شان را گرفت و آنان را بر خود گواه ساخت که: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بلی، ما به خدایی تو گواهی دهیم.

و بر طوق بندگی انسان، که عصاره هدف در خلقت آدمی است گردن می‌نهیم و بدان شکر می‌گذاریم. در اینکه تمامی ادیان و مذاهب با آنچه در این مفاهیم و مشابه آن وجود دارد، اتفاق نظر دارند، شکی نیست و از این منظر، سیر همه‌ی خداجویان به وحدتی منتهی می‌شود که غرض اصلی حرکت انسان در آن نهفته است؛ توحید و خدمت به خلق. اشتراک در توحید و یکتاپرستی و خدمت به انسان، مفهوم مشترکی است که نوع انسان با هر آئین و مذهبی بدان سرسپرده و اعتقادات خود را به واسطه‌ی آن شکل داده است.

همه‌ی ادیان آسمانی برای نیل انسان به این هدف، نازل شده‌اند و صاحبان رسالت نیز از انسان‌های برگزیده‌ای بودند که هر یک دیگری را تصدیق نموده و بر تکریم دین و آئین یکدیگر تأکید می‌ورزیدند. از این جهت ادیان یکی هستند؛ چرا که نقطه آغاز آنان؛ یعنی توحید، یکی است و آنان در هدف هم، که تکریم و خدمت به انسان باشد، یکی هستند. این هدفی است که حرکت عالم خلقت به سوی اوست.

با این وجود، انسان به خویشتن‌پرستی اسیر شد و هدف را فراموش کرد و گرفتار نژادپرستی به جای نژاددوستی و وطن‌پرستی به جای وطن‌دوستی گردید. خدا هم با این وضع، انسان را به حال خود واگذار کرد: «كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ». بدین جهت راه‌ها و مسیرهای گوناگون اختلاف در بین آدمیان ظاهر گردید و نمادهای دوگانگی، خودبینی و خودپرستی سر از ستیز، جنگ و ویرانگری درآورد و موجبات رنج‌ها و گرفتاری‌های بشر را باعث گردید.

اگر بخواهیم گزاره پرونده این شماره از نشریه‌ی صغیر حیات را تحلیل نماییم: «همزیستی با ادیان و مذاهب»، در این رابطه باید به دو موضوع

عمده و اساسی به دقت نظر کنیم تا پاسخ سؤال «آری یا نه؟!» را به آسانی، بیابیم:  
**الف) جایگاه انسان در خلقت:**

**ب) برنامه‌های انسان به عنوان مخلوق:**

موضوع اول: بر کسی پوشیده نیست، انسان از جانب خالق هستی کرامت یافته و مسجود فرشتگان قرار گرفته است. اگر به حکمت و علت این تکریم که ذاتی انسان است، نگاه کنیم می‌یابیم که خداوند در انسان فصل ممیزی به ودیعه نهاده که در بقیه موجودات عالم چنین ممیزه‌الایی قرار نداده است: عقل و شعور که نتیجه و عملکرد آن عقلانیت در حیات آدمی است. آنکه چراغ راه بشر در بین تمامی یافته‌های زندگی اوست.

بنابراین، عمده توانمندی انسان داشتن تعقل و تفکر است که با آن خیر را از شر، خوبی را از بدی و مصلحت را از مفسده تشخیص می‌دهد. این انسان بر پایه این ظرفیت به توحید گرایش دارد و بر اساس اصول و موازین توحیدی، صیانت از حقوق آدمیان را سرلوحه خود قرار می‌دهد. این کرامتی است که به همه‌ی بشریت عنایت شده است و انسان‌ها نیز بر آثار و حقوق منبث از این عقلانیت، اصرار می‌ورزند. به همین جهت در تمامی ادیان و مذاهب بر حقوق فردی و اجتماعی انسان؛ نظیر: حق حیات، امنیت در زندگی، مساوات و برابری، کار به اندازه توان و برخورداری به اندازه نیاز، آزادی فردی و اجتماعی، تعلیم و تربیت و ... تأکید بسیاری شده است. در این میان هیچ سخنی از جنس زن و مرد، سیاه و سفید، مذهب و آیین، ملیت و جغرافیا نبوده؛ بلکه مدار بر انسانیت انسان است که گوهر مشترک میان همگان است و هیچ کسی نمی‌تواند اعتقادات خویش را مجوز تعرض به حقوق دیگران و تصرف در شئون مادی، معنوی، فردی یا اجتماعی آنان بشمارد. جان و مال و عرض و آبرو و آزادی و حقوق انسانی همه‌ی انسان‌ها باید مصون بماند و اعتقادات در آن نقشی ندارد. به عنوان مثال، همان‌گونه که دروغ و افتراء آزار و اذیت، تعرض به ملکیت و ... نسبت به مسلمانان جایز نیست، نسبت به دیگران نیز - از هر دین و مذهب - جایز نیست.

حضرت آیت الله صانعی مدظله با عنایت به همین حرمت و کرامت ذاتی انسان و برابری او از حقوق طبیعی و اجتماعی، می‌فرماید:  
«در رابطه با برابری حقوق انسان‌ها باید به دو اصل اساسی توجه شود: اول اینکه خدای بزرگ برای خلقت همه‌ی افراد بشر به خود تبریک و تحسین گفت: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ». بنابراین از نظر حقوقی نمی‌توان بین انسان‌ها فرق گذاشت، چرا که خلاف مبارک بودن امر خلقت است. اصل دوم، که در اسلام و اخلاق، فوق‌العاده روی آن عنایت و تکیه شده و در حقیقت زیر بنای مبانی اخلاقی و حقوق انسانی به شمار می‌رود این است که هر کسی باید آن‌چه را برای خود دوست می‌دارد برای دیگران هم دوست بدارد و آن‌چه را که برای خود دشمن می‌دارد برای دیگران نیز دشمن بدارد. بنابراین هر انسانی بخواهد راجع به حقوق اجتماعی انسان‌ها سخن بگوید، یا توجه به این اصل آن‌چه که به ضرر آنها و یا تبعیض محسوب شود، انجام نمی‌دهد و این نابرابری را جزو حقوق الهی و اسلامی نمی‌داند.»  
اما موضوع دوم: آنچه پیرامون «جایگاه انسان در خلقت» مطرح شد ظرفیت وجودی و ذاتی انسان بود، ولی در این مقوله عنایت به نیازهای انسانی است که در قالب خدمت به هم‌نوعان تحقق پیدا می‌کند. به قول سعدی شیرین سخن:

بنی آدم اعضای یکدیگرند  
چو عضوی ببرد آورد روزگار  
که در آفرینش زیک گوهرند  
دگر اعضاها را نمائد قرار

نیازهای انسانی که به اختلاف در توانمندی‌های موجود در ذات آنان باز می‌گردد، موجب شده است که بشر به هم نوع خود برای توسعه و کمال خویش نیازمند باشد. جامعه‌ای هم که این انسان را در خود جای داده است باید به معاہدگی کل هماهنگ باشد؛ برآوردن هر نیازی که به نادیده انگاشتن دیگر نیازها منجر شود، باعث ناهماهنگی در همان بخش نسبت به بقیه افراد و در ادامه در کل جامعه خواهد بود. با وجود این نیازهاست که ادیان و مذاهب آسمانی بر این نکته مشترکند که: «محب خدا با دوست نداشتن انسان جمع نمی‌شود».

لذا خداوند یکتای همه‌ی ادیان بر هر کوششی که برای ادای حقوق مردم و یاری مستضعفان و ستمدیدگان باشد، بهترین اعمال دانسته و دین مبین اسلام نیز بر آن تأکید فراوان نموده است.  
مخصول اعتدال انسانی نیز درک درست از وضعیت دیگران است؛ شکسته دلی را همراهی کردن، فقیری را سیر نمودن، حاجت نیازمندی را روا داشتن، مریضی را عیادت کردن و ... افضل‌ترین اعمال نزد تمامی ادیان و مذاهب است.  
به آن امید که همه‌ی انسان‌ها در دنیا در کنار هم با صلح و دوستی، مهربانی و سازندگی به حیات خود ادامه داده و در دار آخرت هم رستگار گردند. انشاءالله

**مدیر مسئول**



۱. «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (سوره ذاریات، آیه ۵۶): جن و انسان را نیافریدم مگر آنکه مرا بپرستند.
۲. «مثل کسانی که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آنها را به «خود فراموشی» گرفتار کرد.» (سوره حشر، آیه ۱۶).
۳. «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْوُجُوهِ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» (سوره اسراء، آیه ۷۰): و ما فرزندان آدم را کرامی داشتیم و در خشکی و دریا جای داده‌ایم و از چیزهای پاکیزه روزیشان کردیم و آنان را بر بسیاری از آفریدگان خویش برتری کامل بخشیدیم.
۴. «وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا» (سوره بقره، آیه ۳۴): به فرشتگان گفتیم: آدم را سجده کنید، پس سجده کردند.
۵. سوره مؤمنون، آیه ۱۴: «پس آفرین به خداوندی که نیکوترین آفرینندگان است».
۶. چکیده اندیشه‌ها، صص ۸۴ - ۸۵.



# امام گفتگو

سخنرانی صدر  
امام موسی صدر  
در  
کلیسای  
کبوشین بیروت

امام موسی صدر، فقیه و مصلحی که به گفت و گوی ادیان و مذاهب التزام داشت.

انشاره :

خوانندگان گرانمایه که اهل پژوهش هستید و دست بر قلم دارید، خوب می‌دانید که نمی‌توان در محدوده پانصد یا هزار کلمه درباره «گفت‌وگو» نزد هیچ متفکر اثر گذاری، چه رسد به امام موسی صدر، سخن تازه گفت. شخصیتی که در جامعه لبنان «امام گفت‌وگو» نامیده می‌شود.

شاید شایسته‌تر آن باشد که به جای تبیین کوتاه یا ناقص یکی از مظاهر و مصادیق گفتگو، فهرستی جامع اما خلاصه از مراتب و وجوه گفت‌وگویی امام موسی صدر ارائه شود. فهرستی که از منظومه فکری و منظومه عملی ایشان استخراج شده و نشان می‌دهد که گفت‌وگو، مفهومی وجودی و ذاتی امام صدر است. به تعبیر دیگر، امام در جایگاه فقیه، مصلح، رهبر، سیاستمدار و متفکر به جوهر گفت‌وگو باور و التزام دارد.

۱ گفت‌وگویی درون‌مذهبی: امام صدر در مقام رهبر شیعیان، علی‌رغم رسم گذشتگان، در خانه نمی‌نشاند تا مردم به سراغ او بیایند؛ بلکه به میان مردم می‌رود و در کوچه و پس‌کوچه‌های شهرها و روستاها به گفت‌وگو با شیعیان می‌گذرد. در این میان، گفت‌وگوی مستمر میان او و مردم تأسیس می‌شود و نظم و انتظام می‌یابد. تأسیس موهبت گفت‌وگو در میان طایفه شیعه به تدریج به گفتمان شیعه در تعایش با ۱۷ مذهب دیگر لبنان ارتقا می‌یابد.

اعتقاد امام به گفت‌وگو نه تنها در محدوده نظر و تئوری باقی نمی‌ماند، بلکه در منظومه عملی و مدیریت همه‌جانبه طایفه شیعه تجلی می‌یابد. سازمان‌های مردم‌نهاد گوناگونی با مشارکت خود برای رفع مشکلات و توسعه همه‌جانبه شیعیان متولد می‌شود. برای

امام حتی رسیدن به وحدت احکام از طریق گفت‌وگو میان کارشناسان طرفین را ممکن می‌داند.

**۳ گفت‌وگوی اسلام و مسیحیت:** یکی از مهم‌ترین وجوه گفت‌وگویی امام صدر، گفت‌وگوی او در جایگاه مجتهد با رهبران دینی مسیحیت و مؤسسات و طایفه مسیحی لبنان است. در این خصوص، مطالعه مجموعه گفتارها و نوشتارها و رفتارهای وی و کشف و تبیین مبانی اسلامی و نقد و بررسی آن‌ها یک ضرورت می‌نماید. علاوه بر سازمان‌های مردم‌نهاد و حرکت‌هایی (جنبش محرومان، هیئت یاری جنوب) که امام با دعوت از رهبران فرقی مختلف به راه می‌انداخت، باید از حضور فعال وی در گفت‌وگو و همکاری با مؤسسات دینی مسیحی یاد کرد. اجرای منسک موعظه روزه مسیحیان در کلیسای کبوشین یک اتفاق بی‌نظیر در تاریخ کلیسای مسیحی و دین اسلام است. دعوت روحانیت مسیحیت از امام موسی صدر برای اجرا و امامت یک منسک مهم مسیحی یک اتفاق نیست، بلکه نتیجه سال‌ها گفت‌وگو و همکاری او با مسیحیان است. اعتقاد وجودی امام به گفت‌وگو و اعتماد رهبران مسیحیت به او در جایگاه مصلح مؤمن، آن قدر توسعه می‌یابد که در میان مردم مسیحی نیز به مسیح لبنان شناخته می‌شود و اعتبار یک رهبر الهی را می‌یابد. اعتباری که به او قدرت و مقبولیت می‌دهد تا خصوصیت قدیمی میان دو روستای مسیحی نشین را رفع کند. خصوصیتی که با پادرمیانی خیلی‌ها کاهش نیافته بود. یا اینکه دستور داد پول جمع‌آمده از کمک‌های شیعیان را تقسیم و برای ساختن کلیسا و مسجدی که در آتش فتنه‌های مذهبی سوخته بود، مصرف کنند.

**۴ گفت‌وگوی منطقه‌ای:** شاید مهم‌ترین رویداد تاریخ سیاسی منطقه، گفت‌وگوهای امام برای آشتی دادن رهبران عرب باشد. صهیونیست‌ها موفق شده بودند که میان حافظ اسد، یاسر عرفات، شاه سعودی و مصر فتنه‌گری کنند و متحدان عرب علیه توسعه‌طلبی اسرائیل را دچار انشقاق و تفرقه و نومیدی نمایند. امام موسی صدر آرام نمی‌گیرد: اینک نه مجتهد شیعی است و نه مسیح لبنان و نه ایرانی دور از خطر. امام در این زمان یک مصلح دوراندیش بی‌قرار فراتر از دین است که راه می‌افتد و با گفت‌وگو، فقط گفت‌وگو و صبوری، اختلافات را یک به یک رفع می‌کند و دوباره در میان رهبران کلیدی جبهه مقاومت در برابر اسرائیل آشتی و وحدت و انسجام می‌آفریند.

متن سخنرانی امام موسی صدر،  
در تاریخ ۱۹ فوریه ۱۹۷۵ (۳۰ بهمن ۱۳۵۳)،  
در قالب خطبه موعظه آغاز روزه، تحت عنوان  
«نیازمندی‌ها و توانمندی‌های انسان»

در این مراسم، که بزرگان مسیحیت لبنان در آن شرکت

مطالعه ساختار این مؤسسات و سازمان‌ها باید به گفت‌وگوهای امام در رفع اختلافات عشیره‌ای و نزاع‌های میان مناطق و روستاها، و زدودن دشمنی‌های تاریخی و ایجاد صلح و همدلی و همکاری میان اعضای طایفه توجه ویژه کرد. دستاورد دیگر گفت‌وگوهای درون‌مذهبی امام، فراخوان و تجمیع همه حرفه‌ها و صنفا و تخصص‌ها و ظرفیت‌های علمی و اقتصادی و دینی شیعه حول محور مجلس اعلای شیعیان و تأسیس آن و مشارکت

ایمان‌یکی‌بودند و هدفی مشترک را پی می‌گرفتند؛ جنگیدن در برابر خدایان زمینی و طاغوت‌ها و یاری مستضعفان و رنج‌دیدگان. و این دو نیز نمودهای حقیقتی یگانه‌اند. و چون ایمان‌پیران نیز شدند و همراه با آن‌ها مستضعفان نیز پیران و زشدند. طاغوت‌ها چهره عوض کردند و برای بستایی به عنایم پیشی گرفتند و در پی حکم راندن به نام ایمان برآمدند و سلاح دین را به دست گرفتند. و این‌گونه بود که رنج و محنت مظلومان مضاعف گشت و ایمان دچار مصیبت و اختلاف شدید. هیچ نزاعی نیست مگر برای منافع سرودجویان.

دادن همه در تدوین سرنوشت و مدیریت شیعیان است.

**۲ گفت‌وگوی میان مذاهب اسلامی:** امام موسی صدر غیر از گفت‌وگو طریق نمی‌شناسد. لذا فعالیت‌های اجتماعی خود را با دعوت از اهل تسنن و همفکری و همکاری با علما و اندیشمندان سنی شروع می‌کند. امام صدر از گفت‌وگو به‌مثابه دروازه‌ای برای رسیدن به همکاری و همگرایی میان مسلمانان و تجمیع همه استعدادها و ظرفیت‌ها و خلاقیت‌های همه مسلمانان بهره می‌برد و نهادها و مؤسساتی بنیان می‌گذارد که سنی و شیعه در هیئت مؤسس و هیئت مدیره و امور اجرایی نهادها دوشادوش هم فعالیت می‌کنند. وقتی به امام درباره تأسیس مجلس اعلای شیعیان اعتراض می‌شود و آن را نشانه قدرت‌طلبی طایفه شیعه اعلام می‌کنند، امام به صراحت می‌گوید که گفت‌وگو سرشت و ضرورت لبنان است. برای شکل گرفتن گفت‌وگویی عادلانه و موفق باید طایفه شیعه جایگاه و قدرتی برابر با دیگر طوایف داشته باشد تا گفت‌وگو پایدار بماند. امام پس از تأسیس مجلس درنگ نمی‌کند و فوراً نامه‌ای به رهبر طایفه سنی، مرحوم شهید شیخ حسن خالد، می‌نویسد و از جایگاه رسمی مجلس او را به گفت‌وگو و تقویت همکاری‌ها دعوت می‌کند و گفت‌وگو درباره وحدت شعبای مانند اذان، وحدت عید فطرو... را پیشنهاد می‌دهد.

جستند، در بالاترین سطوح سیاسی و دینی فرقه‌های مسیحی، و به عنوان نماد «گفت و گو و تعایش» از امام صدر تجلیل به عمل آمد. شارل حلو، رئیس‌جمهور اسبق لبنان، در این باره می‌گوید: «برای نخستین بار در تاریخ مسیحیت یک روحانی غیر کاتولیک در یک کلیسای کاتولیک و برای جمعی از مؤمنان در جایگاه موعظه سخن می‌راند. این اتفاق نه تنها اعجاب‌انگیز بلکه موجب تأمل و تفکر عمیق و درازمدت است.» اقدام بعدی امام دعوت از بزرگان

ادیانی که یکی بوده‌اند و هرکدام ظهور دیگری را بشارت می‌داده است و یکدیگر را تصدیق می‌کرده‌اند. خدوند، به واسطه این ادیان، مردم را از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون کشید و آنان را از اختلافات ویرانگر نجات داد و پیمودن راه صلح و مسالمت آموخت. ادیان یکی بودند، زیرا در خدمت هدفی واحد بودند: دعوت به سوی خدا و خدمت انسان. و این دو نموده‌های حقیقتی یگانه‌اند. و آن گاه که ادیان در پی خدمت به خویشان برآمدند، میانشان اختلاف بروز کرد. توجه هر دینی به خود آن قدر شد که تقریباً به فراموشی هدف اصلی انجامید. اختلافات شدت گرفت و رنج‌های انسان فزونی یافت.

ادیان یکی بودند و هدفی مشترک را پی می‌گرفتند: جنگیدن در برابر خدایان زمینی و طاغوت‌ها و یاری مستضعفان و رنج‌دیدگان. و این دو نیز نموده‌های حقیقتی یگانه‌اند. و چون ادیان پیروز شدند و همراه با آن‌ها مستضعفان نیز پیروز شدند، طاغوت‌ها چهره عوض کردند و برای دستیابی به غنایم پیشی گرفتند و در پی حکم راندن به نام ادیان برآمدند و سلاح دین را به دست گرفتند، و این گونه بود که رنج و محنت مظلومان مضاعف گشت و ادیان دچار مصیبت و اختلاف شدند. هیچ نزاعی نیست مگر برای منافع سودجویان.

ادیان یکی بودند، زیرا نقطه آغاز همه آن‌ها، یعنی خدا، یکی است؛ و هدف آن‌ها، یعنی انسان، یکی است؛ و بستر تحولات آن‌ها، یعنی جهان هستی، یکی است؛ و چون هدف را فراموش کردیم و از خدمت انسان دور شدیم، خدا هم ما را به حال خود گذاشت و از ما دور شد و ما به راه‌های گوناگون رفتیم و به پاره‌های مختلف بدل گشتیم و جهان یکتا را تقسیم کردیم و در پی خدمت به منافع خاص خود برآمدیم و معبودهای دیگر، غیر خدا، را برگزیدیم و انسان را به نابودی کشانیدیم.

اینک به راه درست و انسان رنج دیده بازگردیم، تا خدا نیز به ما بازآید و از عذاب الهی نجات یابیم. برای خدمت به انسان مستضعف پاره‌پاره شده و رو به نابودی گردیم هم آییم، تا در همه چیز و در مورد خدا یکی شویم، و تا ادیان همچنان یکی باشند. قرآن کریم می‌فرماید: «لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمَنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ. (۱)»

در این لحظه، در کلیسا، در ایام روزه، در مراسم وعظ دینی و بنا به دعوت مسئولان متعهد، حاضر شده‌ام. اینک خود را در میانه راه در کنار شما می‌یابم: هم اندر زگو و هم اندر زپذیر؛ با زبان خود سخن می‌گویم و با قلب خود می‌شنوم. تاریخ گواه ماست. بدان گوش فرا می‌دهیم. و تاریخ شنوای ما نیز هست. تاریخ گواه لبنان است: شهر دیدار، شهر انسان، وطن رنج‌دیدگان و پناهگاه ترسیدگان. در این احوال و در این افق بلند، می‌توانیم شنوای پیام‌های اصیل آسمان باشیم، زیرا ما به سرچشمه‌ها

**جنگ‌ها و تبعیض نژادی  
و تحقیر دیگران و نزاع  
شدید در هسته‌های  
مختلف جامعه، از خانواده  
تا جامعه بین‌الملل، همه  
نزاع‌هایی هستند که علتشان  
یکی و چند و چونشان  
متفاوت است. این نزاع‌ها  
که جزء بنیادین خلقت  
تلقی شده است، حاصل  
تبدیل خویشستن خوامی به  
خویشستن پرستی است.**



مسیحیت برای ایراد خطبه‌های نماز جمعه بود، اما به سبب جنگ داخلی این برنامه تحقق نیافت. امام در کلیسا گفت: خدایا، تو را سپاس می‌گوییم. پروردگارا، ای خدای ابراهیم و اسماعیل، خدای موسی و عیسی و محمد، خدای مستضعفان و همه آفریدگان.

سپاس خدایی راست که ترسیدگان را امان دهد، شایستگان را نجات دهد، مستضعفان را برتری دهد، مستکبران را فرونشاند، شاهانی را نابود سازد، و دیگرانی را بر جایگاه آنان نشاند. و سپاس خدایی را که درهم کوبنده جباران، نابودکننده ستمگران، دریاپنده گریزندگان، انتقام‌گیرنده از سرکشان و فریادرس دادخواهان است. خدایا، تو را شکر می‌گزاریم که ما را به عنایت موفق داشتی و به هدایت گردآوری و با مهربانی‌ات دل‌های ما را یکی کردی. ما، هم اینک، در پیشگاه تو و در خانه‌های از خانه‌های تو، در ایام روزه، به خاطر تو، گرد آمده‌ایم. دل‌های ما به سوی تو پر می‌کشد و خرده‌های ما نور و هدایت را از تو می‌گیرد. تو ما را فراخوانده‌ای تا در کنار یکدیگر در خدمت به خلق گام برداریم و بر کلمه‌سواء برای خوشبختی پندگانت اتفاق کنیم. به سوی درگاهت روی آورده‌ایم و در محراب تو نماز گزارده‌ایم. برای انسان گرد آمده‌ایم، انسانی که ادیان برای او آمده‌اند،

نزدیک شده‌ایم.

این حضرت مسیح است که فریاد می‌زند: «هرگز هرگز! محبت خدا با دوست نداشتن انسان جمع نمی‌شود.» و صدای او در جان‌ها می‌پیچد و ندایی دیگر از پیامبر رحمت اوج می‌گیرد که: «به من ایمان نیاورده است کسی که سیر به بستر خواب رود، اما همسایه‌اش گرسنه باشد.» (۲) و هر دو صدا در بستر زمان هم‌آوا بوده‌اند، تا آنکه پرتوآک آن‌ها بر زبان پاپ بزرگ ظاهر می‌شود که به مناسبت روزه می‌گوید: «مسیح و انسان فقیر شخصی واحدند.» و در نامه معروفش به نام «پیشرفت ملل» برای کرامت انسان خشمگین می‌شود و مانند مسیح در معبد می‌گوید: «این تجربه سترگی است که با خشونت، اهانت‌هایی که در حق کرامت انسانی روا داشته می‌شود، پایان پذیرد.» و باز می‌گوید: «نظام‌های ستمگر منحط‌ترین نظام‌ها از نظر ارزش‌های انسانی‌اند، که با سوءاستفاده از جایگاه حکومت و پایمال کردن حقوق کارگران و شکستن پیمان‌ها پا گرفته‌اند.»

آیا این ندای پاک، با آنچه درباره هدف در متون اسلامی آمده است، تفاوت دارد؟ «من - یعنی خدا - نزد شکسته‌دلان هستم؛ آن گاه که مریضی را عیادت، فقیری را یاری و حاجت نیازمندی را روا می‌کنی، من نزد آنانم.»

اما درباره وسیله نیل به آن مقصود: خدا هر کوششی را برای به‌پا داشتن حق و هر فعلیتی را برای یاری ستم‌دیده، تلاشی در راه خود و چونان نماز در محراب عبادتش دانسته است. او خود عهده‌دار یاری و نصرت است.

از خلال این گواهی‌ها به انسان برگردیم تا نیروهای ویرانگر و متلاشی ساز انسان، این عطیه الهی را بشناسیم: انسان، مخلوقی که در صفات بر صورت خالقش آفریده شده است، خلیفه خدا بر روی زمین، غایت هستی، آغاز و هدف جامعه و حرکت‌آفرین تاریخ. این انسان برابر است با مجموع نیروها و توانایی‌هایش؛ نه از آن رو که فلسفه و فیزیکی در قرن ما بر تبادیل و امکان تبدیل ماده، هر ماده، به انرژی توافق کرده‌اند بلکه از آن رو که ادیان و تجربه علمی تأکید می‌کند که: «وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى.» (۳) «برای انسان جز تلاش او چیزی نمی‌ماند و کارها جاودانه‌اند و اینکه ارزش انسان به شعاع‌ها و پرتوافکنی‌هایش در زمینه‌ها و افق‌های گوناگون است. از این رو، هر قدر توانایی‌های انسان را محترم بداریم و از آن‌ها حفاظت کنیم، به همان اندازه او را تکریم و جاودانه کرده‌ایم.»

اگر بُعد آسمانی ایمان به انسان درک و همتی نامتناهی و آرزوهای نامتناهی می‌دهد، او را در عین ناامیدی امیدوار نگه می‌دارد، نگرانی او را برطرف می‌کند، و او و دیگر انسان‌ها و او و دیگر موجودات را هماهنگ می‌سازد، و اگر ایمان با این بُعدش او را، هم از جلال و شکوه‌مندی و هم از جمال و زیندگی بهره‌مند می‌سازد، بُعد دیگر این ایمان می‌کوشد که از انسان صیانت کند

و حفاظت از انسان را واجب می‌داند و تأکید دارد که ایمان بدون التزام به خدمت انسان ایمان نیست.

باید همه نیروهای انسان و نیروی همه انسان‌ها را حفظ کرد و توسعه داد. از این روست که اصل کمال‌طلبی، از اولین رسالت‌ها تا پیام اخیر پاپ، مورد تأکید بوده است: «پیشرفت و ترقی اصیل باید کامل باشد، یعنی همه انسان‌ها و همه خصلت‌های انسانی را به کمال برساند و اصلاح کند.» به همین جهت است که می‌بینیم، ادیان سرقت را حرام دانسته‌اند، زیرا سرقت غصب کردن نیروهای انسان و دستاوردهای این نیروهاست. این سرقت امروز به‌صورت استثمار و احتکار درآمده است و در پوشش پیشرفت صنعتی یا تأمین نیازهای ساختگی و از طریق ابزارهای تولید بر انسان تحمیل می‌شود تا او اشتباهی کاذبی احساس کند و بیشتر مصرف کند. امروزه، نیازها برخاسته از ذات انسان‌ها نیست، بلکه، به یاری تبلیغات وابسته به ابزارها و قدرت‌های تولیدی خلق شده‌اند. و این‌گونه است که هر روز نیازی نو بر انسان تحمیل می‌شود و نیرو و توان او را به خود مشغول می‌کند. این نیازهای ساختگی مانع از آن می‌شود که انسان این توانایی‌ها را در راهی که خود می‌خواهد صرف کند. و این‌گونه می‌بینیم نیروهای مختلفی که مانع توانایی‌های انسان‌اند و آن‌ها را نابود یا پراکنده می‌گردانند، تحولی عمیق یافته‌اند. با این حال، اساس و بنیاد این نیروهای ویرانگر ثابت باقی مانده، هرچند که شکل‌ها تغییر کرده و تحولات فزونی یافته است.

مثلاً دین با دروغ و دورویی و نیز غرور و تکبر درافتاده است، و چون به‌صورت بنیادین به این خصلت‌ها می‌نگریم، میزان تأثیر منفی آن‌ها را بر توانایی‌های فرد و جامعه درک می‌کنیم. دروغ حقایق و نیروهای آماده تبادل میان انسان‌ها را دروغ‌بین می‌گرداند، نیروهایی که رشد انسان منوط به بخشش آن‌ها و پذیرش نیروهای دیگران است. دروغ این نیروها را واژگونه و ناشناخته می‌گرداند، پس تبادلهای و توانایی‌ها مشوه و معطل می‌مانند.

کبر و غرور توانایی انسان را متوقف و منجمد می‌کند، زیرا آدم مغرور حس می‌کند که به مرتبه خودکفایی رسیده است، لذا از داد و ستد بازمی‌ایستد و از تکامل بازمی‌ماند و مردم نیز از اقتباس از او و کامل شدن به‌واسطه او دست می‌کشند، و این یعنی مرگ توانایی‌ها و ظرفیت‌ها. صفات هم‌ردیف دروغ و کبر و غرور نیز چنین است.

اما آزادی فضا و حال و هوای مناسب برای رشد نیروها و ظهور استعدادهای انسان است، اگر فرصت‌ها فراهم باشد. این آزادی همواره در معرض تجاوز قرار داشته است و به بهانه‌های مختلف از انسان‌ها سلب می‌شده است. از آنجا که آزادی فضای مناسب برای رشد توانایی‌ها و استعدادهای انسان و مواهب انسان اصل و اساس همه توانایی‌هاست، نزاع‌ها و درگیری تلخ رخ



خدا و انسان ارتباط و حضوری مستمر پدید می‌آورد، مینا و اساس تمدن جدید نباشد، با تمدنی شکننده روبه‌رو خواهیم شد. هنگامی که تاریخ تمدن را مد نظر قرار می‌دهیم، با رشد یک‌جانبه و یک بُعدی انسان در تمدن امروزی روبه‌رو می‌شویم. سیاست و مدیریت و بازار و سازندگی رشدی ناهماهنگ می‌یابد، چون بر پایه ایمان نبوده است، ایمانی که مایه اعتدال و هموایی در راه خدمت به همه است. سیاست و مدیریت و بازار و سازندگی به استعمار و منازعات، بازاریابی‌های جدید فرصت طلبانه و حاکمیت صلح مسلحانه و مقولاتی از این دست منتهی می‌شود، و زندگی انسان میان جنگ‌های سرد و گرم و بین بستن زخم‌ها و صلح مسلح نوسان می‌یابد.

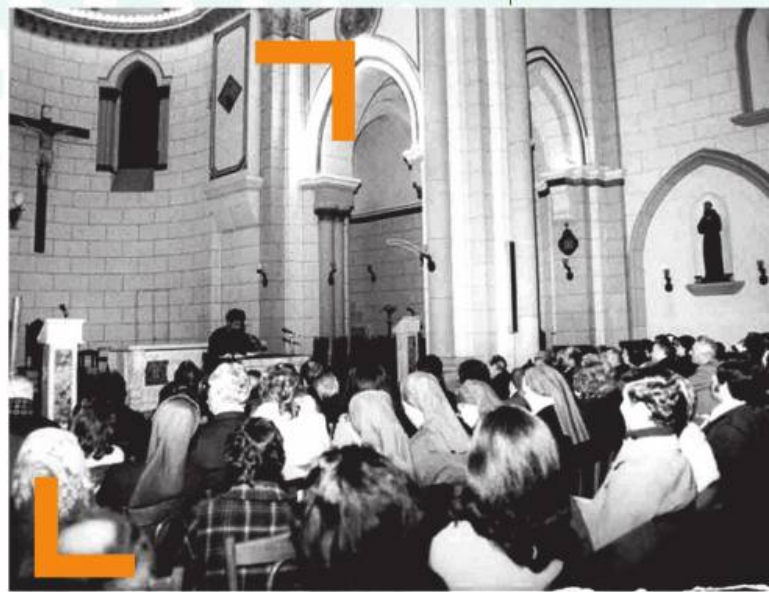
حُب ذات یا خویشستن خواهی که مایه و پایه کمال خواهی انسان است، آن گاه که به خودپرستی تبدیل شود، مشکل‌آفرین می‌شود.

جنگ‌ها و تبعیض نژادی و تحقیر دیگران و نزاع شدید در هسته‌های مختلف جامعه، از خانواده تا جامعه بین‌الملل، همه نزاع‌هایی هستند که علتشان یکی و چند و چونشان متفاوت است. این نزاع‌ها که جزء بنیادین خلقت تلقی شده است، حاصل تبدیل خویشستن خواهی به خویشستن‌پرستی است. انانیت و خودخواهی فرد در گروه نیز همین تأثیر منفی را دارد. گروه‌ها و جوامع برای خدمت به انسان شکل گرفته‌اند. طبع انسان مدنی و اجتماعی است. انسان موجودی است با دو بعد شخصی و اجتماعی. وقتی خودپرستی به جامعه سرایت کند، مشکل انسان در صورت‌های مختلفی بروز می‌کند: از خودخواهی فردی تا خودخواهی خانوادگی و خودخواهی قبیله‌ای تا خودخواهی فرقه‌ای و مذهبی، که ارزش‌های آسمانی را به خصوصیات زمینی تبدیل و دین و مذهب را از محتوایش تهی می‌کند، و علو و مدارا را از بین می‌برد، همان فرقه‌گرایی که ارزش‌های والا را وسیله سوداگری قرار می‌دهد و، سرانجام، به ملی‌گرایی خودخواهانه می‌رسد.

وطن‌دوستی نیز، که از شریف‌ترین نیازهای انسانی است، به نژادپرستی بدل می‌شود؛ تا جایی که فرد وطنش را، به جای خدا، در مقام پرستش قرار می‌دهد و حاضر می‌شود عظمت وطنش را بر ویرانه‌های لوطان دیگران، و تمدنش را بر خرابه‌های تمدن‌های دیگر بنیان نهد، و سطح مردمش را به بهای فقیر شدن دیگر ملت‌ها بالا برد. نازیسم، که جهان را چند بار به آتش کشیده است، نمونه آشکار نژادپرستی است. این خودخواهی‌ها، در اصل، احساساتی سازنده بودند، اما به مرور و به دلیل رشد ناهماهنگ، ویرانگر شدند. خویشستن خواهی و فامیل‌دوستی و قبیله‌دوستی و وطن خواهی و وابستگی‌های قومی، اگر در چارچوب مرزهای درست خود باقی بمانند، گرایش‌های مثبت و سازنده‌ای در زندگی انسان‌ها خواهند بود.

اکنون به عنوانی که برای این سخنرانی برگزیده‌ایم،

داد. سلب آزادی از انسان، فرد و جامعه را به بند محدودیت‌های اعمال شده از جانب غاصبان آزادی می‌کشد و در نتیجه، انسان‌ها و جامعه به محدودیت و نقص در توانایی‌ها دچار می‌شوند. آن گاه که انسان بر این محدودیت‌ها می‌شورد و تلاش می‌کند و ما بنا به ایمانمان همراه دیگران می‌کوشیم که مانع سرکشی این نیروی تفرقه‌افکن و ویرانگر شویم، در حقیقت، بدون توجه به شکل و قالب نیروهای محدودکننده در طول تاریخ بشری، از



توانایی و کرامت انسان دفاع می‌کنیم.

قالب‌های سلب آزادی و تخریب توانایی‌ها در گذر زمان تغییر یافته است: گاهی به‌صورت استبداد، گاهی به‌صورت استعمار، گاه به‌صورت نظام ارباب و رعیتی، گاه به‌صورت تروریسم فکری و ادعای قیومیت بر مردم و نابالغ انگاشتن قدرت فکری آنان است و گاه به‌صورت استعمار نو و گاه به‌صورت تحمیل مواضع بر افراد یا ملت‌ها از طریق فشارهای اقتصادی و فرهنگی و فکری است. سیاست بی‌توجهی و محروم کردن برخی از مردم از فرصت‌ها، نگاه داشتن مردم در جهل و بی‌سوادی و محروم کردن مردم از بهداشت و فرصت‌های تحرک و توسعه، همه و همه، از شکل‌های مختلف سلب آزادی و در هم کوباندن توانمندی انسان است.

همین‌طور است تمام نیازهای انسانی، که شهوت می‌نامیم، اگر به قیمت نادیده گرفتن نیازهای دیگر انسان تقویت شوند. هر نیازی در انسان انگیزه‌ساز و حرکت‌آفرین و عامل حرکت انسان است، ولی اگر به قیمت مغفول ماندن دیگر نیازها رشد یابد، فاجعه‌آفرین خواهد بود.

و این، منشأ مسئولیت بزرگ ما در برابر قدرت و ثروت و جاه و مقام و دیگر امکانات بشری است. اگر ایمانی که میان

که به خود گستاخی تحریف تاریخ و یهودی کردن شهر قدس و تخریب آثار تاریخی آن را می‌دهد. بنابراین، وطنمان را، نه تنها به خاطر خدا و انسان آن، که برای تمامی بشر و برای نمایندگان چهره مبارزه‌گر حق، در برابر آن چهره دیگر، باید حفظ کنیم. ما اینک خود را در برابر فرصتی طلایی یافته‌ایم، در برابر فصلی نو که لبنان آغاز کرده است، و در برابر صحنه‌ای که در تاریخ و در پهنه گیتی همتایی ندارد.



ای مردان و زنان مؤمن، باید برای انسان، همه انسان‌ها، انسانمان در بیروت و جنوب و عکا و حومه بیروت و کرتینا و حی السلم، با یکدیگر همدل و همنوا شویم. این انسان جزئی از این فرصت، بخشی از این حرکت و به دور از هرگونه انزوا و طبقه‌بندی است. پس انسان لبنان را پاس می‌داریم، تا نگاهبان این کشور باشیم، کشوری که امانت تاریخ و امانت خداوند است.

#### پانویسها:

- [۱] «برای هر گروهی از شما شریعت و روشی نهادیم و اگر خدا می‌خواست همه شما را یک امت می‌ساخت. ولی خواست در آنچه به شما ارزانی داشته است بیازمایدتان. پس در خیرات بر یکدیگر پیشی بگیرید. همگی بازگشتان به خداست.» (مانده، ۴۸).
  - [۲] کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، چاپ چهارم: تهران، دارالکتب الإسلامیه، ۱۴۰۷ ق، ج ۲، ص ۶۶۸.
  - [۳] «و اینکه: برای انسان جز حاصل تلاش او نیست.» (نجم، ۳۶).
- (با تشکر از سرکار خاتم جووا صدر که این سخنرانی را در اختیار مجله گذاشتند.)

بازگردیم: «نیازمندی‌ها و توانمندی‌های انسان.» جامعه‌ای که این انسان را در بر می‌گیرد باید به معاویه یک کل هماهنگ باشد و فرد نیز باید به معاویه یک فرد سازوار باشد. هر نیازی که به هزینه نادیده انگاشتن دیگر نیازها تأمین و تقویت شود، وزر و وبال خواهد شد. هر فردی که به بهای نادیده انگاشتن حقوق دیگر افراد رشد کند، وزر و وبال خواهد شد. هر گروهی که به بهای نادیده انگاشتن حقوق دیگر گروه‌ها رشد کند، مصیبت خواهد آفرید.

اعتدال حاصل درک وضعیت دیگران است و باعث می‌شود که انسان درد دیگران را درد خود بداند. همین تفکر است که دعوت به روزه‌داری می‌کند. این اعتدال ضامنِ صحتِ رشدِ هماهنگِ فرد است و ضامنِ رشدِ هماهنگِ جوامع است. لبنان، سرزمین ما؛ سرزمینی که انسان آن اولین و آخرین سرمایه آن است؛ انسانی که عظمت لبنان را با تلاش و هجرت و اندیشه و اقداماتش پدید آورده است؛ چنین انسانی را در این کشور باید صیانت کرد.

اگر کشورهای دیگر، پس از انسان، سرمایه‌های دیگری دارند، سرمایه ما در لبنان، پس از انسان، باز همان انسان است. از این رو، تلاش ما در لبنان، از عبادتگاه‌ها تا دانشگاه‌ها و دیگر مراکز، باید صرف صیانت از انسان در لبنان، همه انسان‌ها و همه ابعاد انسان با توانمندی‌های مختلف و در مناطق مختلف لبنان گردد.

اگر بخواهیم از لبنان صیانت کنیم، اگر بخواهیم به اقتناع حس ملی خود پردازیم و اگر بخواهیم به حس دینی خود پاسخ دهیم، باید انسان لبنان و همه توانایی‌هایش را پاس بداریم. در لبنان، ما شاهد محرومیت هستیم، محرومیت در لبنان ناشی از سوء تدبیر است و همگان در این زمینه مسئول‌اند. و همان‌گونه که در سخنان مبارک شنیدیم، سخت‌گیری در راه انسان، در حد نیاز، به شرط هتک نشدن انسانیت انسان، مجاز است. حضار گرامی! مناطقی که ما و مردم لبنان در آن زندگی می‌کنیم؛ چونان خود مردم لبنان، امانتی هستند در اختیار ما و مسئولان. جنوب و دیگر مناطق امانت‌هایی هستند که بنا به فرمان خدا و خواست وطن باید حفظ شوند. از این رو، باید آگاهانه به اندیشه و عمل توجه کنیم. اشتباه در اندیشه و اشتباه در عمل هر کدام دو خیانت در امانت در پی دارند: خیانت ارتکاب مستقیم فساد، و خیانت پامال کردن فرصت دیگران و به هدر دادن اموال و حقوق عمومی. تفاوت گذاشتن به هر شکل و عنوانی که طرح شود باعث تفرقه است.

لبنان کشور انسان و انسانیت است که واقعیت آن در قیاس با دشمن آشکار می‌شود، آن گاه که می‌بینیم دشمن جامعه نژادپرستانه‌ای ایجاد کرده است که به کار ویرانی و تفرقه در همه ابعاد مالی و فرهنگی و سیاسی و نظامی آن اشتغال دارد، تا جایی



**گفتگوی صغیر حیات با**  
**حجت الاسلام و المسلمین علی یونسی**  
**دستیار ویژه رئیس جمهور**  
**در امور اقوام و اقلیت های دینی و مذهبی**

# اقلیت‌ها

## فرصت‌فروغ تهدید

### صغیر حیات

ضمن تشکر، در ابتدا از ضرورت توجه به

مذاهب و اقلیت های دینی در کشور بفرمایید.

جمهوری اسلامی ایران حدود ۸۰ میلیون نفر جمعیت دارد که اکثر این جمعیت را مسلمانان شیعه دوازده امامی، تشکیل می‌دهند. اما ما با اقلیتی از مذاهب، ادیان و طریقه های گوناگون نیز روبرو هستیم. اقلیت های موجود در ایران، اعم از مذاهب و ادیان، حدود ده میلیون نفر می‌باشد. پراکندگی مذهبی در جامعه امروز ایران یک واقعیت اجتماعی است. این پراکندگی مذهبی یک واقعیت اجتناب ناپذیر است که نه امکان از بین بردن آن وجود دارد و نه به مصلحت ملی است و نه مشروع. اگر در گذشته دور، ممکن بود که به زور افراد را وادار به تغییر کیش کرد (که آن زمان هم این امکان وجود نداشت)، اکنون دیگر به هیچ وجه، این امر متصور نیست. تنها راه ممکن، ضروری و عقلایی که با مصالح ملی و احکام شرعی منطبق است همزیستی اخلاقی، انسانی و اسلامی و همچنین حفظ وحدت و انسجام ملی است. علی‌رغم اینکه این ضرورت یک ضرورت شرعی، عقلی و ملی است اما همیشه یک سری افرادی بوده اند که مخالف حضور و وجود این اقلیت ها هستند و همواره آنها را برای خود، نظام و اسلام تهدید می‌دانند. در حالی که دلایل محکم شرعی و عقلی وجود دارد که حضور اقلیت های مذهبی و دینی به نفع اکثریت است.

و به اصطلاح رایج آنها برای نظام و اکثریت فرصت هستند نه تهدید. درست است: آنچه تهدید است تنازع، واگرایی، اختلاف، خشونت و دشمنی است نه تفاهم، همگرایی، تعارف، همزیستی و هم شناسی.

اما ضرورت توجه و پرداختن به این موضوع را از زوایای مختلف می‌شود بررسی کرد. در اینجا به سه زاویه حکومتی، قانون اساسی و دینی اشاره می‌کنم:

۱. **از منظر حکومتی؛** هر حکومت و نظامی موظف است که امنیت، صلح و آرامش مردم و جامعه خود را تامین کند. سرلوحه وظایف همه حکومت ها نیز تامین امنیت و عدالت است. در این موضوع، تفاوت و فرقی بین نوع حکومت نیست. فلسفه حکومت به تامین همین دو متغیر یعنی امنیت و عدالت است و مشروعیت حکومت به حفظ و تقویت آن دو بستگی دارد. این ضرورت یعنی تامین امنیت و عدالت توسط حکومت، اولین اقدام و مهم ترین وظیفه هر حکومت است. اصل اساسی و اولی تمام حکومت ها تامین امنیت است و اگر این اصل حکومتی را بپذیریم آن وقت واضح و روشن است که امنیت زمانی پایدار و مانا است که برای همه شهروندان به طور عادلانه برقرار گردد. از این منظر، همه مردم از هر قوم و مذهبی، شهروندان آن حکومت هستند و قومیت و مذهب شهروندان در تامین امنیت آنان و جامعه تاثیرگذار نیست و نمی‌تواند باشد. زیرا امنیت، واحد غیر قابل تفکیک است. اگر امنیت و عدالت برای بخشی از جامعه باشد نه برای همه، یقیناً عدالت نخواهد بود و این عدم عدالت و ایجاد تبعیض خود عاملی است برای مخدوش شدن امنیت. به عبارتی می‌توان گفت که اطلاع و عموم ضرورت امنیت و عدالت همه حاکمان را ملزم می‌کند که مرزهای موهوم بین اقلیت و اکثریت را بردارد و همه ملت در حکومت از حقوق انسانی و شهروندی عادلانه برخوردار باشند. این که مصالح ملت غیر قابل تقیید است

بدان پرداخته شده است.

۳. اما از منظر دینی هم مبانی محکمی برای این موضوع وجود دارد. از نظر اصول و محکمت دینی، ادعای ما این است که دو ضرورت، یعنی ضرورت امنیت و عدالت، مورد تاکید اسلام است. از نظر قرآن و از نظر سنت می توان این ضرورت را دریافت نمود. در قرآن آیات و اشارات فرلوانی بر این موضوع رفته است. خدلوند می فرماید: «لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» [ممتحنه N]. علاوه بر این، آیات متعدد و فرلوانی وجود دارد که به رعایت عدالت و تامین صلح و امنیت برای همه شهروندان، تاکید دارد مانند آیاتی که اشاره دارد به دعوت به حکمت و موعظه حسنه (نحل: ۱۲۵)، دعوت اهل کتاب به توحید و عمل به مشترکات (آل عمران: ۶۴)، دعوت به مشورت با دیگران (آل عمران: ۱۵۹)، دعوت به مهربانی با دیگران و بخشیدن خطای آنان (آل عمران: ۱۵۹)، اجر و پاداش اهل کتاب نزد خدلوند (بقره: ۶۲)، پناه دادن به مشرکان (توبه: ۶)، کرامت انسان ها (اسراء: ۷۰)، دعوت به همبستگی و انسجام (آل عمران: ۶۴)، تکریم پیروان ادیان توحیدی و رعایت عدالت با آنان (شورا: ۱۵)، ملاک تقوا در گرمی بودن انسان نزد خدلوند (حجرات: ۱۳)، دعوت به کار نیک (فصلت: ۲۳)، دعوت به خوبی ها و رفع دشمنی ها (فصلت: ۳۴)، عدم اراده خدلوند بر یکی شدن مردمان (هود: ۱۱۸)، وفای به عهد با مشرکان (توبه: ۷)، نهی از محتاجه با اهل کتاب و مشرکان (آل عمران: ۲۰)، تامین امنیت مشرکان (توبه: ۶)، نهی از اکراه در دین (یونس، ۹۹)، دعوت به مجادله نیکو و نهی از جدال منفی (نحل: ۱۲۵)، نهی از تعدی به مشرکان جنگ طلب، نهی از تفرقه در دین (شورا: ۱۳)، توجه به اینکه دین برای هدایت و درست کاری بشر است (توبه: ۳۳)، دوستی با مؤمنان (توبه: ۷۱)، دعوت عمل به تعهدات و میثاق گرچه با مشرکان (توبه: ۴)، و... که از این آیات فرلوان، می توان دعوت به صلح، مدارا، هم گرایی، اعتدال، انسجام، تعامل و همزیستی مسالمت آمیز را دریافت نمود.

### صفیر حیات

گذشته از آیات قرآن نگاه سنت نبوی به دیگر کیشان و چگونگی برخورد و ارتباط با آنان چگونه است؟

سنت قطعی پیامبر گرمی اسلام در دوران حاکمیت در شهر کوچک مدینه، که همه اقلیت ها حضور داشتند، پذیرش، صلح و مدارا با همگان بود. حضرت رسول اکرم (ص)، به جز کسانی که علیه مسلمانان تبهانی می کردند، مابقی پیروان ادیان توحیدی را پذیرفت. این پذیرش هم به لحاظ اخلاقی بود و هم به لحاظ حکومتی. براساس مبانی حکومتی اسلام و روش و سیره حضرت محمد (ص)، پیروان ادیان توحیدی بخشی از شهروندان و جامعه مدینه النبی بودند. فراتر از آن، اینکه سعه صدر و اخلاق مداراتی تا جایی پیش رفت که مدینه محل امن مشرکاتی شد که به دنبال درک و فهم حقایق اسلام بودند. چنانکه در قرآن کریم آمده است: «وَ إِنْ أَخَذَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتِجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ» [توبه: ۶]. یعنی بر اساس فرامین الهی، پیامبر و حاکمان اسلامی موظف شدند به مشرکاتی که درصدد درک مفاهیم و شناخت اسلام بودند، پناه بدهند و امنیت آنها را



و اختصاص به جمع خاصی ندارد را هر فردی که مدتی کوتاه کار حکومتی کرده باشد، متوجه می شود. این یک واقعیت غیر قابل انکار است که در هر حکومتی تخصیص امنیت و عدالت به فرد، گروه یا طبقه خاص به ناپودی عدالت و امنیت حکومت و جامعه منجر می شود. به عنوان مثال، مقررات و قوانین رانندگی چون عدم عبور از چراغ قرمز را اگر برای عده ای از جامعه تخصیص بزنیم، آن وقت خواهیم دید که نظم و قواعد در شهر از بین خواهد رفت. امنیت روانی و جانی رانندگان بلکه تمام شهروندان آن شهر در گرو رعایت مقررات رانندگی از طرف همه است. استغنا برای عده ای، هم جان آن عده و هم جان دیگران را به خطر می اندازد. بنابراین باید گفت امنیت و عدالت دو اصل تفکیک ناپذیر هستند که تمام حکومت ها می بایست برای همه شهروندان و احاد جامعه آن را تامین کنند.

۴. از زاویه قانون اساسی کشور نیز تفاوتی بین اکثریت و اقلیت نیست. بر اساس قانون اساسی دولت موظف به رعایت امنیت و عدالت برای همه است. دولت باید از حقوق اقلیت ها دفاع کند تا مورد تعرض اکثریت قرار نگیرد. قانون اساسی که بر گرفته از اسلام، عقلانیت و تجربه بشری است در بیش از چهار اصل در فصل حقوق ملت، بر ضرورت این امر تاکید کرده است. در اصل چهارده قانون اساسی، مطلب معناداری مطرح شده است که می تواند در این موضوع، راهبردی اساسی باشد. در این اصل آمده است: «به حکم آیه شریفه لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ؛ دولت جمهوری اسلامی ایران و مسلمانان موظف اند نسبت به افراد غیر مسلمان با اخلاق حسنه و قسط و عدل اسلامی عمل نمایند و حقوق انسانی آنان را رعایت کنند. این اصل در حق کسانی اعتبار دارد که بر ضد اسلام و جمهوری اسلامی ایران توطئه و اقدام نکنند». مفاد، مفهوم و اطلاق و عموم این آیه شامل همه غیر مسلمانان حتی مشرکان غیر محارب نیز می شود که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، بدرستی،

مبانی اسلامی است. با حفظ حرمت مراجع و علما و توجه به این نکته که علما و مجتهدان عزیز بر اساس منطق و مبانی شرعی فتوای دهند، عرض می‌شود که بر اساس همین مبانی می‌توان اسلام رحمانی، اخلاق نبوی و رفتار علوی را در اجتهاد پویا و تلاش فضلا و عالمان جستجو کنیم و حقایق اصیل و ناب را بازیابیم.

فراهم کنند. مهم‌تر آنکه حکومت اسلامی می‌بایست پس از تحقیق نیز امنیت کامل آنها را تا بازگشت به موطن و رسیدن به خانه خویش تأمین کند. بنابراین می‌توان گفت: سیره قطعی پیامبر اسلام با اهل کتاب و حتی مشرکانی که سر جنگ نداشتند، بر تعامل و مدارا بوده است که همه آیات اشاره شده نیز مؤید این سنت است.

اکثر مطالبات و دغدغه‌های اهل سنت در ایران غیر سیاسی است در حالیکه جلوه سیاسی بدان داده می‌شود! اهل سنت ایران در کنار شیعیان زندگی کرده‌اند و همچون سایر ایرانیان، عاشق این سرزمین و ایران اسلامی هستند؛ اما متأسفانه در مناطق کمتر توسعه یافته زیست می‌کنند! اهل سنت ایران می‌توانند در تعاملات و ارتباطات ایران با کشورهای مسلمان دیگر نقش بسزایی ایفا کنند.



#### صفیریات ارزبایی حضر تعالی از وضعیت اقلیت های دینی در ایران امروز چگونه است؟

درباره وضعیت اقلیت دینی در ایران امروز ما باید گفت که ایرانیان پیرو ادیان توحیدی از یک رضایت نسبی برخوردارند. اقلیت های دینی در ایران پنج نماینده در مجلس شورای اسلامی دارند که به طور مشخص: ارمنه تهران و شمال ایران، ارمنه اصفهان و جنوب ایران، مسیحیان آشوری کلدانی، کلیمیان و زرتشتیان ایران، هر یک برای خود صاحب یک کرسی نمایندگی می‌باشند. اقلیت های دینی یا به عبارت درست، ایرانیان پیرو ادیان توحیدی، نسبت به اقلیت های موجود در دیگر کشورهای همسایه نسبتاً از وضعیت بهتری برخوردار هستند، اما این وضعیت از نظر ما مطلوب نیست و می‌تواند بهتر باشد. آنها برای خود دغدغه‌ها و مشکلاتی دارند که می‌بایست بدان پرداخته شود. مشکلات آنها ناشی از ساختار حکومتی و اجتماعی ایران نیست. هم حکومت و هم جامعه سر مهربانی با آنها دارد. ولی آنها مشکلات قانونی و حقوقی متعددی دارند که آنها را آزار می‌دهد. به عنوان مثال می‌توان به عدم برابری در قصاص اشاره کرد. در مواردی که مقتول از اقلیت های دینی باشد، معمولاً قضات به دیه اکتفا می‌کنند آن هم به دیه متفاوت با یک فرد مسلمان. به همین جهت در جامعه مشاهده می‌شود که افراد سودجو با توجه به این قانون قضایی به راحتی دست به قتل و غارت می‌زنند. مثال دیگر ماده ۸۸۱ مکرر قانون مدنی است که می‌گوید کافر از مسلمان ارث نمی‌برد و اگر در بین ورثه متوفای کافر، مسلمان باشد، وراثت کافر ارث نمی‌برند، اگر چه از لحاظ طبقه و درجه مقدم بر مسلمان باشند. این ماده موجب شده است که در برخی از خانواده های اقلیت های دینی، فرزندی اعلام مسلمانی کند و ارثیه پدری را کاملاً تصاحب نماید و با استناد به این ماده هیچ سهمی برای فرزندان و همسر متوفای نگذارد! این موضوع امنیت روانی ایرانیان پیرو ادیان توحیدی را از

البته این آیات و سیره نبوی می‌تواند دست خوش برداشت های متفاوتی باشد.

آنچه گفته شد کلیتی بود از برداشت بنده از آیات قرآن کریم و سیره پیامبر گرامی اسلام. از آنجا که این آیات قابل تفسیر است و اجتهاد هم آزاد است، بنابراین هر صاحب فکر دیگری می‌تواند برداشتی متفاوت و نظری مخالف این نظر ارائه کند. البته این اجتهادات متفاوت از امتیازات فقه شیعه است که مجتهدان مجازند نظر خود را مطرح نمایند. اما واقعیت اجتماعی امروز جوامع اسلامی این است که ما نیازمند مجتهدانی ژرف اندیش هستیم که با نگاه تیزبین خود، مشکلات جامعه اسلامی را شناسایی کرده و برای حل آن راهبرد و راهکار مناسب و مقتضی ارائه نمایند. می‌توان گفت به طور کلی، در تنظیم روابط مسلمانان با غیرمسلمانان و تنظیم تعامل و ارتباطات دولت های مسلمان با غیر مسلمانان جهان، نیازمند نظرات فقیهان ژرف اندیش و مجتهدان دقیق و عمیق می‌باشیم. امروز نه فقط ایران اسلامی بلکه تمام جوامع اسلامی به شدت نیازمند بازبینی در خصوص حکم به تکفیر مسلمانان و بازتعریف مفاهیمی چون اسلام، ایمان و کفر می‌باشند. در جهان امروز، روزی نیست که خون مسلمانی توسط مسلمان دیگر ریخته نشود. متأسفانه قتل و غارت بر اساس یک نظر شرعی و به استناد به احکام فقهی انجام می‌شود. به بیان دیگر، اخلاق اسلامی و رفتار مسلمانان با دیگری، نیازمند تعریف دوباره است. تنظیم روابط سیاسی، اخلاقی و اقتصادی مسلمانان با یکدیگر و غیرمسلمانان، نیازمند اجتهاد است. یکی از مشکلات جدی جهان اسلام این مسائل و موضوعات است که مسلمانان جهان از آن رنج می‌برند. از یک سو امنیت و عزت مسلمانان به خطر افتاده و از سوی دیگر چهره افراطی و خشونت طلبی از اسلام نشان داده می‌شود که این هم ظلم به اسلام است و هم به مسلمانان جهان. شکستن این فضا و بازسازی تصویر مسلمانان، نیازمند اجتهاد شجاعانه و بازخوانی مفاهیم و

تقریب و پایبندی به لوازم همگرایی و همبستگی است.

**صفیر حیات** متأسفانه جهان اسلام، امروز گرفتار افراط و خشونت است. داعش، القاعده و طالبان محصول چیست؟

داعش و هر نوع گروه تندروی محصول افراط، تعصب، جهل و بد فهمی دینی است. در حالی که تمام ادیان الاهی، بشر را به اعتدال، مهربانی، مدارا، عقلانیت و اخلاق راهنمایی و هدایت می‌کنند. تنها راه رهایی از وضعیت موجود و رسیدن به وضعیت مطلوب در جهان اسلام، تقریب مذاهب و انسجام مسلمانان است. اگر برای پیشرفت و استقلال کشور در عرصه بین الملل نیازمند تعامل و همگرایی و گسترش روابط و در داخل نیازمند امنیت و توسعه متوازن هستیم بهترین راه برای موفقیت در این دو عرصه، تقویت انسجام و همبستگی ملی است. به طور کلی می‌توان گفت: امروز اداره جوامع اسلامی نیازمند یک اجتهاد جدید است که بیش از هر چیز از مؤلفه هایی چون مصلحت جامعه اسلامی بهره بگیرد. ارتباط مصلحت با حقوق شهروندی، ارتباط مصلحت با حقوق بشر، ارتباط مصلحت با امنیت جهانی، ارتباط مصلحت با محیط زیست و بهره گیری از ارتباطات و ابزار الکترونیکی، نقش مصلحت در زندگی اجتماعی و سیاسی جوامع اسلامی بسیار مهم است. در حال حاضر جمهوری اسلامی به نقش مصلحت در کشور پی برده و یک نهاد برای آن تاسیس کرده که این نهاد در معارضات سیاسی و نواقص قانونی، راه حل اساسی اتخاذ می‌کند. در میان کشورهای اسلامی این تمایل وجود دارد که با الهام گرفتن از ارزش‌های اسلامی کشور را اداره کنند اما به دلیل فقدان این نهاد با موانع و مشکلات عدیده‌ای روبرو هستند.

**صفیر حیات** به نظر حضرت تعالی حوزه علمیه، علما و مراجع دینی در این باره چه کمکی می‌توانند بکنند و شما چه انتظاری از حوزه دارید؟

برخی از مراجع محترم در خصوص مسائل اجتماعی و روابط اقتصادی؛ همچون تساوی دیه مسلمان با غیر مسلمان و زن و مرد، راهکار ضمیمه کردن بیمه را ارائه دادند که بسیار راه گشا و مفید بود. در خصوص اقلیت‌ها فتاوی‌های مجتهدان و فقهای بزرگ جهان اسلام، کارگشا است. انتظاری که اقلیت‌ها در ایران از حوزه علمیه و علما دارند آن است که همه آنها در برابر قانون برابر دیده شوند و تفاوتی بین آنها و اکثریت گذاشته نشود. قانون باید برای همه یکسان باشد اما متأسفانه برخی قوانین موضوعه چنین نیست! البته اکثر این ایرانیان و اقلیت‌ها بر این اعتقادند که در این حدود چهل سال پس از انقلاب، روند حقوقی به سمت بهبودی است. نظام جمهوری اسلامی ایران همواره در پی آن بوده است که ایرانیان پیرو مذاهب، ادیان و طریقه‌های گوناگون که تابعیت ایرانی دارند و خود را متعلق به این سرزمین می‌دانند، حقوق انسانی و شهروندی آنها رعایت گردد.



بین برده است و عموم این افراد هم پس از تصاحب اموال از ایران خارج می‌شوند، در حالی که عموماً هرگز به اسلام نیز اعتقادی ندارند! یا در مورد عدم پذیرش شهادت اقلیت‌های دینی حتی برای خودشان و این در حالی است که آنها در محیط زندگی و اجتماعی خود، معمولاً از شاهدان هم کیش و اقلیت‌های دینی برخوردارند. این قبیل مسائل، امنیت روانی و موقعیت اجتماعی اقلیت‌ها را مختل می‌کند و ما شاهد برجسته سازی این مسائل در محافل بین المللی و طرح نقض حقوق شهروندی آنها هستیم. تنها راه حل و عمل راهبردی، فتاوی‌های بن بست شکن فقهای بزرگ است تا راه چاره ای برای این بن بست‌ها پیدا کنند. البته مواردی مانند توهین به مقدسات آنها نیز وجود دارد که رفع آن در جامعه یک ضرورت است؛ اما در این موارد مانع فقهی وجود ندارد و فقط نیازمند وضع قانون جدید می‌باشیم.

**صفیر حیات** از دبر باز وضعیت مسلمانان اهل سنت فراز و فرود هایی در جامعه ایران داشته است. در حال حاضر آنان در چه وضعیتی قرار دارند؟

درباره وضعیت اهل سنت در ایران باید گفت اکثر مطالبات و دغدغه‌های اهل سنت در ایران غیر سیاسی است در حالیکه جلوه سیاسی بدان داده می‌شود! اهل سنت همواره در ایران در کنار شیعیان زندگی کرده‌اند و همچون سایر ایرانیان، عاشق این سرزمین و ایران اسلامی هستند. آنها از مساجد و مدارس و اجتماعات اختصاصی خود برخوردارند، اما متأسفانه در مناطق کمتر توسعه یافته زیست می‌کنند! مشکل اساسی اهل سنت ایران توسعه نیافتگی و گرفتاری‌های اقتصادی است که این مشکل می‌بایست رفع شود. اهل سنت ایران می‌توانند در تعاملات و ارتباطات ایران با دیگر کشورهای مسلمان نقش بسزایی ایفا کنند. استراتژی جمهوری اسلامی ایران و اندیشه امام خمینی و قانون اساسی کشور بر انسجام اجتماعی و همبستگی ملی بنا شده است. برای دستیابی به انسجام ملی و رهایی از تفرقه و نفاق، تنها راه ممکن دوری از خشونت و تعصب و عمل به اصول

گفتگوی ادیان



# تقریب ادیان و مذاهب

گفت و گو با

حجت الاسلام والمسلمین  
سید ابوالحسن نواب  
(رئیس دانشگاه ادیان و مذاهب)



اشاره:

حجت الاسلام والمسلمین سید ابوالحسن  
نواب ریاست دانشگاه ادیان و مذاهب در  
گفت‌وگویی اختصاصی به پرسش‌های مجله  
«صغیر حیات» درباره همزیستی پیروان ادیان  
و مذاهب پاسخ داد.

### صغیر حیات

مبانی دینی و  
شرعی وحدت بین پیروان ادیان و  
مذاهب را بیان فرمایید.

در ابتدا باید بگوییم که ما مدعی وحدت  
با پیروان ادیان نیستیم، بلکه درباره آنان معتقد  
به گفت‌وگو هستیم. مبنای این سخن ما نیز  
قرآن کریم است: آن‌جا که می‌فرماید «تَعَالَوْا  
إِلَى «كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ». لذا می‌بینیم  
که خود قرآن کریم دعوت به گفت‌وگو کرده  
است، چرا که هر دو مدعی توحید هستیم؛  
بنابراین ما در پی وحدت با ادیان نیستیم بلکه  
می‌خواهیم گفت‌وگو کنیم اما در مورد مذاهب  
اسلامی، خواهان تفریب و وحدت هستیم.  
در این باره هم باز، مبنای ما قرآن کریم  
است. قرآن کریم می‌فرماید «إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ  
أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُون». هم‌چنین در  
جای دیگر می‌فرماید «وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا» و  
«وَأَعِظِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا». این‌ها  
همه آیاتی از قرآن کریم است که پیام وحدت،  
گفت‌وگو، تفریب و نزدیکی افکار دارد. روایاتی  
هم از پیامبر اسلام(ص) درباره امت اسلامی  
آمده که نشان از اهمیت و ارزش امت در نظر  
ایشان دارد؛ بنابراین هم دلایل عقلی داریم و  
هم دلایل قرآنی، روایی و نقلی. اجماع مسلمین  
بر این است که نباید شقّ اعضای مسلمین کرد  
و مسلمین باید متحد باشند.

### صغیر حیات

رویکرد انمه  
اطهار(ع) نسبت به وحدت در جامعه بین  
ادیان و مذاهب چگونه بوده است؟

بهرتر است بگوییم عملکرد انمه(ع) که به  
آن سنت می‌گوییم، چگونه بوده است؛ یعنی  
قول، فعل و تقریر معصوم(ع) را بررسی کنیم.

می‌بینید که امیرالمؤمنین نام سه تن خلیفه  
را برای سه تن از پسران خود انتخاب کردند؛  
عملاً با خلفا همکاری می‌کردند و مشورت  
می‌دادند. این عمل ایشان است. امام صادق(ع)  
هم می‌فرمایند در تشییع جنازه اهل سنت شرکت  
کنید و پشت سر آنان نماز بخوانید که این کار  
هم‌چون نماز خواندن در پشت سر پیامبر است.  
این‌قدر اظهار حمایت کرده و امر به همکاری و  
کمک به اهل سنت فرموده‌اند. این قبیل بیانات  
در سخنان معصومین(ع) فراوان است. از دیگر  
سو، وقتی بعضی غلات سخنانی می‌گویند که  
موجب اختلاف بین امت اسلامی می‌شود، امام  
صادق(ع) آنان را لعن و اظهار گله و شکایت  
می‌کنند. آن‌قدر که انمه(ع) از دست غلات  
عذاب کشیده‌اند، از دست هیچ‌کس نگشیده‌اند.  
حتی بعضاً از افرادی نام برده‌اند و گفته‌اند  
خدوند فلان و فلان را لعنت کند که به ما  
جوور و جفا کردند.

### صغیر حیات

رویکرد انمه(ع)  
درباره پیروان ادیان چگونه بوده است؟

انمه(ع) با جبریون، مفوضه و حتی منکرین  
ربوبیت ذات باری تعالی گفت‌وگو می‌کردند. مانند  
مذکره امام صادق(ع) با ابن ابی العوجا که ملحد  
بود. امام رضا(ع) نیز مناظرات و گفت‌وگوهایی  
داشته‌اند. شاخص‌ترین انمه(ع) در این مسئله،  
امام رضا(ع) و امام صادق(ع) بودند. آن حضرات  
بعضاً شاگردان خود را برای مناظره می‌فرستادند.

### صغیر حیات

مهم‌ترین و  
تأثیرگذارترین شخصیت‌ها و جریان‌های  
وحدت‌گرا در بین علمای اسلامی چه  
کسانی بوده‌اند؟ نمونه‌هایی از تأثیرگذاری  
آنان را بیان فرمایید.

علماء فقها و بزرگان دین از گذشته‌های دور  
تا الان بسیار در کتاب‌های خود از اقوال فقها و  
بزرگان اهل سنت استفاده کرده‌اند. از ابن‌عقیل  
و عمانی گرفته تا شیخ مفید، شیخ طوسی،  
سید رضی و سید مرتضی. این‌ها آن‌قدر اقوال  
اهل سنت را نقل و استناد کرده‌اند که انسان  
فکر می‌کند فقه این مذهب در هم تنیده بوده

باید

همه لوازم

این ندای وحدت

را رعایت کنیم.

لازمه‌اش این است

که حوزه قم

بزرگواری و متانت کند

و با همه

همکاری کند و

در راه روی

همکاری با همه

مذاهب باز کند

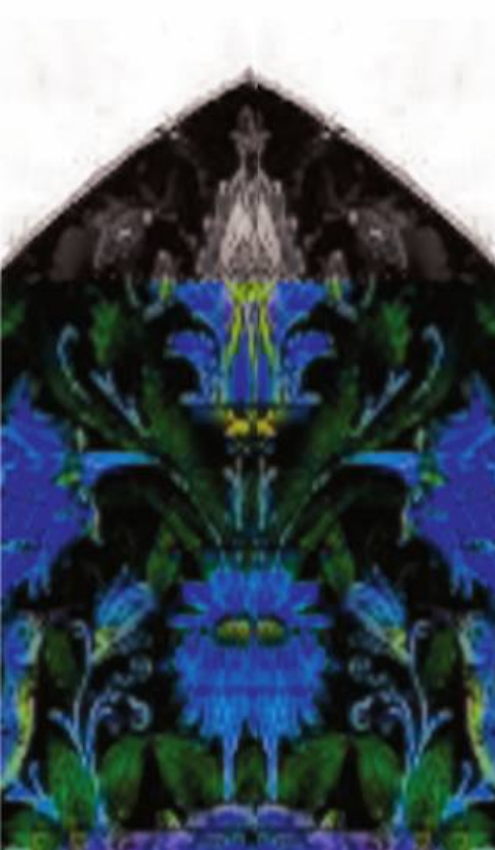
و نگذارد

کوچک‌ترین

صدای اختلافی

از ایران

بلند شود.





اگر  
منادی ام‌القرای  
جهان اسلام هستیم، باید  
همه لوازم آن را  
داشته باشیم.  
اگر بخواهیم  
رهبر جهان اسلام باشیم،  
باید  
ردای رهبری بر تن کنیم  
و به ذی رهبری متلبس  
شویم. اگر مرحوم  
امام فرمود که از ایران  
ندای وحدت بلند می‌شود  
و از جاهای دیگر نعره  
اختلاف و اگر این ندا در  
گوش‌مان هست، باید همه  
لوازم این ندای وحدت را  
رعایت کنیم.

است. بعضی بزرگان مغل شهید اول در الازهر درس خوانده بودند، شاگرد سنی داشتند و در طبقات روات‌شان از اهل سنت روایت نقل می‌کردند. اخیراً نیز دانشنامه جامع احادیث شیعه و سنی در بیست جلد از سوی مجمع تقریب مذاهب اسلامی منتشر شده است. این نشان می‌دهد که ما در گذشته در هم تنیده بودیم اما اخیراً مقداری فاصله گرفته‌ایم. مکاسب شیخ انصاری را ببینید که چقدر به سخنان اهل سنت استناد می‌کند و مؤید می‌آورد و سخنان آنان را نقل می‌کند. در دوره معاصر نیز بزرگانی مانند آیت‌الله بروجردی، امام خمینی و رهبر معظم انقلاب داعیان وحدت بوده‌اند. کاشف‌الغطا، سید جمال‌الدین اسدآبادی و شیخ‌الشریعه نیز از داعیان وحدت در گذشته بوده‌اند. مرحوم شیخ‌الشریعه با صدور بیانیه‌ای از علمای لیبی دفاع کرد. سید محمدکاظم طباطبایی نیز اعلامیه صادر کرده بودند. این نام‌ها ثبت شده است. می‌توانید به کتاب «وحدت از دیرباز تا کنون» مراجعه کنید. در این کتاب آمده است که علمای نجف چقدر در دفاع از اهل سنت در طول تاریخ کوشا بوده‌اند.

در کشورهای مسلمان بسیار هستند. همه مسلمانان دنیا طرفدار وحدت هستند.

### صغیریات

موانع هم‌گرایی  
و هم‌فکری فرق و مذاهب اسلامی  
چیست؟

بخشی از این موانع به ما شیعیان هم بازمی‌گردد. خودمان هم باید وحدت را رعایت کنیم. باید نگاه‌مان وحدت‌طلبانه باشد و به تذکرت رهبران دینی‌مان توجه و عمل کنیم. همین‌طور تذکرات مراجع که اصرار می‌کنند به مقدسات اهل سنت و همسران گرمی پیامبر(ص) اهانت نکنید. به اهل سنت نیز توصیه به وحدت می‌کنیم. این صدای نکره وهابیت امروز و آدم‌کشی‌ها در گذشته هم وجود داشته است. آن‌ها ۱۲۰ سال پیش به کربلا حمله کردند. قبل از آن، ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب بوده‌اند. این صدا همواره در جهان اسلامی بوده است و خواهد بود و نباید ما را نگران کند. این صدا خاموش شدنی نیست. امروزه تنها پول عربستان سعودی است که هیاهوی آن را زیاد کرده است اما اکثریت بدنه جهان اسلام طرفدار وحدت هستند.

### صغیریات

رزبایی حضرت‌تعالی  
دریاره تأثیرگذاری و کارآمدی تئوری وحدت  
ادیان و مذاهب چیست؟ آیا توانسته‌ایم  
پیشرفتی کنیم؟

کنفرانس وحدت امسال متمایز از سال‌های گذشته بود. اهل سنت هم از دست وهابیت و سلفی‌ها دل خوشی ندارند و آن‌ها هم طرفدار این هستند که به کمک شیعه از بلند شدن صدای وهابیت جلوگیری کنیم.

### صغیریات

آیا تفاوتی در  
اندیشه وحدت‌گرایانه یا توجه به تغییر  
شرایط بین دهه ۶۰ و ۹۰ وجود دارد؟

شاید امروزه به خاطر اقدامات داعش نیاز به وحدت بیشتر شده است. البته اشتباهات شیعیان هم بیشتر شده است. شیعیان در دهه ۶۰ بیشتر مسئله وحدت را رعایت می‌کردند

### صغیریات

با توجه به  
شرایط اجتماعی، سیاسی و غیره  
چهار در حال حاضر اندیشه دینی  
چه راهکاری برای هم‌گرایی ادیان و  
مذاهب دارد؟

فتوای اخیر احمد الطیب از راه‌کارهای جدید است. همه بزرگان اسلام مدعی وحدت هستند و علی‌رغم همه مشکلات از این مسئله دفاع می‌کنند. اختلافی که پیش آمده متعلق به یک اقلیت یعنی وهابیت با پشته‌توانه مالی است و هنوز بنیه اکثریت جهان اسلام معتقد به وحدت است و در این راه تلاش می‌کنند. در هندوستان ۱۹۰ میلیون مسلمان زندگی می‌کنند که ۴۰ میلیون نفر از این تعداد، شیعه هستند اما همگی بدون هیچ مشکلی در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند. امروز منادیان وحدت



ندای مقدس وحدت سر می‌دهد، به این نیاز بشریت پاسخ گفته است. من هم به عنوان یکی از آحاد بشر به شدت به انسان و انسانیت عشق می‌ورزم و از همه مجلاتی که در راه گفت‌وگوهای انسانی، هم‌زیستی مسالمت‌آمیز، محیط‌زیست، صلح و آرامش و خدمت به بشریت تلاش می‌کنند، قدردانی می‌کنم. همه باید در این راه قدم بردارند. ما مدعی هیچ چیزی نیستیم. کسی نباید منتی بر سر دیگری داشته باشد و چیزی را در انحصار خود بدانند. همه باید تلاش کنیم. رسالت روحانیت شیعه به طور اخص بسیار مهم است. ما می‌توانیم یک فرقه جدا افتاده باشیم و هر کاری که می‌خواهیم انجام دهیم و کسی هم کاری به کار ما ندارد اما اگر منادی ام‌القرای جهان اسلام هستیم، باید همه لوازم آن را داشته باشیم. اگر بخواهیم رهبر

اما مدتی است جریان اهانت شیعیان انگلیسی به وجود آمده و گسترش پیدا کرده است.

### صغیریات

چرا با همه تلاش‌هایی که نخبگان در راستای وحدت انجام داده‌اند، این همگرایی به جامعه اسلامی سرایت نکرده است؟ در واقع عوامل ناکامی وحدت در بین اقشار مختلف فرق و مذاهب را چه چیزی می‌داند؟

ما تلاش می‌کنیم ولی دشمن هم ساکت نیست. آیا آمریکا و انگلیس به دنبال توطئه نیستند؟ آیا آمریکا به دنبال ایجاد اسلام آمریکایی نیست؟ آیا انگلیس در پی شیعه انگلیسی نیست؟ ما به دنبال ایجاد پادزهر هستیم و آن‌ها در پی ایجاد زهر هستند. قطعاً امکانات، رسانه‌ها، دسترسی‌ها و پول آن‌ها بسیار بیشتر از ما است؛ بنابراین آن‌ها با امکانات زیاد خود شاید در بعضی موارد موفق‌تر از ما عمل کنند اما این مسئله نباید به هیچ وجه در ما ناامیدی ایجاد کند. استعمار مشکل را شناسایی و از همان جا وارد می‌شود. این کار داخل نیست. فرق این مسئله با گذشته این است که استعمار تلاش‌اش را در دل شیعیان گسترده کرده است.

### صغیریات

از آن‌جا که حضرتعالی برای هم‌گرایی و حمات فراوانی کشیده‌اید، فعالیت عمده خود در راستای وحدت بین ادیان و مذاهب را بیان فرمایید.

من حرفی بالاتر از سخن امام و دیگر بزرگان ندارم. ببینید مرحوم امام چقدر بر این مسئله تأکید کرده‌اند. کار من چیزی جز تأیید ندای آن بزرگواران و تأکید بر آن‌ها نیست. بضاعت ما این بوده که دانشگاه ادیان و مذاهب را راه‌اندازی کرده‌ایم و به طور کلاسیک، منظم و ضابطه‌مند این تفکر را در بین حوزویان و دانشگاهیان گسترش می‌دهیم و در این هدف موفق شده‌ایم. ما هم‌اکنون ۸۰۰ دانشجوی دکتری داریم و همه در زمینه تفریب و گفت‌وگوی ادیان فعال هستند. ۸۵ درصد از این دانشجویان، روحانی هستند. آن‌ها می‌توانند با مسلح شدن به سلاح علم جدید و قدیم و علوم حوزوی و دانشگاهی در این صحنه به دفاع از ارزش‌ها بپردازند. کار ما این بود که این آموزش‌ها، روش‌ها و گفت‌وگوها را ضابطه‌مند کنیم و در پوشش ۲۰۰۰ دانشجوی فوق‌لیسانس و ۸۰۰ دانشجوی دکتری که بیش از ۷۰ نفر از آنان فارغ‌التحصیل شده‌اند، این ندا را گسترش دهیم.

### صغیریات

اگر نکته ناگفته‌ای هست، بفرمایید. من از همه کسانی که مصاحبه می‌کنند، گفت‌وگو می‌کنند و در این زمینه تلاش می‌کنند، تشکر می‌کنم. هر گلوئی که

## گفتگوی ادیان



جهان اسلام باشیم، باید ردای رهبری بر تن کنیم و به ذی رهبری متلبس شویم. اگر مرحوم امام فرمود که از ایران ندای وحدت بلند می‌شود و از جاهای دیگر نعره اختلاف و اگر این ندا در گوش‌مان هست، باید همه لوازم این ندای وحدت را رعایت کنیم. لازمه‌اش این است که حوزه قم بزرگوار و متانت کند و با همه همکاری کند و در راه روی همکاری با همه مذاهب باز کند و نگذارد کوچک‌ترین صدای اختلافی از ایران بلند شود. طلاب و فضلا هم باید تلاش کنند که هیچ صدای اختلافی از قم بلند نشود و اگر چنین شد، با تعالیم و دستورات خود سخنان اختلافی را ساکت کنند و آنان را با استدلال قانع کنند.



گفت و گوی  
ادیان  
در قرآن و سیرت



محمد جواد نجفی  
(عضو هیئت علمی دانشگاه قم)



### حکیده:

امروز شماری از اندیشمندان در عرصه گفتگوهای جهانی، برآنند که هیچ صلحی در جهان پایدار نمی‌ماند، مگر آن که ادیان به صلح برسند و هیچ صلحی میان ادیان برقرار نمی‌شود مگر آن که گفتگو درگیرد.

گفتگو میان ادیان با پیدایش ادیان هم‌زاد است. گفتگوی خلاق، هنگامی پدید می‌آید که گفتگوکنندگان به موجودیت یکدیگر ارج نهاده، در فضایی آرام و سازنده، به دور از تنش، با نیروی اندیشه، با سعه صدر انجام گیرد. ادب گفتگو در احترام گزاردن به اندیشه طرف گفتگو و خودداری از توهین به او خلاصه نمی‌شود، بلکه ارزش‌ها و فضایل معرفت‌شناختی، همچون انصاف، فروتنی خردمندانه، پرهیز از پیش‌داوری و تعصب، خودداری از تفسیر به رأی، کنکاش کامل و... را نیز در بر می‌گیرد. بنابراین، شناختی منطقی و معرفت‌شناختی بخشی از ادب گفتگو به شمار می‌رود.

پیامبر اکرم (ص) الگوی جاودان گفتگوی ادیان، در سرزمینی دیده به جهان گشود که پیرامون آن ادیان دیگری بود و گفتگو و تعامل با آنان بایسته می‌نمود. تحلیل چگونگی شیوهی گفتگوی سازنده و آموزنده پیامبر اکرم (ص) با پیروان آن ادیان، با تکیه بر قرآن و سیره پیامبر، هدف این پژوهش است؛ چنان که خواهد آمد این گفتگو، سازنده، آرام و پیراسته از هرگونه خشونت و آزرده‌گی بود که با بهترین شیوه، راه ارتباط با مذاهب گوناگون را به روی جهانیان گشود.

### واژگان کلیدی:

پیامبر اکرم (ص)، گفتگو، ادیان، تعامل، قرآن، ادیان توحیدی.

### مقدمه

یکی از ره‌آورد‌های عصر ارتباطات آشنایی بیش از پیش جامعه‌های انسانی و اردوگاه‌های گوناگون دینی با یکدیگر است، پدیده‌ای که زمینه‌های نواندیشی را در دین‌اندیشان فراهم آورده است و چون دین، نهاد جاودان واقعیت زندگی بشر در طول تاریخ است، همواره کارکردی برجسته در زندگی افراد و جوامع دارد.

در متن دین گوهر یگانه‌ای نهفته است که با چهره‌های گوناگون، در آیین‌های مختلف ادوار تاریخی بازتاب یافته است. درخور نگرش است که در جهان حاضر گفتگوی میان ادیان بزرگ از چنان پذیرشی برخوردار شده است و بیشتر متألهان و اندیشمندان بزرگ برای بسط و گسترش این گفتگوها کوشش‌های فراوان می‌کنند. (۱) اهمیت این گفتگو، از آن روست که پیروان ادیان به ویژه ادیان الهی درصدد پیدا کردن مشترکات تاریخی، اعتقادی، به منظور ابهام‌زدایی از پیام‌های اصلی ادیان و تقویت زمینه‌های صلح و همزیستی هستند، حال آن که حضرت محمد (ص) چگونه توانسته است با ادیان مختلف تعامل و برخورد کند، چیزی است که درصدد تبیین آن هستیم.

حضرت محمد (ص) کسی نبود که مردم تنها با اندیشه‌هایش سر و کار داشته باشند، ولی در عین حال که مرد سیاست و جنگ و قدرت

بود، معنویت و پارسایی و محبت در او نمایان‌تر بود. کشمکش‌های مداوم نظامی و سیاسی بی آن‌که زندگی او را در خود غرق کند، مانع از آن نمی‌شد که در چهره‌ی او آرامش و صفایی که از یک پیغمبر انتظار می‌رفت، آشکارا دیده شود.

هیچ مردی محبوبیت و نفوذ او را نداشت و پس از مرگ، وی همچنان در میان امتش به حیات خویش ادامه داده و گفتار، افعال و تقریرات او همواره سرمشق فکر و زندگی پیروانش بود، و هنوز هم پس از قرن‌ها سنت وی در کنار قرآن سرچشمه‌ی الهام مسلمانان است. (۲) در این پژوهش چگونگی تعامل و گفتگوی پیامبر (ص) که به طور مسالمت‌آمیز با دیگر ادیان - به خصوص اهل کتاب - انجام می‌شد، آمده است که در آن به آیات و روایات به عنوان سند استوار استناد شده است تا آشکار شود که در میان ادیان زمینه‌های مشترک بیش از عرصه‌های افتراق است و این گفتگوها موجب شناخت بنیادین در آموزه‌های ادیان و گسترش گفتگو و تفاهم میان پیروان آن‌ها و تلطیف و تصحیح باورهای آنان می‌گردد و در نتیجه زمینه‌های صلح و همزیستی میان آنان تقویت می‌شود.

### ۱- طرح مسئله

دستیابی به هر هدف و آرمانی، نیازمند کوشش فراگیر و همه‌جانبه است. پردازش تمدن بر مبنای دینی و اخلاقی مشترک، صلح و احترام متقابل بین انسان‌ها از این قاعده مستثنی نیست. بدین جهت لازم است رهبران آگاه دینی جهان برای رسیدن به این پدیده و آرمان احساس مسئولیت کنند و از هیچ‌گونه تلاش و کوششی دریغ نکنند. (۳) چرا که مراکز دینی با امکاناتی که در دست دارند می‌توانند نقش مهمی در تحقق این ایده داشته باشند، زیرا با وجود امکانات برای درک و شناخت متقابل و تفاهم کامل در مسائل نظری براساس اصول مشترک، از گفتگو و دیالوگ در جوی سالم و صمیمی، نتایج ملموس به دست آورند.

اگر صاحب نظران و آگاهان مکتب‌های الهی، در نشست‌ها، به گونه‌ی کامل بر اساس اصول مشترک در بعد عقایدی و اخلاقی تفاهم کنند و لایه‌ها و پرده‌های تعصب را از ذهن‌ها کنار بگذارند و بر منطق صحیح و معقول تکیه نمایند، می‌توانند به ساختن جهانی نوین با تمدنی فراگیر امیدوار شده و همزیستی مسالمت‌آمیز بین انسان‌ها را شاهد شوند.

در عصر کنونی تحولات عظیمی در همه‌ی ابعاد زندگی انسان‌ها و جامعه بشری و به ویژه جامعه اسلامی پدیده آمده است، از آن جمله:

- ۱- تحوّل تمدن بشری و وارد شدن آن در مسیر پیشرفت و تکامل.

۲- نقد و اصلاح برخی از عقاید و باورهای آگاهان.

۳- تحوّل ویژگی‌های برخی موضوعات از نظر ماهوی، کیفی، داخلی و خارجی.

۴- تحوّل برخی فرهنگ‌ها، سنت‌ها و آداب و رسوم.

۵- تحوّل راه‌ها، شیوه‌ها در مقام برداشت از عناصر و مبانی دینی.

اسلام آیینی است  
که پشتوانه‌ی نظری  
و پیشینه‌ی تاریخی  
کمک به صلح بشری را دارد  
و متن قرآن و شیوه‌ی  
رفتار پیامبر سند استوار  
و زنده‌ی توفیق در به  
سامان بردن زندگی آرام  
در جامعه‌ی رنگارنگ انسانی  
در زمینه‌ی اندیشه،  
نژاد و زبان است.

انسانی در زمینه‌ی اندیشه، نژاد و زبان است. بر این پایه مقاله‌ی حاضر می‌کوشد از میان انبوه آیات و نمونه‌های تاریخی، سیره‌ی پیامبر گرامی را با یادآوری نکاتی آموزنده تقدیم نماید.

### بستر تاریخی گفتگوی ادیان

تاریخ گفتگو را با تاریخ پیدایش بشر می‌توان یکی دانست. (۴) البته مباحثه‌ی میان ادیان با هدف به پیروزی رساندن اعتقادات خود و بیرون راندن رقیب از میدان رقابت، اخیراً روح تازه‌ای یافته است (۵) و مورد توجه ادیان قرار گرفته، در این باره نمی‌توان به درستی گفت که از چه زمانی آغاز شده است. مطالعه در تاریخ ادیان بزرگ چون مسیحیت و یهودیت این حقیقت را برای ما نمایان

می‌کند که هر کدام از این ادیان فقط خود را بر حق و دیگری را بر باطل می‌دانسته‌اند. (۶)

قرآن برخورد یهود و مسیحیت را این‌گونه بیان کرده است: «قَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَ قَالَتِ النَّصَارَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ» (۷) یهودیان گفتند: (ترسایان بر حق نیستند) و ترسایان گفتند: (یهودیان بر حق نیستند). در این میان ظهور اسلام به عنوان دین جهانی و پیروی اعتقادی و جغرافیایی شتابانک آن در همان سال‌های نخست نقطه‌ی عطفی در پایان بخشیدن به این‌گونه برخورد فکری و روش و منش غیر اصولی در ادامه‌ی اندیشه‌ی دینی، دست کم در این زمینه بود. اسلام راه گفتگو و مباحثه با ادیان دیگر را برای دستیابی به مشترکات گشود و آن را روش شایسته، در ارائه‌ی اندیشه‌ی دینی به شیوه‌ی آزاد بدون اکراه دانست.

اسلام بر گفتگو و مباحثه‌ی منطقی تأکید بسیار ورزید و این در حالی بود که چنین نشانه‌ای در هیچ یک از ادیان آسمانی، چه در متون مقدس، و چه در سیره و سنت علمای دینی آنان دیده نمی‌شد. هر چند بعضی از ادیان تبلیغی چون مسیحیت داعیه‌ی تبلیغ و جذب پیروان جدید را داشتند، ولی هرگز تن به این مهم با ادیان دیگر ندادند.

### ۲- گفتگوی ادیان در قرآن

قرآن کریم آکنده از آیاتی است که در آن، سخن از گفتگوی پیروان ادیان با پیامبران، رهروان ادیان با یکدیگر، و بویژه فراخوان‌های پیامبر خاتم برای پی افکندن فرهنگ گفتگو در فضای زندگی است؛ چندان که می‌توان قرآن را از یک دیدگاه، کتاب گفتگو نامید. چنان‌که در قرآن به روشنی و تأکید بازتاب یافته، گفتگوی پیامبر اکرم (ص) با قبایل عرب و در دوره‌های بعد با اهل کتاب در دعوت آنان به دین اسلام بسیار شفاف بود و مخاطبان را به اقتناع کامل رهنمون می‌شد؛

این دگرگونی باعث شد که تحوّل مهمی در همه‌ی ابعاد زندگی جهانیان و روابط بشری پدید آید و انسان‌ها را در هر کجای دنیا که زندگی می‌کنند همانند یک خانواده به هم مرتبط سازند. امروزه می‌بینیم با گسترش وسایل ارتباط بین‌ملت‌ها و پدید آمدن اینترنت، مرزی بین کشورها وجود ندارد و مرزبندی‌هایی که امروز در جهان وجود دارد، ظاهری است نه واقعی.

ضرورت روابط اجتماعی، علمی، فرهنگی، سیاسی، هنری، اقتصادی و حقوقی در عرصه‌های بین‌المللی و وجود مشکلات مشترک در سطح جامعه‌ی بشری، مصلحان و اندیشمندان پیروان ادیان را بر آن می‌دارد که آرمان تمدن سازنده و فراگیر را که از آرمان‌های فرا ملی، نژادی و فرا زبانی است در جوامع بشری از راه گفتگو براساس منطق صحیح محقق سازند. زیرا باعث رسیدن آن‌ها به کمال بوده و آنان را به یکدیگر نزدیک‌تر می‌گرداند. پیروان اسلام، یکی از سه دین بزرگ جهان، نیروی تأثیرگذار در این زمینه‌اند. رویدادهای اخیر و رفتار شماری از کسانی که به نام اسلام دست به کارهای خشونت‌آمیز علیه مخالفان فکری و بهره‌برداری‌های قدرت‌ها و محافل شناخته شده بین‌المللی از این رویدادها چهره‌ی تابناک آیین توحید را خدشه‌دار ساخته، زمینه‌ی همزیستی مسلمانان با پیروان ادیان دیگر را ناهموار ساخته است. برای زدودن چهره‌ی درخشان دین خاتم از غبار تبلیغات سهمگین رایج، باید با دیده‌ی اندیشمندانه به واقعیت تاریخی و نظری اسلام نگریست و پایه‌های نظری و انگاره‌های عملی را در راستای نمایش آستانه رواداری مسلمانان بازشناساند. مسأله‌ی اصلی در روابط بین‌المللی مسلمانان همین است.

اسلام آیینی است که پشتوانه‌ی نظری و پیشینه‌ی تاریخی کمک به صلح بشری را دارد و متن قرآن و شیوه‌ی رفتار پیامبر سند استوار و زنده‌ی توفیق در به سامان بردن زندگی آرام در جامعه‌ی رنگارنگ

سخن با تمامی پیروان ادیان است. مدرسی می‌نویسد: کیست که این اصول و مبادی او را به شگفتی نیندازد؟ کدام اجتماع یا فرد (برابری-حق-آزادی) در جهان امروز است که در جستجوی توافق است و خطر جنگ اتمی اعماق جانش را به لرزه درمی‌آورد، ولی توافق را جز در ضمن این اصول نمی‌یابد؟ پس باید همه‌ی ارزش‌های نژادی و اقلیمی و استعباد انسان از انسان و سرکوبی حریات فرو ریزد، و ارزش توحید و تسلیم منحصر به خدا بالا رود تا عالم ببیند که چگونه توافق و هماهنگی به وجود می‌آید، و حتی در داخل اجتماعات کوچک و بلکه در تجمعی بسیار خرد اگر سروری با این اصول باشد، وسیله‌ای برای همکاری بهتر و انتاج نیکوتر است. بدان شرط که ارزش مساوات در برابر قانون، و ارزش یکتاپرستی و معتقد نبودن به هر قیمت زمینی باطل، و ارزش آزادی و عدم استعباد حکم‌فرما شود. (۱۲)

اسلام نه تنها با اهل کتاب این‌گونه برخورد می‌کند، که حتی مشرکان را زیر پوششی از رحمت و عطاقت قرار داده، به مسلمانان چنین توصیه می‌کند: اگر آنان تمایل به همسایگی شما پیدا کردند، شما نیز به این کار رضایت دهید؛ زیرا که چه بسا در اثر روابط دوستانه، آنان به راه حق رهنمون شوند: «وَ إِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ» (۱۳)

طبری می‌نویسد: یعنی اگر به دین اسلام درآمد که به خیر و سعادت دو دنیا نائل گشته و اگر به دین اسلام درنیامد او را به قتل نرسان که در نتیجه بدو نیرنگ زده باشی بلکه او را به سرزمین خودش که در آنجا مصونیت جانی و مالی دارد برسان. (۱۴)

در مرحله‌ی صلح‌جویی و رابطه‌ی مسالمت آمیز، اسلام پیروان دیگر ادیان را به توحید و تقوای پیشگی دعوت نموده، آنان را در این راه تشویق و ترغیب می‌نماید: «وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَأَدْخَلْنَاَهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ» (۱۵) و اگر اهل کتاب ایمان آورده و پرهیزگاری کرده بودند، قطعاً گناهان‌شان را می‌زدودیم و آنان را به بوستان‌های پر نعمت درمی‌آوردیم.

«وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ» (۱۶) و اگر اهل کتاب ایمان آورده بودند قطعاً برایشان بهتر بود؛ برخی از آنان مؤمنند و بیشترشان نافرمانند. روش پیامبر در برخورد با مردم به این صورت بوده است که، به سخنان تمامی افراد به دقت گوش داده، اما درباره‌ی بی‌صداقتی آنان که صادقانه سخن نمی‌گفتند تنها سکوت مینمود، و با اتخاذ چنین روشی، احترام افراد و اشخاص را حفظ می‌کرد و در عین حال، تنها به مؤمنان اعتماد داشته و سخنان آنان را مورد تصدیق قرار می‌داد.

### ۱-۲. دعوت همگانی به توحید

هسته‌ی اصلی ادیان آسمانی باور به پایه‌ی مشترک یگانگی آفریدگار، برای پی افکندن بنیان وحدت ریشه‌دار و پایدار و گرد آمدن پیامون خیمه‌ی توحید است. سه دین بزرگ روزگار ما که بیشترین پیروان را از آن خود دارند، در این باور بنیادین مشترکند. در قرآن، خداوند به پیامبر اکرم (ص) و همه‌ی مسلمانان اهل

او به شیوه‌ای سخن می‌گفت که ابهام را از آیین‌های ذهن و روح آنان می‌زدود و زمینه‌ی تفکر در دیدگاه‌های دینی فراهم می‌گردید.

با این حال، کینه‌توزی، آنان را از شنیدن سخن حق و تسلیم در برابر آن باز می‌داشت و از پذیرش منطق خرد، تن می‌زدند با این‌که می‌دانستند که پیامبر اکرم (ص)، حق می‌گوید.

آیه‌ی ۱۸ سوره‌ی مائده، گواهی می‌دهد که پیامبر اکرم (ص)، به گفتار مبتنی بر پندار غلط یهودیان و مسیحیان که فرزندان و دوستان خداوند هستند، اشاره کرد و به آنان پاسخ در خور داد: «وَ قَالَتِ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرْ لِمَن يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَ لِلَّهِ مَلَكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ» (۸) یهودیان و ترسایان گفتند: (ما پسران خدا و دوستان او هستیم) بگو، (پس خدا چرا شما را به [کیفر] گناهان‌تان عذاب می‌کند) بلکه شما بشرید از جمله کسانی که آفریده است. هر که را بخواهد می‌آمزد، و هر که را بخواهد عذاب می‌کند، و فرمانروایی آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو باشد از آن خداست، و بازگشت همه به سوی او است.

«وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمَنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُوْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَ يَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ» (۹) و چون به آنان گفته شود: به آنچه خدا نازل کرده ایمان آورید، می‌گویند: و ما به آنچه بر [پیامبر] خودمان نازل شده ایمان می‌آوریم و غیر آن را - با آن که [کاملاً] حق و مؤید همان چیزی است که با آنان است - انکار می‌کنند. و نیز آیت بقره (۸۰) و سبأ آیات (۳۵-۳۶) آل عمران ۱۱۳، همگی نشان دهنده‌ی رابطه‌ی مسالمت آمیز پیامبر اکرم (ص) در برخورد با پیروان ادیان می‌باشد. (۱۰)

اسلام تمامی پیروان ادیان گذشته را به مسالمت و پیروی از مبانی مشترک فرا خوانده است و پیامبر اکرم (ص) به عنوان رحمت برای جهانیان، مأموریت پیدا می‌کند تا با بهترین شیوه برای پیروان ادیان دیگر به گفتگو بپردازد. قرآن رابطه‌ی صلح آمیز و آشتی جویانه‌ی اسلام با پیروان سایر ادیان را این‌گونه بیان می‌دارد که: «تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ» (۱۱)

این آیه‌ی شریفه، علاوه بر این‌که، درصدد تبیین دعوت صریح به تفاهم و مسالمت ادیان است، به نکات دیگری نیز توجه جدی دارد:

- ۱- جستجوی نقاط مشترک و تکلپو برای رسیدن به تفاهم با پیروان ادیان.
- ۲- پیشگامی اسلام در ایجاد وحدت و تفاهم با سایر ادیان.
- ۳- بیان و شناخت مواضع در گفتگوها.
- ۴- پیگیری مواضع اصولی و ارزشی خود، در عین کوشش برای یافتن نقاط مشترک.

۵- تلاش برای دستیابی به بعضی از نقاط مشترک، در صورت دست نیافتن به همه‌ی اهداف. و سرانجام ترک مجادله، در صورت اقامه‌ی برهان و دلیل و عدم دستیابی به کمترین هدف.

در این مرحله، یعنی تلاش برای رسیدن به نقاط مشترک، روی



**ادیان گفت‌وگو**  
در قرآن و مسیروت

خوب نفهمیده‌اند یا این که به رغم فهم درست، از روی هوی و هوس گرفتار شرک گردیده‌اند.

با این حال پیامبر با زبانی نرم و به دور از خشونت ادیان مختلف را به دین حق دعوت می‌کرد و از طریق مناظرات مختلف با علمای یهود و نصارا بهترین روش امتناع را به کار می‌گرفت که شواهدی از آن‌ها از نظر گذشت.

یکی دیگر از نتایج عالی که از شیوه‌ی پیامبر اکرم (ص) در طریقه‌ی دعوت اهل کتاب حاصل می‌شود نفی مطلق گرایبی و آرمان‌جویی‌های نامعقول است. قرآن می‌فرماید: «وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارًا تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (۲۰) گفتند جز یهودیان و نصرائیان کسی به بهشت نمی‌رود این آرزوی آنهاست، بگو: اگر راست می‌گویید حجت خویش را بیاورید.

در این بیان امانی و آرزو پروری‌های برخی پیروان ادیانی از آن‌ها منتفی شمرده شده است، که پشتوانه‌ی عقلی و دینی نداشته و ندارد. چنانچه در جایی دیگر می‌فرماید: «كَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَ لَا أَمَانِيْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَ لَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا» (۲۱) نه بر وفق مراد و آرمان شما و نه براساس آرزوهای اهل کتاب، خدا پاداش و جزا خواهد داد بلکه هر کس مرتکب کار زشت شود مجازات خواهد شد و جز خدا یار و سرپرستی نیست.

پیروی از چنین شیوه‌ای در دعوت ادیان مختلف به مبدأ واحد، الگویی از پیامبر اکرم (ص) بوده که برای اصلاح‌گران امروز می‌تواند راه‌گشا باشد.

از آیات قرآن کریم به دست می‌آید که شرایع گوناگونی از سوی پیامبران الهی برای هدایت انسان در طول تاریخ متغیر جوامع بشری است. (۲۲) مسیر تکاملی شرایع در ادیان آسمانی از نظر قرآن عامل ناهمسازی و رویارویی میان آن‌ها نخواهد بود به همین دلیل می‌گویند کتاب پسین (قرآن) مؤید کتاب‌های پیشین است و پیامبر خاتم گام در همان چیزی دارند که پیامبران پیشین داشته‌اند. این از آن روست که گوهر ادیان یکی است و خاستگاه همه، خدای یگانه است و این یکی از تعبیرهای مکرر قرآن کریم است:

«وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ آتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ فِيهِ هُدًى وَ نُورٌ وَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ» (۲۳) عیسی را دنباله‌رو پیامبران پیشین قرار دادیم، در حالی که تصدیق درستی توراتی که در دست او بود، داشت و به او انجیل را عطا کردیم که در آن نیز خود را در تضاد و تعارض با سایر کتب آسمانی نمی‌بیند، بلکه آیات خویش را استمرار وحی آسمانی و در جهت تدلوم کتب پیشین و البته ناظر و حامل و مکمل آن‌ها می‌داند. (۲۴)

«وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَ مَهْمِئِمًا عَلَيْهِ» (۲۵) و ما این کتاب را به حق به سوی تو فرستادیم، در حالی که تصدیق کننده‌ی کتاب‌های پیشین و مهبط بر آن‌هاست. قرآن با این که شرایع مختلف و تمایز بین آن‌ها را می‌پذیرد ولی این

کتاب خطاب می‌فرماید: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» (۱۷) بگو [ای پیامبر] ای اهل کتاب بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم و بعضی از

ما بعضی دیگر را یا چیز دیگری را به خدایی نگیرد. پس اگر از این پیشنهاد اعراض کردند، بگویند شاهد باشید که ما مسلمانیم. عیده می‌نویسد: این آیه پایه‌ی استوار دین و بنیادی ریشه دار است؛ اگر این آیه پایه و ستون دین روشنگر خدا نبود، آن را آیت فیاخوان به اسلام قرار نمی‌داد؛ این ریشه و روح دین است که دعوت همه‌ی پیامبران با آن هماهنگ است و از این رو پیامبر اهل کتاب را به آن به اسلام فرا می‌خواند. (۱۸) چون این آیت آمد، رسول -علیه السلام- نامه نوشت به قیصر ملک الروم، و ابو الفتوح رازی آورده است:

«مِن مَّحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ إِلَىٰ هِرَقْلٍ عَظِيمِ الرُّومِ، سَلَامٌ عَلَىٰ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى، أَمَا بَعْدَ فَإِنِّي أَدْعُوكَ إِلَى الْإِسْلَامِ فَاسْلِمْ تَسْلِمًا، أَسْلِمَ يُونُكَ اللَّهُ أَجْرَكَ مَرْتَيْنٍ، فَإِن تَوَلَّيْتَ فَإِنَّ عَلَيْكَ إِفْمَ الْأَرِيسِيِّنَ، وَ كَتَبَ هَذِهِ الْآيَةَ: يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ» از محمد رسول خدا به هرقل که بزرگ روم است. سلام بر آن باد که پسر و راه راست باشد من تو را به اسلام می‌خوانم، اسلام آر تا سلامت یابی، اسلام آر تا مزدت دوباره باشد، و اگر از اسلام عدول کنی و برگردی بر تو باشد بزه «۵»، و این آیت بر نوشت و بفرستاد. (۱۹)

در این آیه چنان که مشاهده می‌کنیم پیامبر اسلام (ص) مأمور به دعوت امری شده و آن کلمه‌ی «سواء» (مساوی بودن) است. کلمه‌ی سواء آن چیزی است که قرآن، تورات و انجیل همه بر آن پای فشرده اند. این پیامبر اسلام (ص) مأمور ابلاغ آن است همسو و هماهنگ با پیام‌های دیگر پیامبران و اولیای الهی است و در حقیقت همان چیزی است که موسی قوم خود را بدان دعوت می‌کرد، عیسی مسیح پیروانش را به سوی آن فرا می‌خواند و هر همه صالح و شعیب و ... در راه تحقق آن از هیچ کوششی دریغ نورزیدند، دعوت به توحیدی خالص که با هیچ شرکی آمیخته نباشد.

طبق این آیه، خداوند توحید عملی را موضوع برابر میان همه‌ی پیروان ادیان الهی می‌داند و همه را به آن دعوت می‌کند، برابری توحید عملی میان پیروان ادیان به یکی از این دو معناست:

- ۱- موضوع، مورد اعتقاد و باور همه است.
- ۲- موضوع، در متون دینی و کتاب‌های همه‌ی ادیان وجود دارد. اگر معنای نخست مقصود باشد، دعوت قرآن به توحید عملی بیانگر این نکته است که یهودیان و مسیحیان به پیامد «باور به توحید» پایبند نیستند و در عمل گرفتار شرک می‌شوند و اگر معنای دوم مد نظر باشد مقصود دعوت قرآن این است که عمل یهودیان و مسیحیان مطابق با متون دینی‌شان نیست حال یا از این جهت که متون مقدس‌شان را

تمایز را خصوصیت‌زا نمی‌داند، همان‌گونه که ارزش یکسان آن‌ها را نیز پذیرفتنی نمی‌داند. به همین دلیل از سویی می‌گوید که: «لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا» (۲۶) برای هر یک از شما [امت‌ها] شریعت و راه قرار دادیم.

«لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهَا» (۲۷) برای هر امتی مناسکی قرار دادیم که بدان عمل کنند.

و از سوی دیگر با اشاره به نقاط مشترک آن‌ها در بعد تشریح و قانون علاوه بر اشتراک آن‌ها در اصول اعتقادی می‌گوید: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ» (۲۸) از قوانین دینی آنچه که به تو وحی شده و آنچه که به نوح، ابراهیم و موسی و عیسی درباره‌ی آن سفارش شده بود، شریعت شما قلمداد شده است تا این دین را به پا دارید و در مورد آن اختلاف نوزید.

این لحن شیوای پیامبر اسلام در گفتگو با شریاع مختلف حاکی از دوسویگی و مسالمت‌آمیز بودن آن است که در آن نه چیزی از محکوم کردن ادیان و باطل شمردن آن‌ها وجود دارد و نه بویی از مطلق‌گرایی و تک‌سونگری. بحث و مناظرات پیامبر اکرم (ص)، همواره باعث روشن‌بینی افراد روشن‌فکر می‌شد به گونه‌ای که یا به اسلام می‌گرویدند یا این‌که به دین اسلام به عنوان یک دین خدایی که هدف آن برقراری صلح و امنیت جهانی است معتقد می‌شدند.

پیامبر اکرم (ص) همواره سخنان خود را از جایگاه‌های مورد پذیرش آغاز می‌کرد و بحث را بر زمینه‌ی مشترکی متمرکز می‌ساخت. آن‌گاه آغاز به دعوت به دین خدا می‌کرد و بیشتر انذار می‌کرد و این عملکرد پیامبر اکرم (ص) عامل پویایی و زاینندگی این گفتگوها بود.

## ۲-۲. عدالت‌ورزی پیامبر اکرم (ص) در خطاب‌های خود به ادیان

با استناد به قرآن کریم به خوبی نمایان می‌شود که پیامبر اکرم (ص)، برخورد‌های منصفانه و عادلانه با آنان‌ها و دیگر فرهنگ‌ها داشته است و یکی از اصول و روش‌های اسلام نیز همین است. (۲۹)

قرآن کریم با نگرشی جامع و از سر عدل و انصاف به دیگر فرهنگ‌ها می‌نگرد و در برخورد با همه‌ی آن‌ها شیوه‌ای یکسو و یکسان در پیش نمی‌گیرد. هنگامی که گروه یا قومی را سرزنش و نکوهش می‌کند اگر افراد شایسته و معیبتی وجود دارد، آنان را مورد استشهاده قرار می‌دهد و به مدح و ثنا و ذکر ویژگی‌های مثبت‌شان می‌پردازد.

آیات ۱۱۳ و ۱۱۴ سوره‌ی آل عمران که در توصیف اهل کتاب است همه‌ی آن‌ها را یکی نمی‌داند و گروهی از آنان را معرفی می‌کند که اقدام به طاعت خداوند می‌کنند،

در دل شب به تلاوت آیات الهی پرداخته، به درگاه الهی سجد می‌زنند، به خدا و روز قیامت ایمان دارند، به نیکی فرمان می‌دهند، از بدی نهی کرده و کارهای نیک را به پای می‌دارند: «لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ» (۳۰) «يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يُؤْمِنُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ أُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ» (۳۱)

عبده می‌نویسد: بنگر که قرآن چگونه در مورد آنان انصاف روا می‌دارد و وفادار و خائن را از هم باز می‌شناسد چرا که همه‌ی افراد این امت خیانت پیشه نتوانند بود. (۳۲) و همچنین آیه‌ی ذیل که به این موضوع اشاره می‌کند: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَ لَا أَوْلَادُهُمْ مِنْ اللَّهِ شَيْئًا وَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (۳۳) کسانی که کفر ورزیدند تا هرگز اموال و اولادشان چیزی [از عذاب خدا] را از آنان اهل آتش‌اند و در آن جاودانه خواهند ماند.

با توجه به وحدت میان آیات، می‌توان فهمید که مراد از کافران در این آیه، طایفه‌ی دیگر از اهل کتاب هستند که دعوت رسول اکرم (ص) را نپذیرفته‌اند و در مقام خاموش کردن چراغ هدایت اسلام برآمده‌اند. تعامل این چنینی پیامبر اکرم (ص) که علاوه بر یادکرد ویژگی‌های مثبت اهل کتاب، جنبه‌های ایجابی کتب آسمانی آنان را از نظر دور نمی‌دارد و آن‌ها را نور و هدایت و مایه‌ی تذکر و موعظه‌ی پرهیزکاران به شمار می‌آورد و این روش بدون تردید قضاوتی عادلانه است که پیامبر اکرم (ص) با پشتیبانی کلام خدا آن را بر جهانیان عرضه کرد.

## ۳-۲. شیوه‌های گفتگو

برای انجام گفتگوی سازنده تنها انگیزه و نیت درست بسنده نیست. ساز و کاری شایسته باید تا راهیابی درست و مؤثر به ژرفای اندیشه‌های یکدیگر، سطح گفتگو را تعالی بخشد و آن را از رفتاری هیجانی و واکنشی به پایگاهی آرام‌بخش برای نهادینه‌سازی فرهنگ گفتگو دگرگون سازد. شیوه‌های گفتگو یکی از شرط‌های اصلی دستیابی به این دستاورد سترگ است.

## ۱-۳-۲. حکمت: استدلال و برهان

در سوره‌ی نحل آیه‌ی ۱۲۵ در خصوص شیوه‌های برخورد با دیگران چنین آمده است: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به شیوه‌ای که نیکوست مجادله نمای. که سه روش مهم حکمت، موعظه‌ی حسنه، و جدال احسن را جهت دعوت به سوی حق معرفی می‌کند.

ضرورت روابط اجتماعی، علمی، فرهنگی، سیاسی، هنری، اقتصادی و حقوقی در عرصه‌های بین‌المللی و وجود مشکلات مشترک در سطح جامعه‌ی بشری، مصلحان و اندیشمندان پیروان ادیان را بر آن می‌دارد که آرمان تمدن سازنده و فراگیر را که از آرمان‌های فرا ملی، نژادی و فرا زبانی است در جوامع بشری از راه گفتگو براساس منطق صحیح محقق سازند.





**ادیان گفتگوی**  
**در قرآن و سیرت**

برخورد با اهل کتاب از سوی پیامبر اکرم (ص) روشن می‌شود و آشکارا موضوع برابر که همان عبادت خدا باشد، مبنای تعامل میان جماعات دین قرار می‌گیرد و از بیان نقاط اختلاف می‌پرهیزد و به جنبه‌ی مورد اتفاق اشاره می‌کند و در این آیه با لحنی ملایم و آرام و به دور از هرگونه خشونت و تحمیل، از پیروان الهی خواسته شده است که همگی به سوی خداوند روی آورند و جز او را نپرستند. در قسمت پایانی آیه احتمال داده شده است که مخاطبان دعوت را نپذیرند که در این صورت مسلمانان مأمورند که همچنان دست از اسلام و ایمان به خدا برندارند و اعلام کنند که در مقابل این دعوت یکسره تسلیم‌اند (اعلام الوری باعلام الهدی، طبرسی، ص ۵۹).

مرحوم طبرسی در ذیل آیه‌ی ۱۲۵ سوره‌ی نحل «وَ جَادِلْهُمْ بِلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» درباره‌ی معنای لغوی جدال می‌گوید: جدال و مجادله به معنای مقابله با خصم است که او را از رأی خود برگرداند. (۳۹) جهت تأثیرپذیری امر مجادله و مناظره، قید «بِلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» آمده است، زیرا با رعایت این امر، از هرگونه تحقیر و توهین دوری گزیده می‌شود و تمام جنبه‌های انسانی حفظ می‌شود.

**۳-۲-۳. موعظه‌ی حسنه**

استفاده از عواطف انسان‌ها از دیگر شیوه‌هایی است که با تحریک عواطف، می‌توان توده‌ی مردم را به حق متوجه ساخت. می‌توان گفت: «در حقیقت حکمت از بعد عقلی وجود انسان استفاده می‌کند و موعظه‌ی حسنه از بعد عاطفی انسان» (۴۰) موعظه حالت فردی دارد و با توجه به حساسیت‌ها و نکات روانی فرد انجام می‌گیرد همان‌طور که خلیل بن احمد فراهیدی گفته است: کارهای نیک چنان یادآوری شود که دل شنونده از شنیدن آن بیان، رقت پیدا کند، در نتیجه تسلیم گردد. (۴)

چنان که گذشت، گفتگوی ادیان شعاری تبلیغاتی نیست که بدون ساز و کارهای بایسته به بار بنشیند بلکه آرمانی است سترگ که پایه‌های نظری، محورها و رفتارهای ویژه‌ی خود را می‌طلبد و قرآن آکنده از آموزه‌هایی است که می‌توان در دنیای کنونی نیز با به کار گیری آن‌ها راه همزیستی جهانیان را هموار ساخت.

**۳- گفتگوی ادیان در سیرت پیامبر**

گفتگو، چرانی است دو سویه و زمانی پدید می‌آید که فرد گفتگو کننده به واقعیت طرف مقابل احترام بگذارد و گفتگو را در فضایی آرام و بدون تنش، همراه با شکیبایی و سعه‌ی صدر ارائه دهد، در غیر این صورت، ارتباط و گفتگو یک طرفه خواهد بود و فقط به تحمیل اعتقاد یک سویه می‌انجامد. البته ممکن است حق نیز باشد.

پیامبر در فضای شرک آلود جاهلی عرب توانست انسان‌های بی‌شماری را جذب آموزه‌های زندگی‌ساز اسلام کند. این همه، بر اثر برخوردهای شایسته‌ای بود که آن حضرت به ویژه در گفتگوها و مناظرات اعتقادی از خود نشان می‌داد.

پیامبر اکرم (ص)، با کافران و مشرکان و علمای یهود و نصاری

آیه‌ی شریفه‌ی یاد شده، نخست حکمت را بیان نموده است. تعاریف گوناگونی از حکمت ارائه شده است، راغب می‌نویسد: حکمت، به معنای اصابه‌ی حق و رسیدن به آن به وسیله‌ی علم و عقل است. (ذیل کلمه‌ی یاد شده)

علامه سید محمد حسین فضل الله بعد از بحثی طولانی در این باره می‌فرماید: منظور از حکمت، گام برداشتن در مسیر آگاهی از واقعیات اجتماعی است، و این که اجتماعات را بشناسی و امکانات و ضوابط عقلی و فکری و اجتماعی و انسانی آن را بررسی کنی و در ابتدای راهت همه‌ی آن‌ها را زیر نظر داشته باشی. (۳۴)

این بیان به تعبیر ایشان همانند تعریف بلاغت (همسازگاری با مقتضیات زمانی) است که به شیواترین وجه معنای فوق را تداعی می‌کند. (۳۵)

و علامه طباطبایی می‌نویسد: مراد از حکمت (و خدا دانایتر است) حجتی است که حق را نتیجه دهد آن‌هم طوری نتیجه دهد که هیچ شک و وهن و ابهامی در آن نماند. (۳۶)

می‌توان با جرأت گفت که همه‌ی گفتگوهای پیامبر آمیخته با حجت و استدلال بود و این شیوه را خداوند حکیم فراروی ایشان نهاده بود. در سراسر آیات قرآن نیز شیوه‌های خردگرایانه ملاحظه می‌گردد. در جایی دیگر می‌فرماید: «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (۳۷) اگر راست می‌گویید، برهان خویش را بیاورید.

اصولاً معارف عقلی در برابر کسانی جاذبه دارد که قابلیت درک آن را داشته باشند، این شیوه به گفته‌ی محمد ابو زهره برای کسانی به کار می‌رود که بحث‌های عقلی و فلسفی بر آنان چیره شده است و بیشترین وقت خود را در این‌گونه مسائل گذرانده‌اند و هر جامعه شناسی پس از تحقیق درمی‌یابد که این‌گونه افراد، درصد کمی از مردم را تشکیل می‌دهند، زیرا بیشتر مردم بر اثر گرفتاری‌های گوناگون مثل کشاورزی و صنعت و... فرصت چنین اندیشه‌ها و تفکرات علمی را ندارند. (۳۸)

**۲-۳-۲. جدال به بهترین شیوه**

در آیه‌ی ۴۶ سوره‌ی عنکبوت، خدا به مسلمانان خطاب می‌کند: «وَ لَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَ قُولُوا أَمَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَ أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَ إِلَيْنَا وَ إِلَيْكُمْ وَاجِدُ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» و با اهل کتاب جز به شیوه‌ای که بهتر است مجادله نکنید، مگر با کسانی از آنان که ستم کرده‌اند و بگوئید به آنچه که به سوی ما نازل گردیده، ایمان آوردیم و خدای ما و شما یکی است و ما تسلیم امر خدا هستیم. یعنی به آنچه از سوی خدای یگانه بر مسلمانان و اهل کتاب فرو فرستاده شده، ایمان بیاورید و همگی تسلیم حق باشید.

این آیه علاوه بر این که نشان‌گر تلاش اسلام برای ایجاد فضایی است که در آن امکان تعامل و نزدیکی اهل کتاب از طریق ایمان به این مشترکات حاصل می‌شود، نمایان‌گر گفتگوی آرام و نشانه‌ی مدارای اسلام با اهل کتاب است. پس در این آیه پایه و اساس گفتگو

به عنوان دین هدایت، و رسول اکرم (ص) به عنوان رحمت جهانیان در نگاه پیروان ادیان دیگر همواره مصمم بوده تا با مهر و عطفوت به ایشان بنگرد و شخصیت انسانی و اعتقادی آنان را محترم شمارد.

پیامبر اکرم (ص) چون سخشن صدق و ادعایش حق و از پشتوانه‌ی وحیانی برخوردار بود در اعلام عقاید و باورهای خود واهمه‌ای نداشت و به امید هدایت و تربیت بشر، کلام حق را با صریح‌ترین و قاطع‌ترین شکل در قالب شیوه‌های مختلف عرضه می‌کرد. گفتگو اصل پایدار در رسالت پیامبر بود و در هیچ شرایطی آن را فروگذار نکرد. در دوره‌ی مکی با بت‌پرستان، مشرکان و پیروان اهل کتاب، همواره بحث و گفتگو گیراترین ابزار تبلیغ فرستاده‌ی خدا و یاران سخت‌کوش او بود، هر چند گاه این گفتگوها نتیجه‌ای به بار نمی‌آورد یا زمینه‌ی سخت‌گیری مشرکان را در پی می‌داشت، ولی هیچ‌گاه از دستور کار مسلمانان بیرون نمی‌رفت و به نبرد زیر زمینی و گریز از میدان رویارویی فکری نمی‌انجامید. اینک نمونه‌هایی از این روند در دوره‌ی مکه و مدینه یادآوری می‌شود:

### ۱- ۳. مکه

پیامبر در مکه از راه‌های گوناگون و به شیوه‌هایی فراخور موقعیت‌های مناسب روند گفتگو با افراد، گروه‌ها و قبایل مشرک و پیروان ادیان را فراگیر ساخت:

**الف. ارتباط و تماس‌های فردی.** این شیوه‌ی وی در دوره‌ی مکه بسیار چشمگیر بود، ایشان بارها با سران مشرک، استدلال می‌فرمود و به امید نرم نمودن دل‌هایشان با آنان به گفتگو می‌نشست. در یکی از این احتجاج‌ها به او پیشنهاد مال، سلطنت، مقام و... شد. پیامبر (ص) با متانت پاسخ داد آن‌گاه از ایشان معجزاتی مانند دور نمودن کوه‌ها، جاری ساختن جویبار و فرو فرستادن فرشته به سوی آنان می‌خواستند. بار دیگر رسول خدا (ص) پاسخ دادند، او را متهم کردند که از مردی به نام رحمان در شهر یمامه می‌آموزد و... (۴۵)

از دیگر چالش‌هایی که در این دوره رخ داده، می‌توان به تصمیم قریش برای فرستادن «نضر» و «عقبه‌ی بنابی معیط» از سوی احبار و علمای یهود و پرسش از رسول خدا و مطرح نمودن آن سه سؤال مشهور (جوانان اصحاب کهف، ذوالقرنین، روح) و پاسخی که از طرف خدا نازل گردید (۴۶) اشاره نمود.

همچنین گویند: «روزی رسول خدا (ص) با ولید بن مغیره و چند تن دیگر در مسجد نشستند بود نضر بن حارث (از شیاطین و از دشمنان رسول خدا (ص) بود و داستان‌های رستم و اسفندیار را در هر مجلس که پیامبر (ص) می‌نشست

ساعت‌ها به بحث و گفتگو می‌نشست و با احترام به اعتقادات طرف مقابل به تصحیح اندیشه‌ها و باورهای غلط آنان می‌پرداخت. در گفتگو و مواجهات پیامبر اکرم (ص) با اقوام مختلف نهایت ادب، تواضع، حکمت و شجاعت و سعی صدر به چشم می‌خورد.

حضرت محمد (ص) با چنین شیوه‌ی گفتگو میان ادیان مختلف هدفش را دنبال می‌کرد، که نه تنها هم‌زیستی مسالمت آمیز را در پی داشت، بلکه هم‌زیستی ایمانی میان پیروان دیگر ادیان و امت اسلامی را تضمین می‌کرد.

«ویل دورانت» مورخ و نویسنده‌ی کتاب «تاریخ تمدن» درباره‌ی چگونگی برخورد پیامبر اسلام با پیروان سایر ادیان چنین می‌نویسد: «در راه دعوت خود با مشکلات فراوان رو به رو شد؛ زیرا مردم اندیشه‌های تازه را اگر فایده‌ی مادی سریع الحصول از آن امید نداشته باشند آسان نمی‌پذیرند. محمد (ص) با یک جامعه‌ی بازرگانی شکاک سر و کار داشت که قسمتی از درآمد آن از زائراتی بود که برای پرستش خدایان متعدد به سوی کعبه می‌آمدند. در مورد وعده‌ی نجات از آتش جهنم و بهره‌مندی از نعم بهشت، آنان را که به استماع سخنان رغبتی داشتند، اعم از ثروتمند، فقیر، برده، عرب، مسیحی و یهودی در خانه‌ی خود می‌پذیرفت.» (۴۲)

«استیون رانسیمان» یکی دیگر از نویسندگان غیر مسلمان در کتاب خود چنین نوشته است: «هر آئینی که براساس وحی صرف استوار باشد خواه ناخواه به ایمان نیابورندگان کم و بیش به دیده‌ی تحقیر می‌نگرد، لیکن در صدر اسلام با کفار مدارا می‌شد و حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) خود، عیسی (ع) و موسی (ع) را بهره‌مند از وحی الهی می‌شمرد و آزار امت ایشان را روا نمی‌داشت. چنانچه در عهد نخستین خلفا، مسیحیان در جامعه‌ی مسلمانان در خور احترام بودند.» (۴۳)

البته پیامبر اکرم (ص) با آن عده از پیروان ادیان که حاضر به گفتگو نشده و مشغول فتنه‌انگیزی می‌شوند رابطه‌ی سرد و تهدیدآمیز اتخاذ می‌کند، که در این باره آیات زیادی وجود دارد. رابطه‌ی سرد همراه با تهدید، زمانی به وجود می‌آید که برخی از پیروان ادیان به توطئه علیه اسلام و مسلمانان می‌پرداختند. پیامبر اسلام (ص) نیز برای جلوگیری از توطئه آنان لحن تهدید آمیز گرفته و آنان را با پیام‌های تهدید آمیز گرفته و آنان را با پیام‌های مختلف و با خطاب مستقیم از این کار باز می‌داشتند. (۴۴) هنگامی که پیروان ادیان، راه گفتگو و هم‌زیستی را کنار گذاشته و عملاً وارد توطئه و مبارزه می‌شوند، پیامبر اکرم (ص) مأموریت پیدا می‌کند تا با برخورد قهرآمیز ریشه‌های فتنه را خشکانده و از اصول و ارزش‌های اسلامی به شدت دفاع نماید. اسلام

پیامبر با زبانی نرم و به دور از خشونت ادیان مختلف را به دین حق دعوت می‌کرد و از طریق مناظرات مختلف با علمای یهود و نصارا بهترین روش را به کار می‌گرفت.



**ادبیان گفت‌وگوی در قرآن و سیرت**

حمایت کنند و در منزلگاه برخی قبایل می‌ایستاد و می‌گفت: من فرستاده‌ی خدا به سوی شما هستم که شما را به پرستش خدا و فرو گذاشتن شرک و دین آباء و اجدادی فرمان می‌دهم. (۵۳)

در سرچشمه‌های روایی نیز از این رویکرد پیامبر به گونه‌ای متداول در دوره‌ی مکی یاد شده است:

امام عسکری (ع): به پدرم امام‌هادی (ع) گفتم: آیا رسول خدا با یهودیان و مشرکان، زمانی که وی را مورد عتاب قرار می‌دادند، مناظره می‌کرد و آیا [هنگامی که آنان محاجه می‌کردند] با آنان محاجه می‌نمود؟ فرمود: «بلی، بارها و بارها! از جمله آن‌ها همانی است که خدا از قول مشرکان نقل کرده است: و گفتند: این چه پیامبری است که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟ چرا فرشته‌ای به سوی او نازل نشده است؟ تا آن‌جا که می‌فرماید: مردی افسون شده: و گفتند: چرا این قرآن، به مردی بزرگ از [آن] دو شهر فرود نیامده است؟ و نیز قول خداوند - عز و جل - که می‌فرماید: و گفتند تا از زمین چشمه‌ای بر ما نجوشانی، هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد. تا آن‌جا که می‌فرماید: کتابی بخواهیم آن را و در پایان به وی گفته شد: اگر تو همچون موسی پیامبر هستی، در خصوص پرسش‌هایمان از تو باید بر ما صاعقه‌ای فرود می‌آید؛ چون پرسش‌های ما از پرسش‌های قوم موسی سخت‌تر است. [امام‌هادی (ع)] فرمود: جریان چنین بود که روزی رسول خدا در مکه در کنار کعبه نشستند بود. گروهی از رؤسای قریش، از قبیل: ولید بن مغیره مخزومی، ابوالبختری بن هشام، عاص بن وائل سهمی، عبد الله بن امیه مخزومی و تعداد زیادی که دنباله‌رو آنان بودند، گرد ایشان جمع شدند و رسول خدا با تعدادی از یاران خود بود و بر آنان، قرآن می‌خواند و امر و نهی الهی را بیان می‌کرد. گروهی از مشرکان به همدیگر گفتند: جریان محمد شدت یافته و خواسته‌هایش بالا گرفته است. بیایید شروع به سرزنش، بی‌تاب ساختن، توییح و استدلال علیه او کنیم و آنچه را که آورده، باطل سازیم و تا قدرش بین یارانش کم شود و ارزشش در نزد آنان کوچک گردد. شاید از گمراهی، باطل، طغیان‌گری و سرپیچی که در آن گرفتار است جدا شود. اگر دست شست چه بهتر، و اگر نه با شمشیرهای بران با وی برخورد خواهیم کرد.

ابو جهل گفت: چه کسی کلامش را پی می‌گیرد و مجادله می‌کند؟ عبد الله بن ابی امیه مخزومی گفت: من به این کار می‌پردازم. آیا مرا برای شاخ به شاخ شدن و مجادله‌گری با وی کافی نمی‌بینید؟ ابو جهل گفت: چرا. همه با هم نزد رسول خدا آمدند. عبد الله بن ابی امیه مخزومی با این بیان شروع کرد: ای محمد! ادعای بزرگی کرده‌ای و سخنان عظیمی به زبان رانده‌ای. پنداشتی که تو فرستاده‌ی خدای جهانیان هستی؟ روا نیست فردی مثل تو که چون ما بشری، مثل ما می‌خوری، مثل ما می‌نوشی و همچون ما در بازار قدم می‌زنی، فرستاده‌ی پروردگار جهانیان و خالق همه‌ی مخلوقات باشی. پادشاه روم و ایران، هیچ وقت جز پولداران و با شخصیت‌ها را [به عنوان]

نقل می‌کرد) وارد مسجد شد و به نزد آن حضرت آمد و نشست. رسول خدا (ص) شروع به سخن کرد و نضر در مقام پاسخ سخنان آن حضرت برآمد و ایراد کرد. بالاخره حضرت او را محکوم کرد. سپس این آیات را بر نضر و آنان که حاضر بودند تلاوت فرمود: (ابن هشام، ج ۱، ص ۲۲۵، ۲۲۶) «لَنْ كُنْمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبٌ جَهَنَّمَ أَنتُمْ لَهَا وَارِدُونَ \* لَوْ كَانَ هُوَآءِ آلِهَةً مَا وَرَّوْهُآ وَ كَل فِيهَا خَالِدُونَ \* هُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ هُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ» (۴۷) در حقیقت، شما و آنچه غیر از خدا می‌پرستید، هیزم دوزخید. شما در آن وارد خواهید شد. اگر این‌ها خدایانی [واقعی] بودند در آن وارد نمی‌شدند، و حال آن‌که جملگی در آن ماندگارند. برای آن‌ها در آن‌جا ناله‌های زار است و در آن‌جا چیزی نمی‌شنوند.

**ب. حضور در میان قبایل برای دعوت.** این روش از ارتباط و گفتگو با منکران رسالت پیامبر (ص) در آغاز پیامبری، از جایگاه برجسته‌ای برخوردار بود. سفر به طائف را می‌توان یکی از نمونه‌های مهم این گونه حضورها دانست. پس از مرگ ابوطالب، پیامبر (ص) به سوی قبله‌ی ثقیف (که در طائف سکونت داشتند) رهسپار شد. پس از چند گفتگوی بی‌سرانجام، عزم بازگشت کرد که از سوی فریب خوردگان شهر مورد دشنام و ریشخند قرار گرفت. در پی همین آزارها بود که ایشان دست دعا به درگاه پروردگار بلند کرده، گفت: «پروردگارا! من شکایت ناتوانی و بی‌پناهی خود و ریشخند و بی‌زاری مردم را نسبت به خود پیش تو می‌آورم، ای مهربان‌ترین مهربان‌ها! تو پروردگار ناتوانان و درویشان و خدای منی، مرا در این‌جا به دست که می‌سپاری؟ به دست بیگانگانی که با تشرویی یا من رفتار کنند؟ یا دشمن که مالک سرنوشت من شود؟» (۴۸)

رسول خدا (ص) در هر فرصت مناسب، برای پیشرفت اسلام، به ویژه در موسم آمدن قبایل به مکه، نزد آن‌ها می‌رفت و ایشان را به دین اسلام و یاری خویش می‌خواند، چنان‌که ابن هشام می‌نویسد: «برای حرکت آن حضرت کافی بود که بشنود مرد ارجمندی از سران قبایل یا دیگران به شهر مکه آمده است، که آن حضرت به محض شنیدن برمی‌خاست و به دنبال آن مرد می‌رفت و او را به دین خود فرا می‌خواند و از او یاری می‌جست.» (۴۹)

از جمله قبایلی که بدین گونه، رسول خدا (ص) به میان آن‌ها رفته و یا با بزرگان آن‌ها دیدار نموده و ابن هشام ذکر نموده می‌توان به «کنده»، «کلب»، «بنو خیفه»، «بنی عامر»، «بنی عمرو بن عوف» و... اشاره نمود. (۵۰) از دیگر دیدارهای مهم پیامبر می‌توان به دیدار با جوانان قبیله‌ی اوس (۵۱)، شش نفر از قبیله‌ی خزرج (۵۲) کمی پیش از بیعت عقبه اول اشاره نمود که تأثیر سرنوشت‌سازی بر تاریخ اسلام داشت.

ابن هشام به صورت روندی جاری می‌نویسد: رسول خدا (ص) در آیین حج نزد قبایل عرب می‌رفت و آن‌ها را به سوی خدا فرا می‌خواند و رسالت خود را ابلاغ می‌کرد و از آن‌ها می‌خواست تا او را تصدیق و

و آگاه بر همه چیز هستی و می‌دانی آنچه را که بندگان می‌گویند.» خداوند به وی چنین نازل کرد که: ای محمد! گفتند «این چه پیامبری است که غذا می‌خورد؟» تا آنجا که می‌گوید: «مردی سحر شده.» (۵۴)

پس از آن که سخنان آنان به پایان رسید، پیامبر به یکایک گفته‌هایشان پاسخ‌هایی مستدل و به تفصیل داد که از ذکر آن می‌گذریم. چنان که آشکار است آنان از هیچ پرسشی فروگذار نکردند و هر آنچه در ذهن پوراندۀ بودند در میان نهادند و پیامبر با سعه‌ی صدر به آن گوش فرا دادند و با منطقی که برای آنان درک‌پذیر بود به گستردگی پرداختند.

### ۲-۳. مدینه النبیه:

دوران سیزده ساله مکی در بستری از گفتگوی پیوسته با مشرکان، سپری شد. با هجرت مسلمانان به مدینه و نیروگیری آنان و هموار شدن زمینه‌ی گسترش و سپس حاکمیت دین، اوضاع و احوالی نو پدید آمد. نیروی محکوم مکه به نیروی حاکم در مدینه تبدیل گردید. اینک باید دید که ساز و کار قدرت چه دگرگونی پدید آورد.

بدون شک گفتگویی به نتیجه نخواهد رسید مگر این که ابتدا بدنه‌ی درونی آن سازمان یا حکومت از درون نیرومند شده و امواجش محیط پیرامون را تحت تأثیر قرار دهد. بیهوده است که بپندشیم که پیامبر تنها براساس یک سری عادات فطری و اخلاق و منش توانسته از جامعه‌ی جاهلی عبور و دولتی اسلامی و متممّن را تأسیس و آن را در جهان گسترش دهد. بی‌تردید پیامبر (ص) با نیروی خردورزی و رهیافت سیاسی خود نخست مدینه النبیه را تأسیس کرد که هم براساس اصول داخلی پایبند بود و هم براساس اصول خارجی. (۵۵)

هجرت به مدینه آغاز اقدامات جدید از جانب پیامبر اعظم (ص) بود؛ در این دوران پیامبر اسلام مقدمات تشکیل حکومت را فراهم نمودند و تلاش کردند تا اسلام را در جزیره العرب حاکمیت بخشند. بر این اساس برای تأسیس حکومت اسلامی مراحل طی شد:

۱- بیعت که از اساسی‌ترین مفاهیم سیاسی اسلام است و موجب اتصال افراد جامعه به رهبر جامعه می‌باشد و همچنین حدود و قیود تعهدات آن‌ها را در برابر مردم معین می‌سازد.

۲- اخوت؛ بیان‌گر این مفهوم است که جامعه‌ی اسلامی که شامل تمامی طوایف، قبایل و اقوام می‌شود بر پایه‌ی اخوت بنا شده است. این عنصر موجب ایجاد همدردی و احساس مشترک میان مسلمانان شد.

۳- پس از هجرت پیامبر به مدینه، اساسی‌ترین اقدام تأسیس مسجد بود، مسجدی که هم دار الحکومه بود، هم

نماینده نمی‌فرستند. افرادی که دارای قصرها، خانه، بارگاه‌ها، خیمه‌ها، بردگان و نوکران‌اند. خداوند عالمیان، برتر از همه‌ی اینان است و اینان، بندگان اویند. اگر تو پیامبر بودی، باید در کنارت فرشته‌ای بود که ما می‌دیدیم و او تو را تصدیق می‌کرد؛ بلکه بالاتر، اگر خدا می‌خواست پیامبری برای ما بفرستد، باید فرشته‌ای می‌فرستاد نه انسانی مثل خودمان. ای محمد! تو جز مردی سحر شده نیستی و پیامبر نیستی. رسول خدا فرمود: «آیا چیز دیگری هم برای گفتن داری؟». گفت: بلی. اگر خدا می‌خواست پیامبری برای ما بفرستد، باید آن که بین ما مالدارتر و زندگی‌اش بهتر است می‌فرستاد. این قرآنی که تو می‌پنداری خداوند بر تو نازل کرده و تو را به عنوان پیامبر برگزیده، باید به یکی از بزرگان این دو شهر (مکه و طائف) فرو می‌فرستاد، ولید بن مغیره در مکه و یا عروه بن مسعود ثقفی در طائف. پیامبر فرمود: «ای عبد الله! حرف دیگری هم داری؟». گفت: آری. به تو ایمان نمی‌آوریم، مگر آن که در این مکه چشمه‌ای از زمین بجوشانی. مکه زمینی کوهی با سنگ‌های ناهموار است. زمینش را صاف کن و حفاری کن تا چشمه‌ها در آن جاری شود. ما به این چشمه‌های نیازمندیم؛ یا باغی از خرما و انگور داشته باش و از آن بخور و ما را هم بخوران و در بین آن نخل‌ها و انگورها رودهایی جاری ساز؛ یا آسمان را چون پاره سنگی بر ما فرود آر، چنان که به ما گفتی: «و اگر پاره سنگی را در حال سقوط از آسمان ببینند می‌گویند: ابری تراکم است». شاید ما همین را بگوییم. آن‌گاه گفت: [به تو ایمان نمی‌آوریم] یا خدا و همه‌ی فرشتگان را بیاور، خدا و فرشتگان را رو به روی ما قرار بده، یا خانه‌ای از گنج داشته باش و به ما هم از آن بده و ما را از آن، بی‌نیاز گردان. شاید ما طغیان کنیم، چون تو به ما گفتی: «حقاً که انسان سرکشی می‌کند، همین که خود را بی‌نیاز پندارد». آن‌گاه افزود: یا به آسمان برو و ما ایمان به صعود تو نمی‌آوریم، مگر که نامه‌ای برای ما بیاوری که در آن بخوانیم از خداوند عزیز و حکیم به عبد الله بن ابی امیه مخزومی و کسانی که با وی هستند، مبنی بر این که به عبد الله بن عبد المطلب، ایمان بیاورید؛ چون او فرستاده‌ی من است و حرف‌هایش را بپذیرید که از طرف من است. تازه، ای محمد! نمی‌دانم اگر همه‌ی این‌ها را انجام دادی به تو ایمان بیاورم یا نه؛ بلکه اگر ما را به آسمان ببری و درهای آن را باز کنی و ما را در آن وارد کنی، خواهیم گفت: دیدگان ما را مست ساختی و سحرمان کردی. رسول خدا فرمود: «ای عبد الله! حرف دیگری هم داری؟» گفت: ای محمد! آنچه که گفتیم پسند و رساننده نیست؛ چیزی نمانده، نظرت را بگو و اگر دلیلی داری بیان کن و آنچه را خواستیم، برایمان انجام بده. رسول خدا فرمود: «پروردگارا! تو شنونده‌ی هر صدایی

گفتگوی ادیان شعاری تبلیغاتی نیست که بدون ساز و کارهای بایسته به بار بنشیند بلکه آرمانی است سترگ که پایه‌های نظری، محورها و رفتارهای ویژه‌ی خود را می‌طلبد و قرآن آکنده از آموزه‌هایی است که می‌توان در دنیای کنونی نیز با به کارگیری آن‌ها راه همزیستی جهانیان را هموار ساخت.



## گفت‌وگویی ادیان در قرآن و سیرت

مدرسه و هم مصلی.

۴- با ایجاد اتحاد و پیوند در جامعه‌ی مدینه یک پیمان نظامی، سیاسی و اجتماعی منعقد شد که منجر به ایجاد قانون اساسی خاصی شد که یکی از ویژگی‌های این قانون برقراری عدالت بین همه‌ی اعضای جامعه بود. در پی این اقدامات، یک حکمت اسلامی به وجود آمد که دارای ویژگی‌های خاصی بود:

پیوند دین و سیاست، پیوند سیاست با آخرت، کرامت انسان، وحدت نژاد انسانی و تساوی حقوق آن‌ها، آزادی انسانی و قبول ضرورت دولت بود. این ویژگی‌ها خود اصولی اساسی برای حکومت اسلامی به ارمغان آورد که در دو دسته جای می‌گیرند:

۱- اصول سیاست داخلی اسلام شامل: اعمال و احیاء شعائر اسلامی، رابطه (سیاست دفاعی و مرزداری)، امر به معروف و نهی از منکر، اجرای حدود، امامت و بیعت، شوری، سبق و رمایه (آموزش‌های نظامی مسلمانان و قراردادهای و عقود مقررات).

۲- اصول سیاست خارجی: که شامل اصولی همچون اصول دعوت، اصول گفتگو، نفی سبیل، جهاد، مبارزه با بردگی، تألیف قلوب، تولی و تبری، عقد ذمه، استجاره و امان (پناهندگی سیاسی) بود.

تمامی این ویژگی‌ها، اصول و مبانی در تأسیس و اجرای حکومت اسلامی برای رسیدن به اهدافی شکل گرفت. اهدافی که استقرار توحید، برقراری عدالت، تأمین امنیت، اجرای قوانین به منظور تحقق سعادت تمامی بشر را شامل می‌شد. این مدینه جایی بود برای تعامل با دیگر ادیان و ایجاد رابطه‌ای متقابل با آنان. پیامبر نه تنها در دوره‌ی مکی که به قدرت سیاسی رسید از گسترش عرصه‌ی گفتگو با پیروان ادیان و جز آنان استقبال کرد، نویسنده‌ی کتاب مکاتیب الرسول بر آن است که: هر کس با گوش خود شنیده است که پیامبر با شمشیر برانگیخته شد و اگر شمشیر بر آن علی (ع) نبود هیچ ستونی برای اسلام برپا نمی‌شد و بدین سان چهره‌ی خونین و تیره‌ای از اسلام ترسیم شده است و گویا پیامبر اعظم چونان شاهان و شورشگرانی که در خون و چپاول و کشتار فرو رفته‌اند بوده‌اند، دریغا و نگرش در این کتاب ما را به خلاف این گفته رهنمون می‌سازد و اسلام به دلایل دیگری جز شمشیر بلند آوازه شد. وی در این کتاب، شمار ۳۱۶ نامه از پیامبر را نقل کرده می‌گوید: درسی که پیرامون گسترش اسلام به ما می‌دهند با کشورگشایی‌های شاهان حتی با لشکرکشی‌های عصر خلفا از هر سو سازگار است. (مقدمه‌ی کتاب) در نامه‌های پیامبر اکرم (ص) نیز توجه به اعتقادات مشترکی به وضوح به چشم می‌خورد. برای نمونه در نامه‌ی پیامبر اکرم (ص) به نجاشی پادشاه حبشی آمده است: «شهادت می‌دهم که عیسی پسر مریم، روح خدا و کلمه‌ی اوست که آن را به مریم القا فرمود.» (۵۶) در این نامه علاوه بر اعتقادات مشترکی که مورد پذیرش طرفین است به تصحیح عقاید نجاشی نیز پرداخته شده است.

(۵۷) نمونه‌ی دیگر نامه‌های پیامبر اکرم (ص) به هرقل پادشاه روم و مقوس فرمانروای قبط پس از دعوت آنان به دین اسلام، که آیه‌ی

۶۴ از سوره‌ی آل عمران را یادآور می‌شود: از آنان خواسته است به سوی کلمه‌ای روی آورند که میان مسلمانان و آنان مشترک است. پیامبر (ص) پس از ابلاغ پیام در پایان نامه‌ها اتمام حجت می‌کند و از این پادشاهان می‌خواهد اسلام را بپذیرند، و نصیحت او را بشنوند که در غیر این صورت گناه پیروانشان نیز بر گردن آنان است. (۵۸)

نمونه‌ای از استمرار روند گفتگوی پیامبر با پیروان ادیان و جز آنان در اوج قدرت سیاسی پیامبر شنیدنی است:

امام صادق (ع) می‌فرماید: «پدرم امام باقر، از جدم علی بن حسین و وی از پدرش حسین بن علی، سرور شهیدان و وی از پدرش امیر المؤمنین (علیهم السلام) برایم نقل کرد که روزی پیروان دین‌های پنجگانه: یهود، مسیحیت، طبیعت‌پرستان، دوگانه‌پرستان و مشرکان عرب، با رسول خدا نشستند. در این گفتگوی چند جانبه که یکایک این گروه‌ها دیدگاه‌های خود را آزادانه مطرح کردند پیامبر با بردباری و سعه‌ی صدر به پرسش‌ها و ادعاهای آنان گوش سپردند و با هر یک با منطق نیرومند به بحث نشستند. در این روایت متن گفتگوها به گستردگی آمده است و سخنان مشرکان، کفرآمیز، بت‌پرستانه، و طبیعت‌گرایانه آنان و پاسخ‌های منطقی و استدلالی استوار پیامبر به روشنی ذکر شده است. رسول خدا با ادب و سعه‌ی خویش با دیده‌ی اندیشمندانه در گفتارهای آنان نگرسته، پاسخ را فراخور هر گروه، داده است. [علی (ع)] درباره‌ی هر گروه، نخست از قول هر گروه از آنان، می‌فرماید: گفتند آمده‌ایم ببینیم تو چه می‌گویی. اگر سخن ما را بگویی، پس در دستیابی به حقیقت، از تو پیشی گرفته، برتریم و اگر با ما مخالفت کنی، با تو مجادله می‌کنیم. زان پس در واکنش هر گروه در برابر پیامبر می‌فرماید: آنان، متحیر و مبهوت شدند و گفتند: ای محمد! به ما فرصت بده تا درباره‌ی آنچه که به ما گفتی، بیندیشیم و در این باره از زبان رسول خدا می‌فرماید پیامبر فرمود: «در این باره با دلی منصفانه بیندیشید. خدا شما را هدایت می‌کند.»

اندکی درنگ در این روایت منش والای پیامبر در برابر پیروان ادیان و بت‌پرستان در گسترده‌ی مجال اندیشیدن و افشاندن بذر پژوهیدن در جامعه‌ای که او حاکم بی‌چون و چرای آن است، پیراسته از هر گونه پرخاش و آراسته به حرمت انسان با چشم‌پوشی از رأی و عقیده‌ی آنان، نمایان است. در ادامه روایت گزارش شده است که امام صادق (ع) می‌فرماید: قسم به آن که محمد را به پیامبری برانگیخت، سه روز بر این گردهمایی نگذشته بود که همه خدمت رسول خدا رسیدند و اسلام آوردند. آنان بیست و پنج نفر و از هر گروه‌ی پنج نفر بودند و گفتند: ای محمد! ما دلیلی چون دلایل تو ندیدیم. گواهی می‌دهیم که تو رسول خدایی. (۵۹)

### نتیجه‌گیری:

از آنچه گذشت، دانسته شد که گفتگو و مناظره شیوه و ابزاری است مناسب برای برقراری پیوند و تفاهم میان فرهنگ‌ها و ادیان، چندان که می‌توان آنها را که حضرت محمد (ص) آورده است، آئین

گفتگو نامید و قرآن را کتاب آسمانی برتر در گفتگو میان ادیان.

پیامبر اکرم (ص) در برقراری عدالت و انصاف، مداومت بر عرضه‌ی اندیشه، تأخیر گذاری، اشاره به مشترکات ادیان و بالاخره ایجاد یک فضای سالم به دور از خشونت و تعصب‌ورزی در تعامل با ادیان مختلف کوشش بسیار کرد و با بهره‌گیری از سخنان ملایم و نرم ادیان دیگر را به پذیرش دین حق و سرسپردن در برابر خدا فراخواند، در سیره‌ی عملی ایشان فراوان دیده می‌شود هنگامی که برخی از اصحاب خود را برای تبلیغ دینی به جایی گسیل می‌داشت به آن‌ها سفارش می‌کرد که بر مردم آسان گیرید و سخت‌گیری نکنید و آنان را بشارت خیر دهید. از جمله آن که حضرت محمد (ص) در خطاب به عمر دوسی که از وی برای راهنمایی قومش کمک طلبید، فرمود: آنان را به اسلام دعوت کن و با آنان رفیق و مدارا پیشه کن (۶۰) و همچنین از خود پیامبر (ص) نقل شده است که فرمود:

«أَمْرِي رَبِّي بِمَدَارَةِ النَّاسِ كَمَا أَمْرِي بِأَذَى الْفَرَانِضِ» (۶۱)

خدایم مرا به مدارا و ملایمت با مردم فرمان داد چنان که به انجام واجبات مرا امر کرد.

و این همان اصل مدارا و تساهل دینی است که راه را برای عرصه‌ی گفتگو و تعامل با ادیان دیگر می‌گشاید.

ما مسلمانان معتقدیم که همه‌ی ادیان الهی از یک سرچشمه چویشده‌اند و از یک آبشخور خوشگوار و زلال همگی در پی توحید و کلمه‌ی توحید و عمل صالح خالصانه و آراستگی به مکارم اخلاق هستند.

«قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَ مَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ مَا أَوْتِيَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ وَ مَا أَوْتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نَفَرَّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» (۶۲)

بگوئید ما به خدا و به آنچه بر ما نازل شده و به آنچه بر ابراهیم و اسحاق و یعقوب و اسباط فرو فرستاده شده و به آنچه به همه‌ی پیامبران از سوی پروردگارشان داده شده، ایمان آورده‌ایم میان هیچ یک از ایشان فرقی نمی‌گذاریم و در برابر او سرسپرده‌ایم.

### فهرست منابع:

- ۱- قرآن کریم، ترجمه‌ی فولادوند.
- ۲- ابن هشام، السیره النبویه، تصحیح مصطفی سقا، ابراهیم ابیاری (بیروت: مکتبه العلمیه [بی‌تا]).
- ۳- ابو زهره، محمد، معجزه الکبری، قاهره: دار الفکر العربی، ۱۴۱۸ ه.ق، ۱۹۹۸ م.
- ۴- امین، سید حسن، سیره‌ی معصومان (ع)، ترجمه‌ی: علی مجتبی کرمانی، چاپ دوم، تهران: سروش، ۱۳۷۶ ه.ش.
- ۵- ابن سعد، الطبقات الکبری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۷ ه.ق.
- ۶- الامام الصدر و الحواری (کلمة السواء)، المؤتمر الدولی [بی‌جا، بی‌تا، بی‌نا].
- ۷- دورانت، ویل، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه‌ی: ابوالقاسم پاینده، چاپ نهم، تهران: جاویدان، ۱۳۷۶ ه.ش.
- ۸- رانسیمان، استیون، تاریخ جنگ‌های صلیبی، مترجم: منوچهر کاشف، تهران،

انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۱ ه.ش.

- ۹- رشید رضا، محمد، تفسیر القرآن الحکیم، الشهیر بتفسیر المنار، بیروت، دار المعرفه.
- ۱۰- شبیلی، احمد، مقارنه‌ی الادیان، قاهره، مکتبه النهضة المصریه، ۱۳۷۲ ه.ش- ۱۹۹۳ م.
- ۱۱- شریعتی، علی، اسلام شناسی درس‌های دانشگاه، مشهد: چاپ طوس، ۱۳۶۳ ه.ش.
- ۱۲- صادقی، مصطفی، پیامبر و یهود حجاز، تهیه و تحقیق مرکز مطالعات اسلامی، پژوهشکده‌ی تاریخ و سیره‌ی قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۲.
- ۱۳- صدر، سید موسی، مجله‌ی پژوهش‌های قرآنی، شماره‌ی ۲۱، ص ۸۰-۸۱.
- ۱۴- طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۳ ه.ق.
- ۱۵- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۵ ه.ق.
- ۱۶- طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری باعلام الهدی، بیروت: دار المعرفه، ۱۳۱۱ ه.ش.
- ۱۷- عراقی، فدایی، مبانی نظری گفتگوی تمدن‌ها از دیدگاه اسلام و قرآن، از مقاله‌های چستی گفتگوی تمدن‌ها.
- ۱۸- کونگ، هانس، ساخت‌های معنوی ادیان جهان، مترجم: حسن قنبری، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۷.
- ۱۹- فراهیدی، خلیل بن احمد، ترتیب کتاب العین، دار الهجرة، بیروت، ۱۴۰۹ ه.ش.
- ۲۰- فصیحی، علی، قرآن و گفتگوی ادیان، پژوهش‌های قرآنی، شماره ۳۳، بهار ۱۳۸۲، ص ۱۰۸.
- ۲۱- محمد حسین، فضل الله، اسلوب الدعوة القرآن، چاپ پنجم، بیروت: دار الملوک، ۱۴۱۴ ه.ق.
- ۲۲- مطهری، مرتضی، مجموعه‌ی آثار، تهران، صدرا، ۱۳۸۶ ه.ش.
- ۲۳- میانجی، علی احمد، مکاتیب الرسول، تهران: مؤسسه الثقافیه دار الحدیث، ۱۴۱۹ ه.ش الطبعه الأولى- واعظی، احمد، حکومت دینی، نشر مرصاد، ۱۳۷۸.
- ۲۴- طبرسی، الاحتجاج.
- ۲۵- محمد بن ابی زهره، تاریخ الجدل.
- ۲۶- التفسیر المنسوب إلى الإمام المسکری (ع).
- ۲۷- مجلسی، محمد تقی، بحار الأنوار.
- ۲۸- مدرسی، تفسیر هدایت.
- ۲۹- رازی، ابو الفتوح، روض الجنان و روح الجنان.
- ۳۰- راجب اصفهانی، ابو القاسم الحسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، تهران، المکتبه الرضویه.

۳۱- Clarke, Peter, *New Religions*, Routledge, 2007, Publication, UK  
Sweet, William, *Religious Belief and Demonstration: -32*  
2003, The Contemporary Debate

پانویست‌ها در دفتر نشریه موجود است.



# تعامل ادیان از نظر تا عمل



محمد حسین ارجمند تپا  
(محقق و نویسنده)

### چکیده:

زندگی با باورهای دینی از امتیازات بشری است، آدمی در طی قرون و اعصار، باورهای گوناگونی را آزموده است. مجموعه‌ای از این باورها دینی را پدید آورده است و هر یک از این ادیان، پیروانی دارد که تعامل بین آنان برای رسیدن به آرامش و آسایش ضروری می‌نماید در آغاز این پژوهش معانی، تعامل، تعامل اجتماعی، و تعامل ادیان بیان می‌شود، سپس ضرورت، اهمیت، و پیشینه تعامل بحث می‌شود و به دنبال آن پیش فرض‌های تعامل و صور آن مورد بررسی قرار می‌گیرد و در پایان موانع و چالش‌های عملی فراروی تعامل ادیان تبیین می‌شود و در خاتمه نتیجه می‌گیریم که تعامل بین پیروان ادیان و مذاهب همواره بهترین گزینه برای رسیدن به سعادت و کمال آدمی است.

### کلید واژه‌ها:

تعامل، تعامل اجتماعی، تعامل ادیان، جامعه مدنی، هم‌زیستی مسالمت‌آمیز، گفتگو، لمپنیزم.

### مقدمه

از سویی خاستگاه دین سرشت و نهاد آدمی است (۱) و گرایش به دین امری فطری و درونی می‌نماید و از سویی دیگر پذیرش و گزینش دینی خاص غالباً متأثر از جغرافیا و تاریخ ویژه همان ملت است. با آمیزه این دو سو با همدیگر، تعامل پیروان ادیان و مذاهب نمودی دو چندان می‌یابد چرا که اصول مشترک همه ادیان که همانا باورها، اصول انسان شناختی و مقررات اجتماعی است با اختلافاتی نه چندان عمیق خود را نشان می‌دهند. لذا در این کوتاه مقال بر آنیم که با بستگی این تعامل میمون را پررنگ‌تر نشان دهیم و ضعف‌ها و کاستی‌های عملی آن را بیان کنیم، باشد که علاوه بر هم‌زیستی مسالمت‌آمیز پیروان ادیان و مذاهب با نگاهی به دور از تعصب کور به حقیقت ادیان و اهداف آن‌ها نزدیک‌تر شویم.

### معنای تعامل

تعامل (۲) مصدر باب تفاعل و در لغت به معنای داد و ستد است (۳) و در اصطلاح عبارتست از «عمل متقابل دو یا چند موجود زنده بر یکدیگر یا با یکدیگر است. تعامل از پایه‌های حیات اجتماعی است. آن‌جا نیز که به نظر می‌رسد ارتباط یک سو به سویه است باز در حقیقت بر تأثیر و تأثر متکی است. از این روست که تعامل، شیوه و صور آن بسیار مطمح نظر دانشمندان در دانش انسانیت» (۴)

ولی تعامل اجتماعی (۵) «مفهومی است کلی که با شیوه، میزان، شدت و به طور کلی انواع گوناگون کنش و واکنش بین انسان‌ها در یک گروه، جمع یا جامعه سرو کار دارد. (۶)

لذا تعامل بین پیروان ادیان و مذاهب نوعی از تعامل اجتماعی است. چه دین را فرا نهاد اجتماعی در نظر بگیریم

و یا یک نهاد اجتماعی رئیسی که در همه بخش‌های حیات اجتماعی انسان نفوذ و سریان دارد که به مواضع حدی و موقعیت‌های مرزی همانند درد، رنج، دلهره، مرگ و زندگی معنا می‌بخشد و آن چنان در انسان اثر می‌گذارد که آدمی حاضر است همه چیزش را در راه اعتلای آن از دست بدهد.

### ضرورت تعامل

بدیهی‌ترین اصل از اصول اجتماعی در جامعه به عنوان مجموعه‌ای از افراد انسانی که با همدیگر همکاری دارند، تفاوت و اختلاف آنهاست. این تفاوت آن چنان آشکار است

### تعامل بین پیروان ادیان و مذاهب

نوعی از تعامل اجتماعی است.

چه دین را فرا نهاد اجتماعی در

نظر بگیریم و یا یک نهاد اجتماعی

رئیسیتی که در همه بخش‌های حیات

اجتماعی انسان نفوذ و سریان دارد

که به مواضع حدی و موقعیت‌های

مرزی همانند درد، رنج، دلهره،

مرگ و زندگی معنا می‌بخشد و آن

چنان در انسان اثر می‌گذارد که

آدمی حاضر است همه چیزش را

در راه اعتلای آن از دست بدهد.

که حتی اثر انگشت دو نفر با همدیگر یکی نیست که برای شناسایی افراد مجهول الهویه از این ترفند استفاده می‌شود.

فرا تر از تفاوت‌های ظاهری، حسی و فیزیکی تفاوت‌های

روحی، معنوی و اخلاقی است که بسیار ظریف و دقیق

است که به جرأت می‌توان ادعا نمود که هر کسی در

این جهان منحصر به فرد است و لنگه ندارد و این تفاوت

در بعد اجتماعی و بین ملت‌های مختلف نمود بیشتری دارد

و گویا اساساً اراده طراح و خالق این عالم برای این تعلق

گرفته است که اختلاف همواره وجود داشته باشد و نظامات

اجتماعی با این تفاوت‌ها تداوم داشته باشد همان‌گونه که

خداوند متعال می‌فرماید: «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً

وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ» (۷) اگر پروردگارت می‌خواست

هر آینه مردم را امت واحدی قرار می‌داد ولی همچنان

اختلاف می‌ورزند.

بنابراین اختلاف و تفاوت امت‌ها یک واقعیت اجتماعی



به شعائر عظیم اسلام و مورد احترام و قبول امت اسلامی بوده و توجهی بیشتر می‌نماید.

یکی از این شعائر میلاد پر برکت پیامبر عظیم الشان اسلام حضرت محمد بن عبدالله (ص) می‌باشد ولی از آن جا که مع الاسف تاریخ این میلاد معظم که در حقیقت آغاز حرمت جدید در تاریخ بشریت بوده از اختلاف مصون نمانده و در بسیاری از کشورهای اسلامی برخلاف آنچه در تاریخ و بین ملت‌ها قطعی است، به جای هفده ربیع الاول، دوازده ربیع الاول را تاریخ میلاد آن حضرت می‌دانند. بسیار مناسب و بجاست که روزهای دوازده الی هفده ربی الاول را هفته وحدت اعلام داشته تا ضمن هماهنگی با سایر مسلمانان به خواست الهی با تنظیم برنامه‌های پر محتوا در داخل و خارج کشور صدای انقلاب اسلامی ملت قهرمان ایران را بگوش جهان محرومین و مستضعفین برسانیم.

توفیق همگان را در این رسالت اسلامی از خدای بزرگ مسئلت دارم.

«والسلام علیکم و رحمت الله»

۶۰/۹/۶

«حسین علی منتظری» (۹)

البته این نامه به هنگام و هوشمندانه در آن مقطع خاص بدلیل احتمال تفرقه بین شیعه و سنی به عنوان دو فرقه بسیار مهم اسلامی نوشته شد والا آن بزرگوار قائل به اتحاد بین همه اقشار و اقوام ایرانی بودند. اگر تعامل بین پیروان ادیان و مذاهب و بطور کلی انسان‌ها نباشد ضد آن؛ یعنی تقابل پدید خواهد آمد و تقابل برخلاف تعامل که یک کنش و فعالیت روبه جلو است، تقابل یک واکنش، انفعال و خالی از اندیشه و تعقل و پر از احساسات و عواطف است و همه جوامع را دچار تباهی و از هم پاشیدگی و نابودی می‌کند و هیچ‌گاه هدف خلقت که کمال آدمیان و رسیدن به مقام جانشینی خداوند است تحقق پیدا نخواهد کرد. بنابراین برای تداوم حیات اجتماعی و حتی حیات فردی انسان‌ها نیاز به این وفاق و اتحاد بین همه انسان‌ها و پیروان ادیان و مذاهب داریم.

#### پیشینه تعامل

تعامل بین پیروان ادیان در تاریخ همواره با فراز و نشیب همراه بوده است در مقطعی آرام و بدون تنش بوده است و در دوره‌ای دیگر همراه با خشونت، به گونه‌ای که یکی از بزرگ‌ترین چالش‌های جوامع بشری محسوب می‌شده است چاره‌اندیشی برای حل آن یکی از آرزوهای آدمی بوده است و گاه عدم تعامل به آن حدی رسیده است که معضلات دیگر همانند فقر، جهل و ... را تحت الشعاع قرار می‌داده است. تاریخ بشر در بردارنده نمونه‌های فراوانی از قتل عام‌ها، تعصبات کورکورانه مذهبی و دینی بوده است که نمونه‌های آن در جنگ‌های صلیبی و در دوران معاصر بین مسلمانان همانند گروه‌های القاعده، طالبان، داعش در مناطقی همچون

است که در جوامع مختلف وجود دارد و خداوند نمی‌خواهد این اختلاف را از میان بردارد و اگر چه بخواهد، قطعاً می‌تواند، ولی اتحادی که جبری باشد مطلوب خداوند نبوده است زیرا که هماهنگی ملل و امم مختلف همانند هماهنگی نظام طبیعی می‌شد و هر چیزی در جای خود می‌ایستاد و هیچ نشاط و فعالیتی رخ نمی‌داد ولی خداوند این اتحاد را با آگاهی و شناخت و انتخاب انسان‌ها می‌خواهد و البته این مهم عملاً به صورت کامل تحقق پیدا نخواهد کرد و این معنای «و لا یزالون مُخْتَلِفِینَ» است. در حقیقت عامل اصلی اتحاد، تفاوت انسان‌هاست که باید قدر مشترک این تفاوت‌ها در نظر گرفته شود و جامعه‌ای با گل‌های رنگارنگ پدید آید که در عین تفاوت، متحد باشند و این مهم جز با تعامل رخ نمی‌دهد بنابراین لازم و ضروری است که برای داشتن چنین گلستانی همه با هم تعامل داشته باشیم.

#### اهمیت تعامل

تعامل بین پیروان ادیان و مذاهب آن قدر مهم می‌نماید که همواره فرهیختگان و اندیشمندان دلسوز جوامع بشری بویژه مصلحان اجتماعی و دینی، دوری از تعصبات قومی، قبیل‌های و دعوت به یک زندگی آرام و بدون تنش را فریاد می‌زند که صدای آن در تاریخ طنین انداز شده است و این چالش تا بدآنجا مهم است که در نظام جمهوری اسلامی هفته‌ای با نام هفته وحدت در سی و پنج سال پیش به آن اختصاص یافت که مبتکر آن فقیه عالیقدر که از اختلاف روایت بین ولادت پیامبر گرامی اسلام (ص) در بین شیعه و سنی استفاده کردند و آن را عامل وحدت و اتحاد مسلمین قرار دادند که امروز پس از گذشت سی و پنج سال از آن روزها اهمیت آن دو چندان می‌نماید به همین دلیل متن نامه آن فقیه (۸) را خطاب به وزیر ارشاد وقت و ارائه پیشنهاد هفته وحدت را بنا بر نشر می‌کنیم تا اهمیت اتحاد همه اقوام و قبایل و ادیان و مذاهب را یادآور شویم.

«بسمه تعالی»

«جناب حجت الاسلام آقای معادینخواه وزیر محترم ارشاد اسلامی - دامت افاضاته - همان‌گونه که توجه دارید جهان اسلام پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران مورد توجه دشمنان دیرینه اسلام و مسلمین به خصوص شیطان بزرگ آمریکا و صهیونیسم قرار گرفته و هر روز به شکلی کشورهای اسلامی را دچار تفرقه و خصومت می‌کنند و آخرین طرخی که یکی از اهداف خبیث آن همین بود و بحمدالله تعالی با شکست مواجه شد طرح آمریکایی فهد یا کمپ دیوید دوم بود. هم اکنون جهان اسلام با سرعت با الهام از انقلاب ایران که براساس حرکت اسلامی و محور رهبری معظم انقلاب حضرت امام خمینی - مدظله - در حال تولدی جدید می‌باشد، از این روی بجاست طبق آیه شریفه «مَنْ یُعْظَمْ شُعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ» سیره پیامبر و ائمه اطهار (سلام الله علیهم اجمعین) و برخلاف خواسته دشمنان اسلام

بنابراین هیچ مانعی برای تحقق این پیش فرض وجود ندارد و از جانب همه اندیشمندان دینی و غیر دینی پذیرفته شده است ولی باور آن بسیار مهم است یعنی همه اطراف باید باور داشته باشند که محور داورى‌ها، علم و دانش است و پایبند عمل به این باور باشند.

#### دوم: پذیرفتن جامعه مدنی؛ (۱۴)

در جامعه مدنی پذیرش و گزینش دین یک حق و یا نیاز محسوب می‌شود یعنی هر کسی می‌تواند هر نوع دینی

افغانستان، عراق، سوریه و ... نمود دارد که اتحاد مسلمانان و بالاتر اتحاد پیروان همه ادیان و فراتر از این‌ها، اتحاد همه آدمیان آرزویی دور به نظر می‌رسد.

گذاشته نیست که بگوییم نداشتن یک مدل عاقلانه و بدون تعصب و به دور از احساسات و عواطف تند بین پیروان ادیان و مسالک مختلف همواره عامل اصلی تقابل ادیان و بروز خشونت و جنگ‌های دینی و متعصبانه بوده است از این رو طراحی مدلی درست و باور آن می‌تواند ما را به این وفاق و اتحاد برساند.

#### بیش فرض‌های تئوری تعامل

تعامل پیروان ادیان پیش فرض‌های فراوانی دارد ولی سهم تأثیر دو عامل پیش از بقیه است به طوری که اگر این دو عامل را باور نداشته باشیم عملاً تعامل امکان‌پذیر نیست:

##### اول: اهمیت دادن به علم و آگاهی

این مطلب اهمیت دارد که باور کنیم هر روز علوم پیش از پیش توسعه می‌یابد و هیچ مانعی نمی‌تواند جلوی این توسعه را بگیرد و ما ناچار از پذیرش آن هستیم. خوشبختانه توجه به علم از بدیهات دین اسلام است. اولین آیه‌ای از قرآن که بر پیامبر رحمت (ص) نازل می‌شود توجه به خواندن و علم آموزی است: «اقْرَأْ بِرَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ \* خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ \* اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ \* الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ \* عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» (۱۰) بخوان به نام پروردگارت که آفریده است انسان را از علق آفرید، بخوان و پروردگارت تو کریم‌ترین است، همان که با قلم تعلیم داد، به انسان چیزی را که نمی‌دانست، آموخت.

همین‌طور آیات دیگری از قرآن با صراحت یکی از اهداف برانگیختن پیامبر گرامی اسلام (ص) را آموزش و تعلیم می‌داند و می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (۱۱) او کسی است که در میان مردم درس خواننده رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنان می‌خواند و آنان را تزکیه می‌کند و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت می‌آموزد.

همین‌طور روایات فراوانی در این زمینه هست که پیامبر (ص) می‌فرماید: «بِالتَّعْلِيمِ أُرْسِلْتُ» (۱۲) من برای آموزش دادن فرستاده شده‌ام. اساساً پیامبر گرامی اسلام فراگیری دانش را برای همه و در تمام جهات و بدون هیچ قید و شرط و محدودیتی واجب می‌داند و می‌فرماید: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ» (۱۳) یعنی دانش آموختن بر هر مسلمانی واجب است.

روایات فراوانی از این دست از پیامبر و ائمه‌ی اطهار (سلام الله علیهم اجمعین) به ما رسیده است که تأکید فراوانی بر دانش اندوزی دارد که توجه به آن امروز به عنوان یک فرهنگ در جوامع اسلامی قلمداد می‌شود.

تعامل که یک کنش و فعالیت  
رو به جلو است، تقابل یک  
واکنش، انفعال و خالی  
از اندیشه و تعقل و پر از  
احساسات و عواطف است و  
همه جوامع را دچار تباهی  
و از هم پاشیدگی و نابودی  
می‌کند و هیچ‌گاه هدف خلقت  
که کمال آدمیان و رسیدن به  
مقام جانشینی خداوند است  
تحقق پیدا نخواهد کرد.

داشته باشد و یا حتی هیچ دینی نداشته باشد همان‌طور که انسان حق حیات، اندیشه، بیان، قلم و ... دارد حق دارد که دینی را برگزیند و یک باور دینی و یا غیر دینی داشته باشد و به تعبیر بعضی دین یک نیاز است همانند نیاز به غذا، مسکن و یا نیاز به فهمیدن و نیازهای هنری، اخلاقی و اجتماعی. بنابراین پذیرش و گزینش دین یک حق و یا نیاز معنوی و روحی است و نه یک تکلیف از پیش تعیین نشده که افراد، مکلف به قبول آن باشند و اساساً ناهنجاری‌های اجتماعی و مقابله با آن همانند ارتداد و بی‌بندوباری‌های اجتماعی از اموری هستند که باید با دقت بازخوانی شوند. معلاً حکم ارتداد «جنبه بازدارندگی داشته و غرض اصلی از تشریح آن پیشگیری از بی‌ارزش شمردن ادیان و شرایع الهی است. شروطی که در این حکم و موضوع حکم دخیل دانسته شده - مثل جحد و انکار و قصد و اراده و مناسبت حکم و موضوع نشان می‌دهد که قصد پیامبر از تشریح این حکم شدید، پیشگیری از ایجاد فساد و توطئه چینی و برخورد حکومتی با این شیوه مبارزه فرهنگی بوده است» (۱۵) به

**آنکه بر طرح حرم بتخانه ساخت  
قلب او مؤمن دماغش کافر است  
خویش را در نار آن نمرود سوز  
ز آنکه بستان خلیل از آذر است (۱۹)**

منظور اقبال این است، نیچه که مرگ خدا را اعلام کرد و فریادی زد «خدا مرده است» با تمام وجودش خدا را حس می کرده است و قلباً ایمان به آن والاترین و بالاترین و برترین داشته ولی این گونه فکر می کرده که چون او اگری در زندگی افراد ندارد، گویا نیست و به عبارتی مرده است. همین طور کلام بسیاری از بزرگان، به ویژه عرفا نگاه واحدی به انسان است و بر این باورند که همه یک چیز را صدا می زنند و به دنبال یک چیز هستند با نام های مختلف از جمله عین القضاة همدانی (۲۰) است که می گوید: «ای دوست آب را چند نام است به تازی «ماء» خوانند به پارسی «آب» خوانند و چیزی که به ده زبان نام دارد اسماء بسیار باشد، اما عین و مسمی یکی باشد.» (۲۱)

و البته از این دست کلمات و عبارات در کلام اندیشمندان گذشته و حال فراوان است که به همین بسنده می کنیم و نتیجه می گیریم

مخاطب اصلی و اولی تعامل اندیشه ها، انسان ها هستند از هر دینی و آئینی چه ملحد و چه متأله و پس از آن، مخاطب پیروان ادیان الهی اند و سپس پیروان اسلام از همه مذاهب و در پایان مخاطب پیروان مذهب تشیع هستند با دیدگاه های فرهنگی و سیاسی متفاوت که لازم است با سعه صدر و تحمل همدیگر، به این رویکرد میمون، لبیک بگویند و اتحادی عمیق ایجاد کنند.

**صور تعامل**

تعامل بین پیروان ادیان و مذاهب به دو صورت نمود پیدا می کند. اول همزیستی مسالمت آمیز و سازگار و دوم گفتگو و مذاکره با همدیگر.

**۱- همزیستی مسالمت آمیز؛**

منابع اسلامی اعم از کتاب و سنت سرشار از آیات و روایاتی است که صراحتاً و یا تلویحاً دلالت بر همزیستی مسالمت آمیز دارد که به چند مورد از آن اشاره می کنیم:

**(الف) آیات قرآن:**

۱- «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» (۲۲)

در دین هیچ اجباری نیست.

کاملاً واضح است که دینی می تواند این ادعا را داشته باشد که استدلال و منطق داشته باشد. اجبار و زور درجانی معنی دارد که منطق و استدلالی در کار نباشد و اساساً نمی توان کسی را مجبور به پذیرش دین نمود زیرا که دین یک باور است و باور و اعتقاد قابل تحمیل شدن نیست و مهم تر این که دینی ارزش دارد که آدمی با اختیار و اراده و آزادی آن را بپذیرد و آن را وسیله کمال و سعادت خویش قرار دهد بنابراین

چرا می توان گفت حکم ارتداد یک حکم سیاسی مختص به شرایط و زمان و مکان خاص بوده است و در جامعه امروز نمی توان برای آن مصداقی پیدا کرد که این حکم را معارض با جامعه مدنی بدانیم. «به نظر می رسد اساساً حکم مرتد و یا حکم ناصبی، حکمی سیاسی و ولایی بوده و در زمان ها و مکان ها و شرایط مختلف، مسائل و شرایط خاص آن زمان و مکان در نظر گرفته می شده است.» (۱۶) بنابراین مسائلی از این دست با اسلام رحمانی که برگرفته از مدینه النبی (ص) است با جامعه مدنی ناسازگاری ندارد و با پذیرش این پیش فرض است که مذاهب، ادیان، مکاتب و انسان ها می توانند

**مخاطب اصلی و اولی تعامل**

اندیشه ها، انسان ها هستند از هر دینی و آئینی چه ملحد و چه متأله و پس از آن، مخاطب پیروان ادیان الهی اند و سپس پیروان اسلام از همه مذاهب و در پایان مخاطب پیروان مذهب تشیع هستند با دیدگاه های فرهنگی و سیاسی متفاوت که لازم است با سعه صدر و تحمل همدیگر، به این رویکرد میمون، لبیک بگویند و اتحادی عمیق ایجاد کنند.

با همدیگر با بهترین وجه تعامل داشته باشند.

**دامنه تعامل:**

تعامل بین پیروان ادیان در آغاز پیروان ادیان الهی می نماید ولی در واقع همه مسلک ها و گرایش ها و مکتب ها را در بر می گیرد زیرا همه نگاه ها به برترین و بالاترین است و همه قلباً و در بعد هستی شناختی برترین را جستجوی کنند ولی در بعد معرفت شناختی در فهم و مصداق آن تردید می کنند و مدعی غیر او می شوند به قول مرحوم اقبال لاهوری (۱۷) که خود از مصلحان معاصر ماست خطاب به نیچه (۱۸) (فیلسوف، شاعر، فیلولوژیست بزرگ آلمانی) می گوید:

گر تو خواهی ز پیش او گریز  
در تی کلکش غریب تندر است  
نیشتر اندر دل مغرب فشرد  
دستش از خون چلیبا احمر است

هر کسی با هر دینی می‌تواند در کنار ما با آرامش زندگی کند.

۲- «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ» (۲۳)

بگو ای اهل کتاب بیاید بر سر سختی که میان ما و شما یکسان است بایستیم.

در این‌جا خداوند اهل کتاب را دعوت به نقطه‌ی مشترک می‌کند که مهم‌ترین روش حل اختلافات است. اساساً هیچ اختلافی با کوبیدن بر طبل اختلاف حل نخواهد شد و حساسیت بیشتری بین پیروان ادیان ایجاد می‌کند و شکاف بیشتر خواهد شد.

۳- «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (۲۴) ای مردم ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید در حقیقت بهترین شما با تقواترین شماست.

مردم از این جهت که از یک پدر و مادر آفریده شده‌اند هیچ تفاوتی با هم ندارند و همه فرزندان آدم و حوا هستند و هیچ برتری و فضیلتی بر همدیگر ندارند و اگر تفاوتی دارند در عوارض آنان و از لحاظ رنگ و شکل و استعداد و ... است که این نیز برای شناختن و از همدیگر بهره‌مند شدن است نه این‌که به این وسیله که من در کجا زندگی می‌کنم و چه رنگ پوستی دارم و دانشمندم و ... فخر فروشی کنم و در این‌جا تنها یک عامل مایه ارجمندی و بزرگی است و آن تقوی است که البته صاحب آن یعنی آدم متقی خود را در همه شرایط از همه کوچک‌تر می‌داند.

بنابراین همه انسان‌ها اعم از الهی و غیر الهی، همه انسان‌اند و بایستی در کنار هم بدون هیچ‌گونه تفاخری زندگی کنند. همین‌طور آیات دیگری دلالت بر همزیستی مسالمت‌آمیز بین پیروان ادیان مختلف و حتی غیر متدین دارد که به همین اندازه بسنده می‌کنیم.

### ب) روایات:

۱- «جَاءَ أَعْرَابِيٌّ إِلَى النَّبِيِّ (ص) فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَلَّمَنِي عَمَلًا أَدْخُلُ بِهِ الْجَنَّةَ فَقَالَ مَا أَحَبَّبْتَ أَنْ يَأْتِيَهُ النَّاسُ إِلَيْكَ فَأَتِيَهُ إِلَيْهِمْ وَمَا كَرِهْتَ أَنْ يَأْتِيَهُ النَّاسُ إِلَيْكَ فَلَا تَأْتِيَهُ إِلَيْهِمْ» (۲۵) شخصی بادیه نشین خدمت پیامبر (ص) رسید و عرضه داشت: ای پیامبر خدا، کاری به من بیاموز که با انجام آن به بهشت بروم. پیامبر فرمود: چیزی را که دوست داری از ناحیه مردم به تو برسد به آنان برسان و چیزی که دوست نداری از مردم به تو برسد به آنان نرسان.»

این قانون که «هر چه بر خود می‌پسندی بر دیگران هم بپسند و هر چه بر خود نمی‌پسندی بر دیگران هم نپسند» شاه کلید هم زیستی مسالمت‌آمیز و معاشرت با دیگران است و با عمل به این حدیث شریف آدمی بهشتی زندگی می‌کند، بهشتی می‌میرد و بهشتی محسوس می‌شود.

یعنی همه انسان‌ها در کرامت، شرافت، انسانیت یکسان‌اند و تفاوتی با هم ندارند و به همین دلیل از همدیگر انتظارات مشابه دارند یعنی ما که در یک منطقه‌ای، از اکثریت برخورداریم باید تصویر کنیم که در اقلیت هستیم و اگر در اقلیت بودیم، انتظار داشتیم که دیگران چگونه با ما رفتار کنند همان انتظاری که از دیگران داریم خود، شبیه به همان عمل کنیم. اگر من ارباب رجوع هستم از هر دینی، انتظار دارم رئیس یک مجموعه چگونه رفتار کند، اگر رئیس شدم و یا هستم همان‌گونه عمل کنم و خود بخوان حدیث مفصل از این مجمل و اگر از پیامبر (ص) جز این یک کلام نقل نشده بود برای سعادت و کمال در تمام عوالم کافی بود.

۲- قال رسول الله (ص):

«الْخَلْقُ كُلُّهُمْ عِيَالٌ لِلَّهِ، فَأَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَيَّ اللَّهُ أَحْسَنَ النَّاسِ إِلَى عِيَالِهِ» (۲۶)

پیامبر گرامی اسلام فرمودند: مردمان همگی عیال خداوند هستند، پس محبوب‌ترین افراد در نزد خداوند نیکوترین‌شان است نسبت به عیال خداوند.

۳- قال رسول الله (ص): «التَّوَدُّدُ إِلَى النَّاسِ نِصْفُ الْإِيمَانِ» (۲۷)

پیامبر (ص) فرمودند: مهربانی و محبت نسبت به مردم نصف ایمان است.

در این روایات و صدها روایت دیگر نه تنها بر هم زیستی مسالمت‌آمیز تأکید می‌شود بلکه خدمت به مردم بدون توجه دین و نژاد، رنگ و ... عبادت و از بهترین عبادات به شمار می‌آید.

### ۲- گفتگو و مذاکره :

گفتگو یا مناظره فراتر از هم‌زیستی است و مخاطب آن خواص هستند و ابتدایی‌ترین وسیله تبادل اندیشه و مافی الضمیر انسان‌هاست، خداوند برای آفرینش انسان با ملائکه گفتگو می‌کند. «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَأَنكِةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يُسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ يَحْنُ نَسِيجَ بَحْمِدِكَ وَ تَقْدُسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (۲۸) هنگامی که پروردگارت به ملائکه گفت من در زمین جانشینی خواهم گماشت، گفتند آیا کسی را می‌گماری که در آن فساد می‌کند و خون‌ها می‌ریزد، در حالی که ما تو را به پاکی می‌ستائیم و تقدیس می‌نمایم. فرمود من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.

و این مناظره حاکی از ارزشمند بودن نفس گفتگو است. گفتگو بدلیل این‌که ذاتاً روشنگری دارد، برای انسان‌های حق طلب و پیروان حق طلب ادیان و مذاهب همواره یک تعامل برد - برد است، از سویی حقایق روشن می‌شود و از سویی دیگر اشتباهات معلوم می‌شود و مبانی اسلامی در لوج از این ظرفیت برخوردار است و همواره به پیروان خود گوشزد می‌نماید.

اسلام یعنی تسلیم در مقابل حق، پیروان آن نیز حق‌جو

و حق گویند و هر جا حقی ببینند تسلیم می‌شوند. رابطه‌ی اسلام و حق یک رابطه دو شرطی است (اسلام = حق) به همین دلیل است که خداوند بشارت می‌دهد کسانی را که همه حرف‌ها را می‌شنوند و بهترین آن را انتخاب می‌کنند. در مناظره توجه به دو نکته از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است که در ذیل می‌آید.

### ۱-۲. مفاهمه موضوع مناظره؛

گفتگو همواره پیرامون موضوع خاصی است و آگاهی طرفین از همه جوانب موضوع بسیار مهم است، طرفین باید بدانند به دنبال رد و یا اثبات چه هستند، از کجا آغاز کنند و چگونه و به کجا برسند. مولانا جلال الدین رومی چه زیبا در معنوی، معنوی داستان گفتگوی چهار نفر را آورده که چگونه با همدیگر مشاجره می‌کردند، چون مفاهمه برقرار نمود و مسئله‌ی انگور برایشان مجهول بود.

«چار کس را داد مردی یک درم

آن یکی گفت این به انگوری دهم

آن یکی دیگر عرب بد گفت لا

من عنب خواهم نه انگورای دغا

آن یکی ترکی بد و گفت ای گزم

من نمی‌خواهم عنب خواهم ازم

آن یکی رومی بگفت این قیل را

ترک کن خواهیم اِسْتَفِیل را

در تنازع آن نفر جنگی شدند

که ز سبب نامها غافل بُدند

مشت بر هم می‌زدند از ابلهی

پر بدند از جهل و از دانش تهی» (۳۹)

### ۲-۲. گفته محور بودن مناظره؛

این نکته بسیار مهم است که طرفین در مناظره نه شیفته‌ی شخصیت طرف مقابل باشند و نه بدون دلیل شخصیت طرف مقابل را منکوب کنند. در گفتگو باید محور گفته و انگیزه شخص، مورد بررسی قرار گیرد و نه شخص گوینده و انگیزه او، بهترین و صریح‌ترین کلام در این زمینه از امام علی (ع) نقل شده که می‌فرماید:

«انظُرْ إِلَى مَا قَالِ وَلَا تَنْظُرْ إِلَى قَالِ» (۳۰)

به گفته بنگر و نه به گوینده.

انسان حق طلب، حق را می‌گیرد ولو از اهل باطل، مهم گفته و انگیزه است. همان‌طور که حضرت عیسی (ع) به پیروان خود می‌گوید:

«خُذُوا الْحَقَّ مِنْ أَهْلِ الْبَاطِلِ وَلَا تَأْخُذُوا الْبَاطِلَ مِنْ أَهْلِ الْحَقِّ كُنُوتُوا تَقَادَّ الْكَلَامِ» (۳۱)

حق را از اهل باطل بگیرید، اما باطل را از اهل حق نگیرید، شما نقدکنندگان سخن باشید. و بهر حال طرفین مناظره و گفتگو باید بنا را بر پیروی از حق و استدلال بگذارند و خود نیز مستدل و مستند سخن بگویند و هرگاه متوجه اشتباه خود شدند شجاعانه و با صراحت اعتراف کنند و اشتباه خود را بپذیرند.

### چالش‌ها و موانع تعامل

در بعد معرفتی و نظری اسلام، هیچ مانعی برای تعامل به معنای همزیستی مسالمت‌آمیز و گفتگو بین انسان‌ها و پیروان ادیان وجود ندارد، زیرا در مکتبی که به صراحت، اجبار در پذیرش دین نفی می‌شود و بالاتر از آن، به کسانی که حرف‌های دیگران را می‌شنوند و بهترین را انتخاب می‌کنند بشارت داده می‌شود، نمی‌تواند مانعی برای تعامل وجود داشته باشد اما در عمل با موانع فراوانی مواجه هستیم، این موانع بیشتر در تعامل به شکل مناظره و گفتگو نمایان می‌شود که به دو مورد که از اهمیت بیشتری برخوردار است اشاره می‌کنیم:

#### ۱- عدم باور به اسلام و مبانی آن؛

به عنوان یک بسته‌ای که منطبق به فطرت بشر است در سطح سیاست‌گذاران. تأکید می‌کنم عدم باور به دلیل این که در صحبت و سخنرانی همواره مدعی هستیم که باید فضای گفتگو و مناظره باز باشد و هر کسی هر باوری دارد بیان کند، استدلال کند، دفاع کند و دیگران بشنوند، نقد کنند و صحت و سقم آن را نشان دهند ولی در عمل فضا هیچگاه آن‌گونه که مدعی هستیم باز نبوده و نیست.

#### ۲- وجود پدیده لمینیزم؛

«لومین پروتاریا» (۳۲) اصطلاحی است آلمانی که از نظر لغوی به معنای رنجبران ژنده پوش است. از نظر مارکس (۳۳) به کسانی اطلاق می‌شود که در شرایطی سخت زندگی می‌کنند. در حاشیه حیات اجتماعی قرار گرفته‌اند و شرایط سختشان آنان را وادار می‌کند خود را تسلیم ارتجاع کنند.» (۳۴)

«از دیدگاه بوخارین (۳۵) اینان کسانی هستند که عادت به کار کردن را از دست داده‌اند.» (۳۶) انتخاب این واژه برای جمعی که مهم‌ترین موانع تعامل بین اندیشمندان می‌شوند از آن جهت نیست که تمام شرایط زمان جعل این اصطلاح با شرایط و وضع موجود یکسان است، بلکه آن جهت

است که اینان ویژگی‌های شخصیتی مشابهی دارند که عبارتند از خشونت طلبی، غیر مدنی بودن (بی‌توجهی به قانون)، بی‌ادبی و بی‌نزاکتی، مسئولیت ناپذیری، آلت دست و عمده دیگران و... بودن.

و چون شناخت هر مسأله‌ای مقدمه‌ای برای حل آن است و چون این معضل هنوز حل نشده و کماکان یکی از معضلات مهم پیش روی ماست بنابراین شناخت آن در همه ابعادش لازم و ضروری است که این شناخت موجب بر طرف شدن غفلت تاریخی ما خواهد بود و باید بدانیم که در تاریخ معاصر هر تغییر و دگرگونی بشری که همراه با خشونت بوده است ردهایی از این ابلهان در آن وجود داشته است.

لمنیزم روزی معلول آشفتگی‌های نظام قاجار بود و بسادگی قابل از بین بردن بود ولی پس از آن تبدیل به یکی از علل مهم و نقش آفرین در حوادث اجتماعی شد که لوح آن در کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ بود.

لمنیزم امروز در خیلی از عرصه‌های اجتماعی نفوذ پیدا کرده است. در سینما، تلویزیون، مطبوعات، اماکن هنری، ورزشی، دانشگاه‌ها و حتی مدیریت‌های میانی... که خود زنگ خطر بزرگی است و باید به طور جدی با آن مبارزه شود.

پدیده لمنیزم اهانت به شعور انسان‌ها و دهن‌کجی به قوه فهم آنان است. لمنیزم با ابزار روان شناختی، جامعه شناختی و معرفت شناختی دست به تخریب می‌زند و راه اندیشیدن را تخطئه می‌کند و شعار اساسی آنان این است که هر که با ما نیست از ما نیست و دشمن ماست پس باید نابود شود.

بنابراین هر جا ویژگی‌های لمنیزم حاکم باشد یعنی بی‌توجهی به قانون، از جانب هر کس که باشد یکی از مهم‌ترین موانع تعامل بین انسان‌ها و پیروان ادیان و مذاهب محسوب می‌شود.

#### نتیجه:

تعامل بین پیروان ادیان و مذاهب، مهم‌ترین عامل ایجاد آرامش و آسایش در لایه‌های میانی جامعه به شکل همزیستی مسالمت آمیز خود را نشان می‌دهد و در بین فرهیختگان و دانشمندان به صورت گفتگو و مناظره نمود پیدا می‌کند اگر این تعامل از بالا به پایین و به صورت دستوری نباشد بلکه خود جوش و از پایین به بالا باشد سهم تأثیر فراوانی در گرایش به حق و حقیقت خواهد داشت و بقول گوستاویوبون (۳۷) «اگر ملل مسیحی دین فاتحین خود، اعراب را قبول کرده، حتی زبان آن‌ها را هم اختیار نمودند، سبب اصلی آن این بود که آن‌ها در مقابل حکامی که تا آن وقت زیر شکنجه آن‌ها بودند، حکام جدید را عادلتر و منصفتر مشاهده نمودند.» (۳۸)

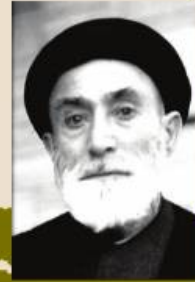
بنابراین با برداشتن موانع راه تعامل و همواره نمودن آن و با توجه به رشد و توسعه علم و تکنولوژی و برداشته شدن مرزهای جغرافیایی و تاریخی، در تعامل بین اندیشمندان و پیروان ادیان و مذاهب، آن فرهنگ و تمدنی که از عقلاً نیت بیشتری در توسعه مفاهیم خود بهره‌مند باشد در این عرصه پیروزتر خواهد بود و البته تمدن و فرهنگ اسلامی بویژه شیعی از این ظرفیت برخوردارتر است.

پانویس ها در دفتر نشریه موجود است.

گرافه نیست که بگوئیم  
نداشتن یک مدل عاقلانه  
و بدون تعصب و به دور  
از احساسات و عواطف  
تند بین پیروان ادیان و  
مسائل مختلف همواره عامل  
اصلی تقابل ادیان و بروز  
خشونت و جنگ‌های دینی و  
متعصبانه بوده است از این  
رو طراحی مدلی درست و  
باور آن می‌تواند ما را به این  
وفاق و اتحاد برساند.

اثری از

آیت الله سید ابوالفضل موسوی مجتهد زنجانی (قدس سره)  
برگرفته از کتاب «یادگاری ماندگار»



گوشه‌هایی  
از اخلاق محمد  
صلی الله علیه و آله



گرچه سیره نویسان، مورخان و اصحاب حدیث از صدر اسلام تاکنون، جزئیات احوال رسول اکرم را در هزاران آثار و تألیفات خود گرد آورده اند و منابع بسیار غنی و ارزنده در دسترس اهل تحقیق نهاده اند، ولی چون در بیشتر آن‌ها خصوصیات زندگی آن حضرت نه به طور دسته بندی منظم، بلکه در ضمن مطالب دیگر به شکل پراکنده ذکر شده است، اطلاع یافتن بر آن بر همه کس آسان نیست زیرا اغلب این آثار به زبان عربی است و جز اهل آن زبان، دیگران قادر به استفاده از آن نیستند؛ به علاوه زندگانی ماشینی این عصر که می‌بایست وقت و فراغت بیشتری برای افراد بشر ذخیره کند، برخلاف انتظار، موجب کمی فرصت شده و مردم را از صرف وقت جهت خواندن تألیفات مفصل باز داشته است. بنابراین نگارنده با توجه به اهمیت موضوع و اعتراف به کم بضاعتی خود، می‌کوشد به اندازه‌ای که در حوصله یک مقاله است، خلاصه‌ای از روش زندگانی آن حضرت را مطابق آنچه که مورد اتفاق و یا مشهور در میان مورخان و معتمدان اصحاب حدیث است به طور فشرده در دسترس علاقه مندان قرار دهد و بار دیگر به قصور و ناتوانی خود اعتراف می‌کند.

آب دریا را اگر نتوان کشید  
هم به قدر تشنگی باید چشید

### در کودکی

هنگامی چشم به جهان گشود که پدرش عبدالله در سن جوانی دور از زاد و بوم و خویشاوندان خود، سر به زیر خاک فرو برده بود، بی آنکه بداند چه میراث گرانبهایی برای عالم انسانیت از خود باقی گذاشته است.

عبدالله محبوب ترین فرزندان عبدالمطلب بود و صد شتر قربانی، فدای او کرده و به مستمندان بخشیده بود. عبدالله از سفر تجارت شام برنگشت و در شهر مدینه پس از چند روز بیماری



طبع بر همه امتیاز داشت. در شش سالگی حلیمه او را به مادرش آمنه تسلیم کرد. این بانوی گرمی از حسرت و اندوه مرگ شوهر محبوب خود همچنان می سوخت و فکر یتیمی این یگانه فرزند نیز، دل نازک او را درهم می فشرد.

او بنا بر حس وفاداری و به منظور تخفیف آلام قلبی و تجدید عهد با تربیت همسر ناکامش، بار سفر دور و دراز مدینه را بست و فرزند دلپندش را نیز همراه برد، تا چون دست نوازش پدر و سایه او را بر سر ندیده و لبخندی به روی پدر نزده است، یاری بر مزارش اشکی بریزد و با مادر همنااله شود. یک ماه در مدینه به سر برد، همه روزه در کنار قبر عبدالله می نشست و شعله های دل آتشین را با آب دیدگان فرو می نشاند. این منظره جانفروسا در خاطر کودک نقش بسته بود و در موقع هجرت هنگام عبور از کوچه های مدینه، همین که چشمش به آن خانه افتاد، آنرا شناخت و گفت: با مادرم در این خانه منزل کردیم و اینجا قبر پدر من است. (۳)  
تألم قلبی و شکست روحی در بامداد زندگی زناشویی، کار خود را کرد و مرگ زودرس به سراغ آمنه آمد. در مراجعت به مکه در نیمه راه بیمار شد و در محلی به نام ابواء دیده از جهان فروبست و محمد از مادر نیز یتیم شد. دیگر خدا می داند با از دست رفتن مادر در عین نیازمندی که به وجود او داشت، چه سوز و گدازی در دل نازک و حساس این کودک شش ساله پرافروخته شد و چه اندوه فراموش نشدنی، روح لطیفش را درهم فشرد و پاره پاره ساخت.

این قدر می دانیم که پس از پنجاه سال در سفر عمره القضاء همین که گذارش به مزار مادر افتاد، چنان اشک از دیدگانش فرو ریخت که همه حاضران را به گریه انداخت و گفت مهر و محبت مادرم را به خاطر آوردم. (۴)

### در کفالت عبدالمطلب

ام ایمن او رابه مکه رسانید و به جدش عبدالمطلب سپرد. بی مادر شدن کودک، حس شفقت و دلسوزی هرچه بیشتر عبدالمطلب را برانگیخت و عشق و علاقه اش نسبت به فرزندزاده فزونی یافت و او را از همه فرزندان خود بیشتر دوست می داشت (۵) و هرگز از خود جدا نمی کرد، حتی در مجلس بزرگان قریش که در مسجد الحرام منعقد می شد و عبدالمطلب صدرنشین محفل بود، او را بر روی مسند خود می نشانید و هرگاه عموهایش می خواستند، کودک را از جایگاه پدرشان به کناری ببرند، مانع می شد و می گفت:

فرزندم را آزاد بگذارید و به الهام و یا فراست پیشگویی می کرد که این فرزند من آینده بس درخشانی دارد. (۶)

اما آیا این همه مهر و عطوفت پدر بزرگش می توانست خلایق را که از فقدان پدر و مادر در زندگانش پدید آمده بود پیر کند؟ هرگز نه، چه آنکه بارها اندوه و سوز دلش را در ضمن این تعلیم اخلاقی نمایان می ساخت و می فرمود: یتیمان را نوازش کنید و غریبان را گرمی بدارید، من در کودکی به درد یتیمی مبتلا شدم

در گذشت و در خانه یکی از قبیله های بنی النجار به خاک سپرده شد. عبدالمطلب از صدمه این مصیبت، سخت اندوهگین گردید و عکس العمل آن همه اندوه باطنی و سوز دل به صورت مهر و عشق سرشار، متوجه نواده نوزاده اش، یگانه یادگار عبدالله گشت و آرامش خاطر افسرده را در وجود او می یافت. روز هفتم تولدش نام او را محمد نهاد و این اسم در میان عرب شایع نبود و به نظر آنان غریب می نمود، وی در جواب آنها می گفت: آرزومند و امیدوارم که این فرزند من در پیشگاه خالق آسمان ها و هم در نظر خلق روی زمین پسندیده و ستوده شود. (۲) گویی در باطن امر از سرنوشت او آگاهی داشت و این اسم که بامستی جلوه می نمود، بر او الهام شده بود.

رسم و عادت اعیان قریش چنین بود که فرزندان خود را به زنان نجیب بادیه نشین به شیرخواری می سپردند و به تجربه دریافته بودند که زندگی در هوای سالم و فضای آزاد در پرورش نیروی جسمانی و رشد عقلی و فصاحت گفتار و دلیری کودکان اثر بسزایی دارد. به همین سبب عبدالمطلب حضانت و پرستاری او را به حلیمه دختر عبدالله بن حارث که از خاندان اصیل قبیله سعد بود واگذار کرد. او قریب شش سال در میان قبیله به سر می برد و با گذشت زمان، رشد عقلی و جسمانیش فزونی می یافت و از هر جهت از همسالان خود برآمدتر شد و در نطافت و شادابی و علو



و در بزرگی به رنج غریبی گرفتار گشتم. (۷) و در تشویق آنها به دستگیری و همراهی این دسته از محرومان اجتماع فرمود:

هر کس یتیمی را سرپرستی کند و او را پرورش بدهد و در عرصه زندگی به استقلال برساند، در دار آخرت با من هم درجه خواهد بود. (۸)

به قضای الهی، این وضع جدید که در زندگانی پیش آمده بود و می‌رفت که آرامشی پیدا کند، دیری نپایید. هشت ساله بود که روزهای عمر عبدالمطلب به پایان رسید و رخت از این جهان بریست و غم تازه بر غم‌های کهن او افزود. اشکریزان به دنبال جنازه عبدالمطلب می‌رفت و کلمه‌ای بر زبان نمی‌آورد. (۹)

عنایت الهی، تاب تحمل این همه مصیبت را به او بخشیده بود و از هم اکنون او را برای مواجهه با محنت‌ها و رنج‌هایی که قرار است در دوران رسالتش پدید آید، آماده می‌ساخت. آری، کسی که می‌بایست غمخوار همه درمندان و محرومان جهان باشد، لازم بود از همان اوان کودکی با غم و درد آشنا شود و به شکیبایی و بردباری مجهز گردد.

#### در کفالت ابوطالب

عبدالمطلب که در حال احتضار او را دربر گرفته و اشک می‌ریخت، رو به فرزند ارشد خود ابوطالب که جانشین پدر و بزرگ خاندان هاشم و مورد احترام قبایل عرب بود کرده و گفت: فرزند! به خاطر بسپار که پس از من، از این دژ یگانه که بوی دلاویز پدر نشنیده و از مهر مادر برخوردار نشده است، سرپرستی و حمایت کنی و او مانند دل و جگر خود از هر گزندی حفظ نمای. من در میان عرب، کسی را سراغ ندارم که پدرش مثل پدر او در بهار عمر، آرزوهای جوانی را دور از زاده و بوم خود به گور برده و مادر او در حسرت و اندوه و ناکامی زندگی را به درود کرده و او را تنها گذاشته باشد. آیا این آخرین وصیت مرا درباره او می‌پذیری؟ ابوطالب گفت: آری، پدر و خدا را بر آن شاهد می‌گیرم. سپس دست خود را به دست پدر داده و به رسم بیعت پیمان بست. عبدالمطلب گفت: اکنون دیگر مرگ بر من سبک و آسان شد و برای وداع بازپسین، نواده عزیزش را به سینه چسبانید و او را بویید و بوسید و نفس آخرین را فروکشید. (۱۰)

ابوطالب در حفظ حرمت و در حمایت برادرزاده خود، متجاوز از چهل سال و تا دم مرگ با کمال شهامت و اخلاق و با فداکاری بی نظیر همت گماشت و همسرش فاطمه نیز که از شیرزنان قریش به شمار می‌رفت، هماهنگ با شوهر به پرستاری او برخاسته و با مهر و محبت مادرانه که هیچ گاه رسول اکرم آن را فراموش نمی‌کرد، در آسایش او بیشتر از اولاد خودکوشش می‌کرد. رفتار و کردار او در خانه ابوطالب توجه همگان را جلب کرده و دیری نگذشت که مهرش در دل‌ها جایگزین شد. (۱۱)

او به عکس کودکان همسالش که با موهای ژولیده و چشمان آلوده و با رنگ پریده به حضور می‌آمدند، مانند بزرگسالان و

کسانی که در ناز و نعمت به سر می‌پرند، موهایش را مرتب می‌کرد و سر و صورت خود را تمیز نگه می‌داشت، او به چیزهای خوراکی مطلقاً حریص نبود، کودکان همکاسه اش چنان که رسم اطفال است، با دستپاچگی و شتابزدگی غذا می‌خوردند، و گاهی لقمه از دست یکدیگر می‌ربودند، ولی او به غذای اندک اکتفا و از حرص ورزی در غذا امتناع می‌کرد. (۱۲)

در همه احوال، متانت بیش از حد سن و سال از خود نشان می‌داد. بعضی روزها همین که از خواب برمی‌خاست به سر چاه زمزم رفته، از آب آن جرعه‌ای چند می‌نوشید و چون به وقت چاشت به صرف غذا دعوتش می‌کردند، می‌گفت:

احساس گرسنگی نمی‌کنم و میل به غذا ندارم (۱۳) او نه در کودکی و نه در بزرگسالی هیچ گاه از گرسنگی و تشنگی سخن به زبان نمی‌آورد. (۱۴)

ابوطالب، او را همیشه در کنار بستر خود می‌خوابانید. می‌گوید: روزی به او گفتم: رخت از تن به در آور و داخل بسترت شو، دیدم دستور مرا با کراهت تلقی کرد و چون نمی‌خواست مخالفت بکند به من گفت عمو روی خود را از من بگردان تا بتوانم جامه ام را به در آورم. من از سخن او در این سن و سال بسی متعجب شدم. من هرگز کلمه‌ای دروغ از او نشنیدم و کار ناشایسته و خنده بیجا از او ندیدم. او به بازیچه‌های کودکان رغبت نمی‌کرد و گوشه‌گیری و تنهایی را دوست می‌داشت و در همه حال متواضع بود. (۱۵)

#### شبانگی گوسفندان

روزگاری که در کفالت حلیمه به سر می‌برد، روزی از او پرسید: برادرانم (فرزندان حلیمه) روزها به کجا می‌روند؟ حلیمه گفت: گوسفندان ما را به چراگاه می‌برند. گفت: من هم از امروز با آنها خواهیم بود. (۱۶)

در هفت سالگی او را دیدند که خاک و کلوخ در دام ریخته و در خانه سازی عبدالله بن جدعان به او کمک می‌کند. در طول زندگانی او دیده نشد که روزی را به بطالت بگذرانند. در مقام نیایش همیشه می‌گفت:

خدا از بیکارگی و تنبلی و زبونی به تو پناه می‌برم. (۱۷)

مسلمانان را به کار کردن تحریص می‌کرد و می‌فرمود: خدا کارگر امین را دوست می‌دارد، عبادت هفتاد جزء دارد و بهترین آنها کسب حلال است. دعای کسی که در گوشه خانه بنشیند و از خدا، بدون دست زدن به کاری روزی بخواهد مستجاب نمی‌شود. (۱۸) هرگاه یکی از شما بار هیمه بر دوش بکشد، بهتر از آن است که از دیگری چیزی بخواهد، پس آیا به او بدهد یا ندهد. (۱۹)

و شاید به واسطه همین علاقه به کار و نیز برای اینکه خوش نمی‌داشت در میان خانواده زندگی کند، بی آنکه گوشه‌ای از امور زندگانی آنها را بر عهده بگیرد، به شبانگی گوسفندان ابوطالب

پرداخت. (۲۰)

به علاوه از اوان کودکی به فضای آزاد و دامن صحرا انس داشت و فکر عزلت و انزوا در خاطرش قوت می‌یافت، گویی ملهم شده بود از هم اکنون، دور از تنگنا و چنجال شهر با دیده بصیرت به مطالعه کتاب آفرینش پردازد و صفحات آن را با دقت ورق بزند، چه نیروی فکر نیز مانند امواج نور در فضای آزاد بدون برخورد با مانع به خوبی پخش می‌شود و گسترش می‌یابد. از سوی دیگر سر و کار داشتن با این جانوران زبان بسته و نگاهداریشان از آسیب درندگان و از خطر پرتگاه‌ها و باز داشتن آن‌ها از منازعه با یکدیگر نوعی تمرین برای روش آینده اش بود؛ مگر نمی‌بایستی عمری با مردم نادان و گمراه و زبان نفهم و سرسخت روبرو گردد و از مهلکه‌هاشان برهاند. پیش از او هم برادرانش موسی و داود روزگاری به شغل شبانی می‌پرداختند (۲۱) و شبانی کارست نه عار.

### در کار تجارت

چند سفر بازرگانی به سوی شام و یمن کرد و اولین سفرش به همراهی ابوطالب به شهر بصری بود. رموز کار تجارت را در ضمن آن فرا گرفت. در سفر آخرین، اجیر خدیجه شد و مال التجاره او را در شام به فروش رسانید و با سود فراوان بازگشت. او همیشه جانب عدل و انصاف را رعایت می‌کرد. دروغ و تدلیس که روش بیشتر بازرگانان است، هیچ‌گاه در کارش نبود و هیچ‌گاه در معامله با احدی سخت‌گیری نمی‌کرد.

سانب بن ابی‌السانب می‌گوید:

در دوران جاهلیت در کار تجارت با او شریک بودم و او را از هر جهت بهترین شریکان یافتیم، نه با کسی مجادله می‌کرد و نه لجاجت می‌نمود و نه کار خود را به گردن شریکش می‌انداخت. (۲۲)

در راستگویی و درستکاری آن چنان شهرت یافت که همگی به امانت او اذعان داشتند و او را محمد امین می‌خواندند. (۲۳)

پس از بعثت که قریش به عناد و دشمنی با او برخاستند، باز هم اموال خود را نزد او به امانت می‌سپردند، چنان‌که هنگام هجرت به مدینه، علی را مأمور کرد در مکه بماند و امانت‌های مردم را به صاحبانش مسترد نماید. او صدق‌گفتار و ادای امانت را قوام زندگی می‌دانست و می‌فرمود: «این دو در همه تعالیم پیغمبران تأیید و تأکید شده است».

امانت در نظر او مفهوم بسیار وسیع دارد، و شامل همه کس در هر کاری است که به عهده او واگذار شده است، می‌فرمود:

کلکم راع و کلکم مسؤول عن رعیتہ؛ همه شما یک نوع سرپرستی به عهده دارد و در آن مورد مسؤول هستید. (۲۴)

### با ستمدیدگان

در دوران جاهلیت نظام و قانونی که حدود و حقوق افراد را تأمین نکند و یا سازمانی که مرجع دادخواهی و احقاق حق بوده باشد، وجود نداشت و جز افرادی که به قدرت و یا نفوذ شخصی و یا به عصیبت قبیله‌ای متکی بودند، باقی مردم، در معرض همه‌گونه تعدی به جان و مال و ناموس واقع می‌شدند و خوی و حشیانه آکل و ماکول و قانون چنگل همه جا حکمفرما بود.

در شهر مکه نیز همین وضع نابسامان جریان داشت، مخصوصاً با غریبان بیشتر بدرفتاری می‌کردند و بسیار می‌شد در روز روشن، اموال آن‌ها



بارها اندوه و سوز دلش را در ضمن این تعلیم اخلاقی نمایان می‌ساخت و می‌فرمود: یتیمان را نوازش کنید و غریبان را گرامی بدارید، من در کودکی به درد یتیمی مبتلا شدم و در بزرگی به رنج غریبی گرفتار گشتم. و در تشویق آنها به دستگیری و همراهی این دسته از محرومان اجتماع فرمود:

هر کس یتیمی را سرپرستی کند و او را پرورش بدهد و در عرصه زندگی به استقلال برساند، در دار آخرت با من هم درجه خواهد بود.

را از دستشان گرفته و احیائاً خود آن‌ها هم به اسارت و بردگی می‌گشانند. البته در میان این جمع بی بند و بار، عده قلیلی هم یافت می‌شدند که فضایل انسانی را به یک جا ترک نگفته بودند و اثری از عواطف رحم و مروت در دلشان به جای مانده بود و طبعاً از این وضع ناهنجار رنج برده و به ستوه آمده بودند.

روزی واقعه‌ای پیش آمد که آن‌ها را به شدت تکان داد و ناراضی‌تی شان جنبه مثبت پیدا کرد.

مرد غریبی از قبیله زبید، کالایی در بازار مکه عرضه کرد و عاص بن وائل که از سرکشان قریش بود کالای زبیدی را خریده و از دادن بهای آن امتناع کرد. مرد مال باخته به هر دری که رو آورد، کسی به دادش نرسید. مأیوسانه، بالای کوه ابوقبیس، صدا به دادخواهی بلند کرد و می‌گفت: ای خاندان فهر (جد اعلای قریش که به مردانگی شهرت داشت) من غریب دیار شما هستم و هنوز مراسم عمره را انجام نداده‌ام. حرمت مرا رعایت نکردن و مال مرا به ستم ربودند، کجایند جوانمردانی که به دادم برسند و حق مرا بازستانند؟ آه مظلوم در فضای مکه پیچید و دل این عده ناراضی را به تهنش انداخت. محمد به اتفاق عمویش زبیر به عبدالمطلب به پاخواست و با همکاری چند نفر از سران قبایل قریش در خانه عبدالله بن جدعان تیمی گرد آمده، هم قسم و هم پیمان شدند، که بدین هرج و مرج پایان بدهند و متفقاً به دادرسی ستمدیدگان برخیزند. آن گاه به حالت اجتماع نزد عاص بن وائل رفتند. او که یارای مقاومت در برابر این نیروی تحریک شده و عصبانی را در خود نمی‌دید به ناچار تسلیم شد و مال اعرابی را پس داد. (۲۵)

رسول اکرم بعد از این ماجرا یاد کرده و می‌فرمود:

در پیمانی که خانه عبدالله بن جدعان بسته شد حضور داشتیم و به هیچ قیمتی به شکستن آن تن در نمی‌دهم و هم اکنون نیز حاضریم در چنین پیمانی شرکت نمایم. (۲۶)

از نظر او همه افراد جامعه موظف به مقاومت در برابر ستمکاران هستند و نباید نقش تماشاگر ایفا نمایند و می‌فرمود: برادرت را چه ظالم باشد و چه مظلوم، یاری نما. اصحاب گفتند معنی یاری کردن به مظلوم را فهمیدیم ولی ظالم را چگونه یاری کنیم؟ فرمود دستش را بگیرد تا نتواند به کسی ستم کند. (۲۷)

### با خانواده

با همه نیرو و نشاط جوانی، به واسطه عفت طبع و علو همت، هرگز تمایلات و هوس‌های عهد شباب به دلش راه نمی‌یافت. پیش از ازدواج با خدیجه، هیچ گاه دیده یا شنیده نشد که با زنان انس و الفت داشته باشد، ولی پس از هجرت به مدینه و در سن کهولت که همسران متعدد اختیار کرد، هر یک مبتنی بر مصلحتی بود و اگر قصد کامجویی داشت، به سراغ پیرزنان سالخورده نمی‌رفت. برایش بسیار سهل بود که از دوشیزگان ماهر و تمتع بگیرد. او کسانی را که ازدواج را فقط وسیله لذت جویی قرار می‌دهند، لعن و محکوم کرده است. (۲۸)

اولین همسرش خدیجه دختر خویلد اسدی است که از خاندان سرشناس و خود بانوی اول قریش به شمار می‌رفت. خدیجه به عفت و شرافت آراسته بود و بدین امتیاز او را طاهره می‌نامیدند (۲۹) و یکی از ثروتمندان مکه بود. بارها اعیان قریش از او خواستگاری می‌کردند و چون می‌دانست، که آن‌ها به طمع ثروت به سراغش می‌آیند، به همه جواب رد می‌داد. حسن شهرت و فضایل اخلاقی محمد امین توجه خدیجه را جلب کرده و گم گشته خود را در وجود او یافت و به همسریش درآمد. زناشویی آن‌ها به هوس جاه و مال و جمال و یا به عنوان معامله و تفاخر که در بیشتر پیوندهای آن عصر متعارف بود، صورت نگرفت بلکه بر شالوده تجانس اخلاقی و حب فضیلت و ائتلاف روحی و محبت متقابل استوار شده بود و این پیوند، در پیشبرد دعوت اسلام و دلگرمی رسول اکرم عاملی مؤثر و بسیار سودمند گردید. این زن بافضلیت و فداکار، همه جا شریک رنج و راحت و در تحمل شدائد یار و مددکار همسر خود بود. همه ثروت و دارایی خود را در راه اعتلای کلمه توحید و کمک به مستمندان بخشید. خدیجه اولین زنی است که به دین اسلام گروید و پشت سر همسر خود به نماز ایستاد و تا او در قید حیات بود، رسول اکرم زن دیگری اختیار نکرد.

رسول اکرم (ص)، با همسران خود با عطف و عدل رفتار می‌کرد و ترجیح بین آن‌ها قائل نمی‌شد و در مسافرت‌ها به هر کدام از آن‌ها، قرعه اصابت می‌کرد او را همراه می‌برد. (۳۰)

او مطلقاً خشونت اخلاقی نداشت، خاصه در مورد زنان نهایت رفق و مدارا را به کار می‌برد و تندخویی و بدزبانی همسران خود را تحمل می‌کرد، چنان که بعضی از آنها گستاخی را به جایی رساندند که اسرار داخلی او را فاش ساختند و با توطئه چینی و تباہی آزارش دادند و به همین جهت آیاتی از قرآن مجید در تهدید و توبیخ آن‌ها نازل شد. (۳۱)

پس از جنگ با بنی نضیر و بنی قریظه، بعضی از همسرانش به تصور اینکه گنجینه‌های یهود به تصرف رسول اکرم درآمده است، به فکر زندگانی اشرافی و تجملی افتادند و تقاضای زر و زیور کردند. او که نمی‌خواست عدل اجتماعی را فدای هوس زنان بکند و بیت المال را مورد استفاده خصوصی قرار بدهد، از قبول تقاضایشان امتناع ورزید و سخنان درشت آن‌ها را نشنیده گرفت. ابوبکر و عمر که از ماجرا خبر یافتند درصدد تنبیه و تأدیپ دختران خود عایشه و حفصه برآمدند و رسول اکرم آن‌ها را منع کرد (۳۲) و تنها به اعراض و کناره‌گیری از همسران خود اکتفا کرد. پس از یک ماه متارکه، با نزول آیات قرآن دستور رسید که زنان خود را مخیر کن، تا یکی از این دو راه را انتخاب کنند. هر کدام از آن‌ها که به ادامه همسری تو علاقه مند است، باید افزون طلبی را ترک کند و به همین زندگانی ساده و قناعت آمیز بسازد و به اجر و ثواب بیشتری امیدوار باشد، و هر یک از آن‌ها که مال دنیا و زندگانی پر تجمل را بر تو ترجیح بدهد، او را با تجهیزات کافی و

به نحو شایسته رها کن. (۳۳)

رسول اکرم در دورانی که زن را دارای روح انسانی و حقوق بشری نمی دانستند، مقام و رتبه زن را به پایه یک انسان دارای حق و استقلال و متصرف در جان و مال خود بالا برد و همیشه حتی در لحظات آخر حیاتش مدارای با زنان، یعنی در رعایت مقتضیات فطرت زن را توصیه می کرد در مقام توضیح و تمهیل می فرمود:

زنت به استخوان خمیده دنده‌ها می ماند و در همان وضعی که هست سوئمنده است و اگر بخواهند آن را راست کنند می شکنند و ضایع می شود. (۳۴) نقشه خلقت و مرزهای فطرت را نمی توان تغییر داد و آنچه که در صلاحیت مردان است، از زنان ساخته نیست و در دستگاه آفرینش هر کدام موقعیت و مواهب مخصوص به خود را داراست. در حسن معاشرت با زنان تأکید فرموده و می گفت:

همه مردمان، دارای خصلت‌های نیک و بد هستند و مرد نباید تنها جنبه‌های ناپسند را در نظر بگیرد و همسر خود را ترک بکند، چه هرگاه از یک خصلت او ناراضی می شود، خلق دیگرش مایه خشنودی اوست و این دو را باید روی هم به حساب بیاورد. (۳۵)

و کسانی را که از تلاش در آسایش خانواده خودشان کوتاهی می نمایند، مورد لعن و نفرین قرار داده و گفت:

از رحمت خدا بدور باد کسی که خانواده خود را ضایع کند و آن‌ها را به حال خود واگذار بنماید. (۳۶)

رسول اکرم با فرزندان خود نیز با مهر و عطف رفتار می نمود و می فرمود:

فرزندان ما به منزله جگر پاره ما و تن ما هستند.

در تربیت فرزندان خود کوشش می کرد و به آن‌ها ادب اسلام می آموخت و می گفت: فاطمه پاره‌ای از تن من است، او قلب و روح من است، هر کس او را بیازارد مرا آزرده است. (۳۷) حسن و حسین از منند و من از آن‌هایم.

حسن و حسین در حال سجده نماز به گردن و پشتش می نشستند و او آن قدر سجده را طول می داد تا آنها پایین بیایند و گاهی به آرامی آن‌ها را پایین می آورد و از سجده برمی خاست، آن‌ها را در بر می گرفت و به صورتشان بوسه می زد. روزی یکی از حاضران گفت: ما هرگز فرزندانمان را نمی بوسیم. فرمود: «وقتی که خدا رحمت را از دل شما کنده است من درباره شما چه می توانم کرد».

روزی دیگر که حسن را روی زانو نشاند و صورتش را می بوسید، أقرع بن حابس گفت:

من ده فرزند پسر دارم و تا به امروز حتی یک بار هم آن‌ها را نبوسیده ام.

فرمود: «کسی که رحم در دل ندارد خدا هرگز بر او رحمت نمی کند».

(۳۸)

او نه تنها فرزندان خود، بلکه اطفال دیگران را هم مورد نوازش قرار می داد و دست به سر و صورت آنها می کشید و دربر می گرفت و به آن‌ها سلام می کرد. (۳۹)

موج رأفت و عطف رسول اکرم خدمتکارانش را نیز فراگرفته بود. انس بن مالک گفت در مدت ده سال به خدمتش قیام می نمودم و شبانه روز در خانه

در همه احوال، منانت بیش از حد سن و سال از خود نشان می داد. بعضی روزها همین که از خواب برمی خاست به سر جاه زمزم رفته، از آب آن جرعه‌ای چند می نوشید و چون به وقت جاشت به صرف غذا دعوتش می کردند، می گفت: احساس گرسنگی نمی کنم و میل به غذا ندارم او نه در کودکی و نه در بزرگسالی هیچ گاه از گرسنگی و تشنگی سخن به زبان نمی آورد.

در طول زندگانی او دیده نشد که روزی را به بطالت بگذراند. در مقام نیایش همیشه می گفت:

خدا از بیکارگی و تنبلی و زبونی به تو پناه می برم.

مسلمانان را به کار کردن تحریص می کرد و می فرمود:

خدا کارگر امین را دوست می دارد، عبادت هفتاد جزء دارد و بهترین آن‌ها کسب حلال است. دعای کسی که در گوشه خانه بنشیند و از خدا، بدون دست زدن به کاری روزی بخواهد مستجاب نمی شود. هرگاه یکی از شما بار هیمه بر دوش بکشد، بهتر از آن است که از دیگری چیزی بخواهد، پس آیا به او بدهد یا ندهد.

اش بودم، حتی یک مرتبه تندخویی و حرف درشت از او ندیده و نشنیده ام. (۴۰)

خلاصه آنکه او با خانواده خود رفیقانه رفتار می‌کرد، نه استبداد و تحکم و می‌فرمود:

بهترین شما آن‌ها هستند که با زن و فرزند خود به نیکی رفتار کند و من از همه شما خوش‌رفتارترم. (۴۱)

### با بردگان

برده‌گیری، یکی از عادات زشت و معرف خوی ستمگری بشر است و از صدر تاریخ پیدایش انسان متداول بوده و رفته رفته جزء حقوق اربابان و از اصول مسلم اجتماعی به شمار رفته و در همه جوامع بشری آن چنان رسوخ یافته بود که حتی عقلا و دانشمندان ملل نیز آن را مستحسن می‌دانستند. در هیچ یک از تمدن‌ها نه تنها در برانداختن آن، بلکه در تعدیل آن نیز قدمی برداشته نشده است. فلاسفه یونان معتقد بودند که اساساً افراد بشر دو نوع آفریده شده‌اند: نخست آزادگان و دوم بردگان و این نوع اخیر تنها برای خدمت به نوع اول آفریده شده است.

ارسطو، نظام بردگی را یکی از ضروریات مجتمع بشری دانسته و گفته است در کارهایی که به نیروی جسمانی بیشتری نیازمند است، دولت باید تنها از بردگان استفاده کند، نهایت آنکه به بهبود زندگی آن‌ها هم توجه نماید!

رسول اکرم با عقل رشید و وجدان سلیم دریافته بود که افراد بشر در اصل طینت و مواهب فطری نظیر یکدیگرند و همه آنان دارای روح و اراده و عواطف و احساسات انسانی هستند و تفاوت در نژاد و رنگ و زبان و زاد و بوم و حتی امتیاز در تقوا و دانش نیز، مطلقاً منشأ تبعیض در حقوق نمی‌تواند بود، پس چرا بعضی از افراد بشر، بعضی دیگر را به بردگی بگیرند و علاوه بر سلب آزادی، آن‌ها را از تمام حقوق بشری نیز محروم بدارند؟

او نیک می‌دانست که زدودن یک فرهنگ هزاران ساله که در دماغ هر دو دسته اربابان و بردگان رسوخ کرده است، جز از راه ایجاد تحول در طرز تفکر جامعه میسر نمی‌گردد و با وضع یک ماده قانونی، بدون ضمانت اجرا از داخل نفس مالک و مملوک، یک نظام طبقاتی ریشه دار را نمی‌توان از میان برداشت، چه اربابان این ظلم فاحش را جز حقوق اساسی خود می‌پنداشتند.

بردگان نیز به حکم عادت و مرور زمان نیروی اراده شان از کار افتاده و قدرت استقلال و تصرف را از دست داده بودند و حس آزادی و آزاد زیستن در وجودشان کاملاً تخدیر شده و باورششان شده بود، که حق حیاتشان در همین وضع مرگ آساست. پس باید این شکل اجتماعی را به تدریج و با پیشرفت رشد جامعه و اتخاذ تدابیر حکیمانه حل کرد.

ابتدا به هر مناسبتی به گوش هر دو طبقه فرا می‌خواند که اربابان و بردگان، برادر یکدیگر و همه آن‌ها از یک نژاد هستند و منشأ اصلی همگی از همین خاک زمین است (۴۲) و سفیدپوستان

را بر سیاه پوستان هیچ گونه مزیت طبیعی نیست و بدترین مردم نزد خدا همانا آدم فروشانند. (۴۳) بردگان برادران شما نیستند، شما باید از هر نوع غذا که می‌خورید به آن‌ها بخورانید و از هر آنچه که به تن خودتان می‌پوشانید به آن‌ها بپوشانید و به کار طاقت فرسا وادارشان نکنید و در کارها به آن‌ها کمک نمایید. (۴۴) هرگاه آن‌ها را صدا می‌زنید، ادب را رعایت کنید و نگویید «بنده من، کنیز من» مردان همه شما بندگان خدایند و همه زنان، کنیزان خدایند و مالک همگی او است، بلکه بگویید «پسرک من، جوانک من». (۴۵) این منطق رسا و دلنشین که از اعماق قلب یک انسان دوست واقعی به عنوان پیام الهی تراوش می‌کرد، در شکستن کبر اربابان و اثر بین بردن عقده حقارت و زبونی از دل بردگان و در تحول فکری و ایجاد تردید در آنچه که قرن‌ها اصل مسلم می‌پنداشتند، تأثیر می‌کرد و طبعاً به تجدید نظر وادارشان می‌کرد و کم کم نتیجه می‌گرفتند، پس چرا برادر، برادر خود را تسخیر می‌کند.

رسول اکرم، سپس با تدابیر عملی، مردم را به آزاد کردن برده‌ها چه به وسیله تشویق و وعده اجر و ثواب و چه به عنوان کفاره گناهان و گروگان و قبول توبه و یا به طور باز خرید؛ بدین معنی که بردگان، مبلغ معینی به اقساط، از دستمزد عمل خود به صاحبان خودشان پرداخت نموده و یا از بیت المال عمومی این مبلغ به آن‌ها داده شود؛ راه آزاد ساختن بردگان را گشود و از سوی دیگر سرچشمه وارداتی آن را نیز بسته و یا بسیار محدود کرد، تا به مرور زمان خشک شود و عملاً پیشقدم شده و زید بن حارثه، غلام خود را که همسرش خدیجه به او بخشیده بود آزاد کرد و برای اینکه حس حقارت و زبونی و زیردستی را از فکر او بیرون کند، در میان جمع قریش او را پسر خوانده خود معرفی کرد و همین که زید به سن رشد رسید، به منظور الغای برتری نژادی که دنیا آن روز و مخصوصاً قبایل عرب روی آن حساب می‌کردند، دختر عمه خود زینب را به همسری او درآورد تا به دیگران درس عملی بدهد و قانون مساوات را پایه گذاری کند.

### نظافت

چنان که اشاره شد، رسول اکرم، از اوان کودکی به پاکیزگی علاقه داشت و در نظافت بدن و لباس بی نظیر بود. علاوه بر آداب وضو، اغلب روزها خود را شستشو می‌داد و این هر دو را جزء عبادات قرار داد. موی سرش را که تا بناگوشش می‌رسید با برگ سدر می‌شست و شانه می‌کرد و روغن بنفشه می‌مالید و خود را با مشک و بخور عنبر خوشبو می‌کرد، به حدی که از هر کجا که عبور می‌کرد، تا مدتی بوی عطرش شنیده می‌شد. روزانه چند بار، مخصوصاً شب‌ها پیش از خواب و پس از بیداری دندان‌هایش را با دقت مسواک می‌کرد. جامه سفیدش که تا نصف ساق‌هایش را می‌پوشانید، همیشه تمیز بود. پیش از صرف غذا و بعد از آن دست

و دهانش را می‌شست و از خوردن سیزی‌های بدبو پرهیز می‌کرد. شانه عاج، سرمه دان، مقراض، آینه و مسواک، جزء اسباب مسافرت او بود. خانه اش با همه سادگی و بی‌تجملی همیشه پاکیزه بود. تأکید می‌نمود، زباله‌ها را به هنگام روز بیرون برند و تا شب به جای خود نماند. نظافت تن و اندامش با قدس طهارت روحش هم‌آهنگی داشت و به یاران و پیروان خود تأکید می‌کرد که سر و بر و جامه و خانه‌هایشان را تمیز نگاهدارند و بالخصوص روزهای جمعه و ادارشان می‌کرد، که خود را شستشو داده و معطر سازند که بوی بد از آن‌ها استشمام نشود و آنگاه در نماز جمعه حضور یابند. (۴۶)

دستور می‌داد در مقابل و کنار نهرهای آب و زیر سایه درختان به قضای حاجت نشینند و آب‌ها را مطلقاً آلوده نسازند و در موقع شستشوی بدن داخل آن نشوند، بلکه آب را در کناری به سر و بر خود بریزند. (۴۷)

آداب معاشرت

در میان جمع، بشاش و گشاده رو و در تنهایی سیمای محزون و متفکر داشت. هرگز به روی کسی خیره نگاه نمی‌کرد و بیشتر اوقات چشم‌هایش را به زمین می‌دوخت. در سلام کردن به همه، حتی بردگان و کودکان پیشدستی می‌کرد. اغلب دو زانو می‌نشست و پای خود را جلو هیچ کس دراز نمی‌کرد و هرگاه به مجلسی وارد می‌شد، نزدیک‌ترین جای خالی را اختیار می‌کرد. اجازه نمی‌داد کسی جلوی پایش بایستد و یا جا برایش خالی کند. سخن‌هم‌نشین خود را قطع نمی‌کرد و با او طوری رفتار می‌کرد که او تصور می‌نمود، هیچ کس نزد رسول خدا از او گرمی‌تر نیست.

پیش از حد لزوم سخن نمی‌گفت، آرام و شمرده سخن می‌گفت و هیچ‌گاه زبانش را به دشنام و ناسزا آلوده نمی‌ساخت. در حیا و شرم حضور بی‌مانند بود. هرگاه از رفتار کسی آزرده می‌گشت، ناراحتی در سیمایش نمایان می‌شد ولی کلمه‌ای گله و اعتراض بر زبان نمی‌آورد. از بیماران عیادت می‌کرد و در تشییع جنازه حضور می‌یافت. جز در مقام دادخواهی، اجازه نمی‌داد، کسی در حضور او علیه دیگری سخن بگوید و یا به کسی دشنام بدهد و یا سعایت کند.

روزی، چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن مخصوصی که دوهللو بود، سلام کردند، در جواب آن‌ها گفت «و علیکم». عایشه به قصد آن‌ها متوجه شد و با عصبانیت شروع به پرخاش و ناسزاگویی کرد، رسول اکرم فرمود:

عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن، مگر نمی‌دانی خدا رفیق با همه کس را دوست می‌دارد. (۴۸)

### بخشایش و گذشت

بدرفتاری و بی‌حرمتی را نسبت به شخص خود با نظر اغماض می‌نگریست، کینه کسی را در دل نگاه نمی‌داشت و درصدد انتقام بر نمی‌آمد. روح نیرومندش که در سطح بسیار بالاتر از انفعالات نفسانی و عقده‌های روحی قرار داشت، عفو و بخشایش را بر انتقام ترجیح می‌داد.

حساسیتش در مقابل نامالایمات از حد حزن و اندوه تجاوز نمی‌کرد. در جنگ احد با آن همه وحشیگری و اهانت که به جنازه عموی ارجمندش حمزه

حساسیتش در مقابل نامالایمات  
از حد حزن و اندوه تجاوز  
نمی‌کرد. در جنگ احد با آن  
همه وحشیگری و اهانت که به  
جنازه عموی ارجمندش حمزه  
بن عبدالمطلب روا داشته  
بودند و از مشاهده  
آن به شدت متألم  
بود، دست به  
عمل متقابل با  
کشتارکنندگان  
قریش نزد  
و بعدها که بر  
مرتکبین آن و  
از آن جمله هند،  
زن ابوسفیان، دست  
یافت. در مقام انتقام برنیامد  
و حتی ابوقتاده انصاری را که  
می‌خواست، زبان به دشنام آن‌ها  
بگشاید، از بدگویی منع کرد.



بن عبدالمطلب روا داشته بودند و از مشاهده آن به شدت متألم بود، دست به عمل متقابل با کشتارکنندگان قریش نزد و بعدها که بر مرتکبین آن و از آن جمله هند، زن ابوسفیان، دست یافت، در مقام انتقام برنیامد و حتی ابوقتیاده انصاری را که می‌خواست، زبان به دشنام آن‌ها بگشاید، از بدگویی منع کرد. (۴۹) پس از فتح خیبر، جمعی از یهودیان که تسلیم شده بودند، غذایی مسموم برایش فرستادند، او از سوء قصد و توطئه آن‌ها آگاه شد، لذا آن‌ها را به حال خود رها کرد. (۵۰) بار دیگر زنی از یهود، دست به چنین عملی زد و خواست زهر در کامش کند، او را نیز عفو کرد. (۵۱) عبدالله بن ابی سدرسته منافقان که با ادای کلمه شهادت مصونیت یافته بود، در باطن امر از اینکه با هجرت رسول اکرم به مدینه، بساط ریاست او برچیده شده بود، عدوت آن حضرت را در دل می‌پرورانید و با یهودیان مخالف نیز سر و سری داشت و از کارشکنی و کینه توزی و شایع سازی علیه رسول اکرم فروگذار نبود، هم او بود که در غزوه بنی المصطلق می‌گفت: چنانچه به مدینه برگشتیم، این طفیلی‌های زبون را (مقصودش مهاجرین است) از خانه خود بیرون می‌رانیم. یاران رسول اکرم که دل پر خونی از او داشتند، از آن حضرت اجازه خواستند تا او را به سزای اعمالش برسانند. آن حضرت نه تنها اجازه نداد، بلکه با کمال مدارا با او رفتار کرد و در حال بیماری به عیادتش رفت و سر چنانزه اش حاضر شد و بر او نماز گذارد. (۵۲) در مراجعت از غزوه تبوک، جمعی از منافقان به قصد جانش توطئه کردند که به همگام عبور از گردنه، مرکبش را رم بدهند تا در پرتگاه سقوط کند و با اینکه همگی صورت خود را پوشانده بودند، آن‌ها را بشناخت و با همه اصرار یارانش، اسم آن‌ها را فاش نساخت و از مجازاتشان صرف نظر کرد. (۵۳)

### حریم قانون

از هر نوع پدرفتاری که به شخص مقدسش می‌شد، عفو و اغماض می‌کرد، ولی در مورد اشخاصی که به حریم قانون تجاوز می‌کردند، مطلقاً گذشت و مجامله نمی‌کرد و در اجرای عدالت و مجازات متخلف، هر که بود، مسامحه روا نمی‌داشت. چه، قانون عدل، سایه امنیت اجتماعی و حافظ کبان جامعه است و نمی‌شود آن را بازیچه و دستخوش افراد هوسران قرار داد و جامعه را فدای فرد کرد. در فتح مکه، زنی از قبیله بنی مخزوم مرتکب سرقت شد و از نظر قاضی جرمش محرز گردید. خویشاوندانش، که هنوز رسوبات نظام طبقاتی در خلایای مغزشان به جای مانده بود، اجرای مجازات را تنگ خانواده اشرفی خود می‌دانستند به تکاپو افتادند، تا بلکه بتوانند مجازات را متوقف سازند، اسامه بن زید را که مانند پدرش نزد رسول خدا محبوبیت خاصی داشت، وادار کردند به شفاعت برخیزد، او همین که زبان به شفاعت گشود، رنگ صورت رسول خدا از شدت خشم پرافروخته شد و با عتاب و تشدد فرمود: چه جای شفاعت است، مگر می‌توان حدود قانون

خدا را بلااجرا گذاشت؟ و دستور مجازات صادر کرد. اسامه متوجه غفلت خود گردید و از لغزش خود عذر خواست و استدعای طلب مغفرت کرد. برای اینکه فکر تبعیض در اجرای قانون را از مخیله مردم بیرون بنماید، به هنگام عصر در میان جمع به سخنرانی پرداخت و در ضمن عطف به موضوع روز کرده و چنین گفت:

اقوام و ملل پیشین دچار سقوط و انقراض شدند، بدین سبب که در اجرای قانون عدالت، تبعیض روا می‌داشتند، هرگاه یکی از طبقات بالا مرتکب جرم می‌شد، او را از مجازات معاف می‌کردند و اگر کسی از زیردستان به جرم مشابه آن مبادرت می‌کرد، او را مجازات می‌کردند، قسم به خدایی که جائم در قبضه اوست، در اجرای عدل درباره هیچ کس فروگذاری و سستی نمی‌کنم، اگرچه مجرم از نزدیک ترین خویشاوندان خود باشد. (۵۴)

او خود را مستعنی نمی‌کرد و فوق قانون نمی‌شمرد. روزی به مسجد رفت و در ضمن خطابه فرمود:

خدا سوگند یاد کرده است که در روز جزا از ظلم هیچ ظالمی درنگزد، اگر به کسی از شما ستمی از من رفته و از این رهگذر حقی بر ذمه من دارد، من حاضریم به قصاص و عمل متقابل تن بدهم. از میان مردم شخصی به نام سواده بن قیس به پا خاست و گفت یا رسول الله، روزی که از طائف برمی‌گشتی و عصا را در دست خود حرکت می‌دادی، به شکم من خورد و مرا رنجه ساخت. فرمود: حاشا که به عمد این کار را کرده باشم. معیذاً به حکم قصاص تسلیم می‌شوم. فرمان داد همان عصا را بیاورند و به دست «سواده» داد و فرمود هر عضو بدن تو را که خسته است به همان قسمت از بدن من بزن و حق خود را در همین نشأه دنیا از من بستان. سواده گفت: «ته، من شما را می‌بخشم».

حضرت فرمود: «خدا نیز بر تو ببخشد». (۵۵) آری، چنین بود رفتار یک رئیس و زمامدار تام‌الاختیار دین و دولت در اجرای عدل اجتماعی و حمایت قانون.

### عبادت

از همان اوایل زندگانی که در سرزمینی به نام اجداد اطراف مکه به شبنانی می‌پرداخت، با عزلت و تنهایی مانوس بوده و در آن سکوت صحرا ساعات‌ها به فکر فرو می‌رفت و در امر وجود و حیات غور می‌کرد. او در دنیایی، غیر دنیای قوم خود می‌زیست و هیچ‌گاه در مجالس لهو تفریح آن‌ها حضور نمی‌یافت و در جشن‌ها و مراسمی که به نام بت‌ها برپا می‌داشتند، شرکت نمی‌کرد، و با گوشت قربانی که تقدیم بت‌ها می‌شد دست و دهان آلوده نمی‌ساخت. (۵۶) او سیر و تفکر خود را در جزء اول کلمه توحید و نفی ماسوی، خیلی زود به پایان رسانده بود، از بت‌ها تنفر داشت و می‌گفت هیچ چیز را به قدر این بت‌ها دشمن نمی‌دارم. (۵۷) روح علوی و فکر سیال خدادادش در جستجوی جزء دوم کلمه توحید لوج گرفته، در آسمان‌ها و سیاره‌ها نیز متوقف نشد، از مرز ماده و طبیعت گذشت و در پس پرده این پدیده‌های

چشم گیر و در عین حال ناپایدار و زودگذر، پدیدآورنده و آفریدگار نیرومند و جاودانی را درک کرد و به زبان دل می‌گفت: «إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلذِّی قَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ خَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (۵۸)

از این پس دل‌بستگی اش به عزلت و خلوت نشینی بیشتر شد و کوه حرا را با منظور خود مناسب تر یافت، و اکثر اوقات خود را در آنجا به سر می‌برد و در هر نوبت چندین شب متوالی با اندک توشه، در آنجا معتکف می‌شد و به پرستش خدای یگانه می‌پرداخت. (۵۹) افسوس که تاریخ درباره چگونگی پرستش و عبادتش در دوران غارنشینی سکوت کرده است و اگر نمی‌کرد چه می‌توانست بگوید؟ مگر در آن خلوت‌تکده کسی را راه بود. ما نمی‌دانیم، در آن حال، آیا زانو به زمین می‌زده و یا دست به دعا و نیایش برمی‌داشته و یا پیشانی به خاک می‌سوده است؟ شاید همه این‌ها را یک‌جا انجام می‌داده است، هرچه بوده به حقیقت عبادت پی برده بود، مگر عبادت جز توجه به خدا و انکار ذات (۶۰) و رضا و تسلیم در برابر حق تعالی مفهوم دیگری هم دارد. پس از بعثت، فرشته خدا، آداب وضو و نماز را به شکلی که در شریعت وارد شده است به او تعلیم کرد و از آن پس با همین شرایط و ارکان و با حضور قلب به نماز می‌ایستاد. قسمت مهمی از شب‌ها را در نماز و دعا و مناجات به سر می‌برد و از طول قیام، پاهایش متورم می‌شد، او عبادت را وظیفه عبودیت می‌دانست، با شوق و علاقه بدان قیام می‌کرد و به نظر سوداگری، و به دست آوردن مزد و یا ترس از مؤاخذه بدان نمی‌نگریست، گاهی بی‌خبران از این عوالم به عنوان دلسوزی می‌گفتند: شما که بار گناه بر دوش ندارید، دیگر چرا این همه به خودتان رنج می‌دهید. می‌گفت: «آیا یک بنده وظیفه شناس و سهاسگزار نباشم؟» (۶۱)

علاوه بر ماه رمضان و قسمت مهمی از شعبان در سایر ایام سال، یک روز در میان روزه دار بود. (۶۲) دهه آخر ماه رمضان را در مسجد به عبادت معتکف می‌شد. (۶۳) ولی نسبت به دیگران تسهیل می‌نمود و می‌فرمود:

کافی است در هر ماه سه روز روزه بگیری. همیشه به اندازه وسع خودتان به عبادت بپردازید، عمل مداوم نزد خدا، محبوب تر از عمل بسیار و خسته کننده است. (۶۴)

او اگرچه خصوصیت زمان و مکان را شرط صحت و یا فضیلت بعضی از اعمال عبادی قرار داده است ولی در عبادات به طور کلی وسعت نظر داشت و خدایرستی را محدود به محل خاص و یا به مراسم و آداب معین و یا زیر نظر افراد مخصوصی، نکرده است. همه جای زمین را مسجد و همه بندگان را بدون وساطت احدی، مرتبط با خدا و هر عمل نیک را عبادت می‌دانست، به شرط آنکه عمل، فی حد ذاته، مشروع و توأم با خلوص نیت باشد.

در اوایل امر، که به منظور تأسیس پایگاه دین اسلام، دستور مهاجرت به مدینه رسید، این نکته را بر همگان گوشزد کرد که

هر کس به قصد به دست آوردن مال و غنیمت یا ازدواج با همسری، زاد و بوم خود را ترک کند و با ما همکاری نماید،

هجرتش به سوی مال و متاع دنیوی است و مزدش همان خواهد بود و اگر برای رضایجویی خدا و رسول است، هجرت او هجرت به سوی خدا و ارزش اجر و ثواب خواهد داشت. مقیاس اعمال مردم را بدین کلمه معین کرد و فرمود: «أَمَّا الْأَعْمَالُ بِالْبَنَاتِ وَ لِكُلِّ أَمْرٍ مَانُوی» (۶۵) هر عملی که از سرچشمه اخلاق تراوش کند، اگرچه یک کار عادی و روزمره بوده باشد، عبادت به شمار می‌آید، حتی اگر شخصی لقمه غذا را در دهان همسر خود بگذارد (۶۶) و یا به قصد حفظ عفت و آلوده نشدن به گناه یا او درآمیزد، (۶۷) و هر جا که نیت خالص در میان نباشد، نماز و روزه نیز از حساب خدا خارج می‌شود، اگرچه به ظاهر آراسته جلوه کند.

حفظ توازن را در امور معاش و معاد و حوایج روح و بدن، لازم می‌دید و اجازه نمی‌داد کسی راه افراط و یا تفریط ببیماید. رهبانیت و توغل در شهوات حیوانی را، به یک نسبت محکوم ساخته است و حد وسط بین این دو را با گفتار و رفتار خود نشان می‌داد و آن‌ها را که می‌خواستند، همه وقت خود را در نماز و روزه صرف کنند و به کارهای زندگی بی‌اعتنایی نمایند از انحراف مانع می‌شد و می‌فرمود:

بدن شما و زن و فرزند و یارانتان، همگی حقوقی بر شما دارند و می‌باید آن‌ها را رعایت کنید. (۶۸)

در یکی از سفرها که بعضی از اصحاب، کج فهمی کرده و روزه دار بودند، از شدت گرما هر یک به گوشه‌ای اقتاده و از حال رفتند. سایرین به نصب چادرها و سیراب نمودن چارپایان و خدمات دیگر می‌کوشیدند. فرمود همه اجر و ثواب متعلق به کسانی است که این کارها را انجام می‌دهند. (۶۹)

در خلوت و در حال انفراد، ساعت‌های طولانی در تهجد و شب زنده داری به سر می‌برد و به نماز و مناجات قیام می‌کرد، اما وقتی که به نماز جماعت می‌ایستاد، برای رعایت حال نمازگزاران به اختصار می‌کوشید و می‌فرمود:

دلجم می‌خواهد بیشتر در نماز بایستم ولی همین که صدای گریه طفل یکی از زنان را که در صف جماعت ایستاده است می‌شنوم، از قصد خود منصرف شده و نمازم را کوتاه ادا می‌کنم. (۷۰)

روزی مرد مسلمانی که همه روز را آبیاری کرده بود، پشت سر معاذ بن جبل به نماز ایستاد، معاذ به خواندن سوره بقره آغاز کرد، آن مرد طاققت ایستادن نداشت و منفرداً نماز خود را به پایان رسانید. معاذ به او گفت: «تو نفاق کردی و از صف ما جدا شدی». رسول خدا از این ماجرا آگاه و



چنان خشمگین شد که نظیر آن حالت را از او ندیده بودند و به معاذ فرمود:

شما مسلمانان را رم می‌دهید و از دین اسلام بیزارشان می‌کنید، مگر نمی‌دانید که در صف جماعت بیماران، ناتوانان، سالخورده‌گان و کارکنان نیز ایستاده‌اند. در کارهای دسته جمعی باید طاققت ضعیف‌ترین افراد را در نظر گرفت. چرا از سوره‌های کوتاه نخواندی؟ (۷۱)

بلند کردن صدا را به ذکر و دعا که غالباً شیوه مردم متظاهر و ریاکار است، خوش نمی‌داشت. در یکی از سفرها، خطاب به یارانیش که هرگاه مشرف به دره می‌شدند، صدا به تکبیر و تهلیل بلند می‌کردند، فرمود:

آرام بگیرید، کسی که او را می‌خوانید نه گوشش کر است و نه جای دور رفته است، او همه جا با شما است و شنوا و نزدیک است. (۷۲)

### زهد و پارسایی

زواید معیشت را از زندگانی خود حذف کرده بود و نقش یک قنوه صالح را ایفا می‌کرد، او بر روی زمین می‌نشست و زیراندازش قطعه حصیری بود (۷۳) و بالشی از چرم که درونش را از لیف خرما انباشته بودند، زیر سر می‌نهاد. (۷۴) قوت غالبش نان جوین و خرما بود و هرگز سه روز متوالی از نام گندم سیر نخورد. (۷۵) روزه را با چند دانه خرما و اگر خرما در دسترس نداشت، به شربت آبی افطار می‌کرد. (۷۶) عایشه می‌گوید گاهی یک ماه بر ما می‌گذشت و دود از مطبخ ما بلند نمی‌شد. (۷۷)

از غذاهایی که بدان رغبت نمی‌کرد، عیب جویی نمی‌نمود. (۷۸) به مرکب بی‌زین و برگ سوار می‌شد و یک نفر را هم پشت سر خود ردیف می‌کرد. جامه و کفش خود را وصله کاری می‌کرد و با دست خود شیر می‌دوشید و دست آس می‌کرد. (۷۹) در سایر کارهای منزل به خانواده اش کمک می‌نمود و چون بانگ اذان می‌شنید، به نماز می‌رفت. (۸۰) او و یارانیش که می‌خواستند انسانیت را از سقوط نجات بخشند و بنیاد بت پرستی را براندازند و بندگان خدا را آزاد سازند، نمی‌توانستند نفس پرستی کنند و یا بنده هوس خویش گردند، وگرنه چگونه ممکن بود، سه سال با سختی معیشت در شعب ابوطالب که سرکشان قریش آن‌ها را محبوس و محصور ساخته و راه ورود مواد غذایی را به رویشان بسته بودند پایداری کنند (۸۱) و یا آوارگان (اصحاب صفه) با نداشتن خوراک و پوشاک و مسکن روی سکوی کنار مسجد مدینه زندگی کنند و با هیچ بسازند و پایداری کنند و یا در غزوه تبوک، آن همه شداید و گرسنگی و تشنگی را در برابر آفتاب گرم جزیره العرب تحمل کرد و خم به ابروی مردانگی نیاورند. (۸۲) آن‌ها مانند درخت صحرائی می‌توانستند با اندک آبی، به زندگانی خود ادامه بدهند.

به علاوه، همت عالی زمامداران عادل و بشردوست، اجازه نمی‌دهد مادام که فقر و بدبختی همه انسان‌ها را از میان برنداشته

اند و همه آن‌ها را از یک زندگانی متوسط برخوردار نکرده‌اند، خودشان در ناز و نعمت به سر برند.

رسول اکرم با تحصیل مال از راه حلال و صرف آن در راه‌های مشروع نه تنها مخالف نبود، بلکه بدان تشویق می‌کرد. مگر فرمود: «نعم العون علی تقوی الغنی». (۸۳) او مال را وسیله قوام زندگی در جامعه می‌دانست، (۸۴) چه در پیشرفت کارها، هیچ سلاحی قاطع‌تر از آن نیست.

### استقامت

او نه برای هدایت یک قبیله و یا یک ملت فرستاده شده بود، بلکه مأموریت جهانی داشت، «لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا». (۸۵) می‌بایست بشریت را از ظلمت شهوت و جهالت و پرستش بت‌های جاندار و بی‌جان و استبداد و تحکم فرمانروایان و تقلید بی‌چون چرا از کاهنان و دجالان و تعصبات نژادی و طبقاتی و فقر مادی و معنوی نجات بخشند و از این همه زنجیرها که بر گردن ناتوانش فشار آورده و جسم و جان را فرسوده بود، آزاد کند و نیز مقیاس‌های ساختگی و دروغین که قرن‌ها وسیله سنجش عادات و اخلاق، شناخته شده و زشتی‌ها در نظر مردم زیبا می‌کرد و باطل را در لباس حق جلوه می‌داد، به هم بزند و مقیاس واقعی نیک و بد را به جریان اندازد، و خلاصه دنیایی را خراب کند و دنیای بهتری از نو بسازد.

قریش در دهه اول که هنوز دستور دعوت علنی از جانب خدا نرسیده بود و عده کمی به اسلام گرویده بودند، تصور می‌کردند او نیز یکی از حنفا و در ردیف زید بن عمرو بن نفیل و عثمان بن حویرث و ورقه بن نوفل است که گاهگاه، مطالبی در الهیات اظهار می‌نمایند و کاری به کار مردم ندارند. رابطه گروندگان را با او تقریباً رابطه مرشدی و مریدی می‌پنداشتند، و اگر چه مزاحمتی نمی‌کردند ولیکن به نظر شبهه و نگرانی بدان می‌نگریستند. (۸۶) رسول اکرم از اینکه آشکارا به نماز و عبادت پردازند، باکی نداشت و گاهی مشاهده می‌کردند که آن حضرت به اتفاق علی و همسرش خدیجه، در کنار خانه کعبه به نماز ایستاده‌اند. روزی غصیف کندی آن‌ها را در آن حالت دید، از عباس بن عبدالمطلب پرسید: این‌ها چه کسانی هستند و این چه آیین است؟ او گفت: این آیین برادرزاده من محمد است که می‌پندارد، خدا او را به نبوت برگزیده است و این زن، همسر او و این جوان، برادرزاده من علی بن ابی طالب است. (۸۷)

پس از سه سال به فرمان خدا، دعوت علنی را آغاز کرد و خلاصه دعوتش چنین بود:

من راه و روش نیکوتری از برای دنیا و آخرت شما آورده‌ام. شما که به وراثت و تقلید از پدرانتان، این بت‌ها را می‌پرستید، در غفلت و اشتباه هستید. این‌ها بر هیچ گونه سود و زیان قادر نیستند و تنها آفریدگار جهان درخور ستایش است که می‌تواند به کارهای نیک و بد شما پاداش بدهد و کیفر بنماید. من شما را از این راه

که در پیش گرفته اید و به عذاب سخت گرفتارتان خواهد ساخت، می‌ترسانم. این سخنان که به گوش سرسختان قریش سنگینی می‌کرد، آنان را به خشم و هیجان آورده و اولین کلمه رد دعوت را، عمویش ابولهب، با لحن پرخاش و ناسزا به زبان آورد. از این روز به بعد به مخالفت و مقاومت با پیشرفت آیین اسلام برخاستند و مخالفت آن‌ها، تنها از نظر تعصب به معتقدات و مقدسات دینی شان نبود، بلکه دنیای خودشان را نیز در معرض خطر می‌دیدند، چه منفعت و موقعیت اجتماعی شان بسته به همین وضع موجود بود و اگر انقلاب و تحولی پیش می‌آمد، طبعاً اوضاع زیر و رو می‌شد و بساط سیادت و امتیازاتشان برچیده می‌گردید. آن‌ها سیصد و شصت بت در حریم کعبه جا داده بودند (۸۸) و هر یک از قبایل عرب یک و یا چند تای آن را می‌پرستیدند. از سوی دیگر کعبه را خانه خدا می‌دانستند و خود را سرپرست و نگهدارندگان آن جا زده بودند و بدین وسیله، سیادت خود را بر همه قبایل عرب تحمیل می‌کردند و به خیال خود خدای آسمان و خدایان زمین را یک جا کرده آورده بودند، تا هر کس معبود و دلخواه خود را در آنجا پرستش کند. حال، اگر بنا بر این باشد که بت‌ها را کنار بگذارند، باید از امتیازات و از آن همه منفعت سرشار که از راه ورود و خروج زائران و قربانی‌ها و نذرهای ایشان به دست می‌آورند، چشم پھوشند.

گذشته از این‌ها، عامل کبر یا حسد که دیده بصیرتشان را کور کرده بود، در تشدید مقاومت اثر بسزایی داشت و ابوجهل به صراحت می‌گفت: ما و خاندان عبد مناف در همه مناصب و افتخارات، همچشمی و رقابت کردیم و در میدان مسابقه از آنها عقب نماندیم، اینک مدعی می‌شوند که پیغمبری از آنها مبعوث شده است و می‌خواهند بر ما پیشی گیرند! این هرگز نخواهد شد. (۸۹) از این پس، سخت‌گیری بر رسول اکرم و پیروانش شدت یافت، آن‌ها را از ادای مراسم دینی باز می‌داشتند. در نتیجه ناچار شدند در میان دره‌های اطراف مکه، دور از نظر مردم به نماز و عبادت بپردازند (۹۰). به طور وحشیانه آن‌ها را شکنجه می‌دادند و گرسنه و تشنه در برابر آفتاب سوزان مکه به زمین انداخته و سنگ‌های تفتیده و سنگی بر پشت و سینه عریانشان می‌نهادند و می‌گفتند: از این محمد برگردید و اقرار کنید که لات و عزی خدایان شمایند. (۹۱) به گردنشان ریمان بسته و کشان کشان در میان دره‌ها می‌گرداندند، زره فولادین بر تن عریانشان پوشانده و در زیر آفتاب سوزان نگه می‌داشتند. بعضی را می‌زدند و گرسنه و تشنه زندانی می‌کردند. رسول اکرم از این همه ظلم که به پیروانش می‌شد، به شدت رنج می‌برد. روزی نگاهش به عمّار و پدرش یاسر و مادرش سمیه افتاد که در زیر شکنجه از تاب و توان رفته بودند، فرمود: «آل یاسر شکیبایی کنید وعده گاه شما بهشت برین است».

لحظه‌ای بعد، یاسر در زیر شکنجه و سمیه به دست ابوجهل به شهادت رسیدند. (۹۲) این زن و شوهر اولین شهیدان راه اسلام بودند.

کفار قریش در برخورد با شخص رسول اکرم نیز از ناسزاگویی و توهین خودداری نمی‌کردند. روزی در مسجد الحرام در حال سجده بود، عقبه بن ابی معیط، مقداری خون و فضولات احشاء شتری را که در گوشه‌ای ریخته بودند، برداشته و پشت سر و گردن رسول اکرم نهاد و دخترش فاطمه، آن‌ها را از سر و دوش پدر برداشت و بار دیگر که به نماز ایستاده بود، همین شخص بالاپوش خود را به گردنش پیچید و به سختی فشار داد و نزدیک بود خفه اش کند، که

موج رأفت و عطفوت رسول اکرم  
خدمتکارانش را نیز فراگرفته بود  
انس بن مالک گفت در مدت ده  
سال به خدمتش قیام می‌نمودم  
و شبانه روز در خانه اش بودم.  
حتی یک مرتبه تندخویی و حرف  
درشت از او ندیده و نشنیده ام.  
رسول اکرم با عقل رشید و  
وجدان سلیم دریافته بود که افراد  
بشر در اصل طینت و مواهب  
فطری نظیر یکدیگرند و همه آنان  
دارای روح و اراده و عواطف  
و احساسات انسانی هستند و  
تفاوت در نژاد و رنگ و زبان و  
زاد و بوم و حتی امتیاز در تقوا  
و دانش نیز، مطلقاً منشأ تبعیض  
در حقوق نمی‌تواند بود. پس  
چرا بعضی از افراد بشر، بعضی  
دیگر را به برتری بگیرند و علاوه  
بر سلب آزادی، آن‌ها را از تمام  
حقوق بشری نیز محروم بدارند؟

ابوبکر فرا رسید و دستش را گرفت و به کناری کشید.

رسول اکرم در برابر این همه فشار و آزار بردباری می‌کرد و پیروان را هم به شکیبایی توصیه می‌فرمود. روزی به دیوار کعبه تکیه کرده و در سایه آن آرمیده بود، خباب بن ارت از مظالم قریش شکوه کرد و گفت: آیا وقت آن نرسیده است که برای ما از خدا فرج بخواهی.

حضرت برخاست و نشست و در حالتی که رنگ رخسارش پرافرودخته بود، گفت:

هنوز به پای خداپرستان پیشین نرسیده‌اید، بدن آن‌ها را با شانه‌های آهنین آن چنان می‌خراشیدند که تا به استخوان می‌رسید، با آزه به دو پارشان می‌کردند و آن‌ها همچنان در راه دین و عقیده شان استقامت می‌کردند. سوگند می‌خورم که خدا دین خود را سرانجام پیروز خواهد ساخت. (۹۳)

بار دیگر گفتندش درباره مشرکان نفرین کن. فرمود:

من نه از برای لعنت، بلکه به جهت رحمت فرستاده شده‌ام. (۹۴)

در برابر استقامت رسول اکرم، سرکشان قریش نیز بر لجاجت خود می‌افزودند و درصدد برآمدند با لکه دار کردن نام نیک و حسن شهرت او دعوتش را عقیم کنند. همه جا می‌گفتند او دیوانه است، شاعر است، کاهن است، ساحر است و با جادوگری، میان پدر و فرزند و زن و شوهر جدایی می‌اندازد و به زعم خود نقطه ضعف او را جستجو می‌کردند. در موسم حج سر راه غریبا و حاجیان را گرفته و آن‌ها را با این یلوه سرایی از ارتباط با او برحذر می‌داشتند. (۹۵)

قریش، ابتدا از راه تهدید وارد شدند. به سراغ ابوطالب، یگانه حامی بزرگ او رفتند، که او را از حمایت وی متصرف کنند، ابوطالب تسلیم نشد. همین که دیدند تهدیدشان به جای نرسید، راه تطمیع در پیش گرفتند. عتبه بن ربیع را نزدش فرستادند و پیشنهاد کردند، هر آنچه از مال و جاه بخواهد در اختیارش بگذارند و حتی او را به حکومت و سلطنت برگزینند و او از دعوت خود صرف نظر کند. اما او با قاطعیت و صراحتی که در شأن پیغمبران خداست، اعلام کرد:

سوگند به خدا اگر آفتاب را در دست راست و ماه را در دست چپ من قرار بدهید، از وظیفه خودم دست برنمی‌دارم تا آنکه دین خدا در روی زمین گسترش یابد و یا جان خود را بر سر آن گزارم. (۹۶)

خلاصه نه تهدید و نه تطمیع و نه کارشکنی و نه حصار سه ساله شعب ابوطالب و نه گرسنگی و نه محرومی و نه آوارگی نتوانست استقامت او را درهم شکنند و پس از بیست و سه سال مبارزه، هدف خود را از پیش برد و دین اسلام را گسترش داد.

### احترام به افکار عمومی

در موضوعاتی که به وسیله وحی و نص قاطع، حکم آن معین شده است، اعم از عبادات و معاملات توقیفی، چه برای خود و چه دیگران، حق مداخله و اظهار نظر قائل نبود و این دسته از احکام بدون چون و چرا و با تمام حدود مقرر می‌بایست اجرا شود و

تخلّف از آن کفر به خدا محسوب می‌شد. «وَمَنْ لَّمْ يَخُكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» (۹۷) اما در موضوعات مربوط به کار و زندگی، اگر جنبه فردی داشت و در عین حال یک امر مباح و مشروع بود، افراد استقلال رأی و آزادی عمل داشتند، کسی حق مداخله در کارهای خصوصی دیگری را نداشت (۹۸) و هرگاه مربوط به جامعه بود، حق اظهار نظر را برای همه محفوظ می‌دانست و با اینکه فکر سیال و هوش سرشارش در تشخیص مصالح امور بر همگان برتری داشت، هرگز به طور تحکم و استبداد رأی رفتار نمی‌کرد و به افکار مردم بی‌اعتنایی نمی‌نمود. نظر مشورتی دیگران را مورد مطالعه و توجه قرار می‌داد و دستور قرآن مجید را عملاً تأیید کرده و می‌خواست مسلمین، این سنت را نصب العین قرار بدهند. در جنگ بدر در سه مرحله اصحاب خود را به مشاوره دعوت کرده و فرمود: نظر خودتان را ابراز کنید. اول درباره اینکه اصلاً به جنگ با قریش اقدام کنند و یا آن‌ها را به حال خود ترک کرده و به مدینه مراجعت کنند، همگی جنگ را ترجیح دادند و ایشان تصویب فرمود. (۹۹) دوم محل اردوگاه را به معرض مشورت گذارد. نظر حباب بن منذر مورد تأیید واقع شد. سوم در خصوص اینکه با اسرای جنگ چه رفتاری بشود به شور پرداخت. بعضی، کشتن آن‌ها را ترجیح دادند و برخی تصویب کردند، آن‌ها را در مقابل فدیه آزاد کنند و رسول اکرم با گروه دوم موافقت کرد. (۱۰۰)

در جنگ احد، روش مبارزه را در معرض شور قرار داد که آیا در داخل شهر بمانند و به استحکامات دفاعی بپردازند و یا در بیرون شهر اردو بزنند و جلو هجوم دشمن را بگیرند، که شق دوم تصویب شد. (۱۰۱)

در جنگ احزاب، جلسه شورا تشکیل داد که در خارج مدینه آرایش جنگی بگیرند و یا در داخل شهر به دفاع بپردازند و پس از تبادل نظر بر این شدند که کوه سلع را تکیه گاه قرار داده و در پیشاپیش جبهه جنگ، خندق حفر کنند و مانع هجوم دشمن گردند. (۱۰۲)

در غزوه تبوک که امپراطور روم از نزدیک شدن مجاهدان اسلام به سرحد سوریا به هراس افتاده بود، چون به لشکر خود اعتماد نداشت به جنگ اقدام نمی‌کرد. رسول اکرم به مشورت پرداخت که آیا پیشروی کنند و یا به مدینه برگردند. بنا به پیشنهاد اصحاب، مراجعت را ترجیح داد. (۱۰۳)

چنانکه می‌دانیم، همه مسلمانان به عصمت و مصونیت او از خطا و گناه ایمان داشتند و عمل او را سزاوار اعتراض نمی‌دانستند ولی در عین حال، رسول اکرم انتقاد اشخاص را (اگر چه بی مورد بود) با سعه صدر تلقی می‌کرد و مردم را در تنگنای خفقان و اختناق نمی‌گذاشت و با کمال ملایمت با جواب مقنع، منتقد را به اشتباه خود واقف می‌کرد. او به این اصل طبیعی اذعان داشت که آفریدگار جهان، وسیله فکر کردن و سنجیدن و انتقاد را به همه انسان‌ها عنایت کرده است و مختص به صاحبان نفوذ و قدرت نیست. پس چگونه حق

سخن گفتن و خریده گرفتن را می‌توان از مردم سلب کرد و مخصوصاً دستور داده است که هرگاه زمامداران کاری برخلاف قانون عدل مرتکب شدند، مردم در مقام انکار و اعتراض برآیند.

رسول اکرم به لشکری از مسلمانان مأموریت جنگی داد و شخصی را از انصار به فرماندهی آن‌ها نصب کرد. فرمانده در عرض راه بر سر موضوعی بر آن‌ها خشم گرفت و دستور داد، هیزم فراوانی جمع کنند و آتش بیفروزند. همین که آتش پرافرخته شد، گفت: آیا رسول اکرم به شما تاکید نکرده است که از اوامر من اطاعت کنید؟ گفتند: بلی. گفت: فرمان می‌دهم، خود را در این آتش بیندازید. آن‌ها امتناع کردند. رسول اکرم، از این ماجرا مستحضر شد و فرمود:

اگر اطاعت می‌کردند برای همیشه در آتش می‌سوختند (مقصود آتش بیدادگری است) اطاعت در موردیست که زمامداران مطابق قانون دستوری بدهند. (۱۰۴)

در غزوه حنین، که سهمی از غنائم را به اقتضای مصلحت به نومسلمانان اختصاص داد، سعد بن عبهده و جمعی از انصار که از پیشقدمان و مجاهدان بودند، زبان به اعتراض گشودند که چرا آن‌ها را بر ما ترجیح دادی؟ فرمود: همگی معترضین در یک جا گرد آیند، آن‌گاه به سخن پرداخت و با بیانی شیوا و دلنشین آن‌ها را به موجبات این تبعیض و به اشتباه خودشان واقف کرد، چنان که همگی آن‌ها به گریه افتادند و هوش خواستند. (۱۰۵) هم در این واقعه، مردی از قبیله بنی تمیم به نام حرقوص (که بعدها از سردمداران خوارج نهروان شد) اعتراض کرده، با لحن تشدد گفت: با عدالت رفتار کن. عمر بن خطاب از گستاخی او برآشفته و گفت: اجازه بدهید، هم اکنون گردنش را بزنم. فرمود: نه به حال خودش بگذار. و رو به سوی او کرده و با خونسردی فرمود: «اگر من به عدالت رفتار نکنم پس چه کسی رفتار خواهد کرد؟» (۱۰۶) در صلح حدیبیه، عمر بن خطاب در خصوص معاهده آن حضرت با قریش انتقاد می‌کرد که چرا با شرایط غیر متساوی پیمان می‌بندد. رسول اکرم با منطق و دلیل، نه با خشونت، او را قانع کرد. (۱۰۷)

شخصی از آن حضرت طلب داشت و در مطالبه حق، درشتی می‌کرد، رسول اکرم همچنان ساکت بود، ولی اصحاب برآشفته و درصدد تأدیبه او برآمدند. فرمود: «متعرض او نشوید، بگذارید صاحب حق، حرف خود را بزند».

آن‌گاه دستور داد که شتری همسال شتر او خریده و به او بدهند، گفتند به همسال آن دسترس نیست و هرچه هست بهتر از مال اوست. فرمود: «همان بهتر و جوان‌تر را به او بدهید» (۱۰۸)

رسول اکرم با این روش خود، عدل و رحمت را به هم آمیخته بود و راه و رسم حکومت را به فرمانروایان دنیا می‌آموخت، تا بدانند که منزلت آن‌ها در جوامع بشری مقام و مرتبه پدر مهربان و خردمند است، نه مرتبه آقا و مالک الرقاب، و می‌باید همه جا صلاح امر زیردستان را در نظر بگیرند و نه اینکه هوس‌های

خودشان را بر آن‌ها تحمیل نمایند. می‌فرمود: «من به رعایت مصلحت مردم از خود آن‌ها نسبت به خودشان اولی و

شایسته‌ترم و قرآن مقام و منزلت مرا چنین معرفی کرده است: «الَّذِي أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» (۱۰۹) پس هر کس از شما از دنیا برود، چنانچه مالی از خود به جا گذارد، آن متعلق به ورثه اوست و هرگاه وامی داشته باشد و یا خانواده مستمند و بی‌پناهی از او بازمانده باشد، دین او بر ذمه من و سرپرستی و کفالت خانواده اش به عهده من است» (۱۱۰)

\*\*\*

تا آنجا که امکان داشت در این مختصر، شمه‌ای از سلوک و سیرت نبوی مندرج شد و باید دانست که سیره و روش رسول اکرم، همانا ترجمه کامل و تفسیر عملی کتاب آسمانی او قرآن مجید است که در حالات مختلف حیات خود، آن را مجسم کرده است.

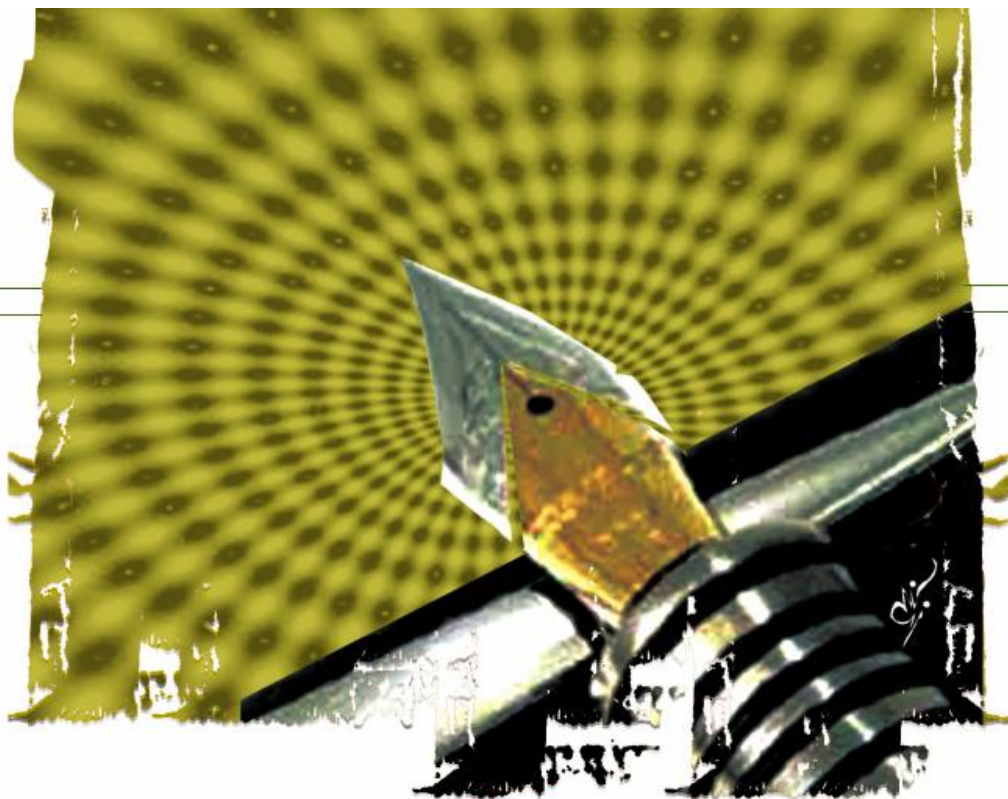
اخلاق انسانی و ملکات عالیه رسول اکرم، در زمانی کوتاه آنچنان گسترش یافت و در دل مسلمین صدر اول ریشه دوانید که از هیچ همه چیز درست کرد. او کبر عرب را به تواضع، قساوت را به رأفت، پراکندگی را به یگانگی، جدایی را به همبستگی، کفر را به ایمان، بت پرستی را به توحید، بی‌پروایی را به عفت، انتقام جویی را به بخشایش، بیکاری را به کار و کوشش، خودخواهی را به نوع دوستی، درشتی را به نرم خویی، یخل را به ایثار و سفاهت را به عقل و درایت مبدل ساخت.

■

۱. خلاصه ای از این مقاله را استاد شهید مرتضی مطهری - قدس سره - در کتاب وحی و نبوت خویش آورده و بدین گونه یاد کرده است: «آنچه در ذیل می‌آید خلاصه ای از سیره و خلق و خوی شخصی رسول اکرم (ص) در اینجا مخصوصاً از مقاله علامه بزرگ معاصر آقای حاج سید ابوالفضل مجتهد زنجانی در جلد اول محمد خانم پیامبران، نشریه مؤسسه اسلامی حسینیه ارشاد استفاده شده است» (مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۲، ص ۲۵۲).

**پانویست ها در دفتر نشریه موجود است.**

■



# بررسی ادّعای تبعیض بر اساس دین



حسن ملک زاده (ایدرم)  
(محقق و نویسنده)

## مقدمه

مقاله حاضر در سه فصل ساماندهی شده است.

فصل اول، در تبیین مفاهیم اولیه است. هدف از این بحث روشن نمودن محور و راستای بحث و نگرشی است که بحث بر اساس آن معنادار می‌شود.

فصل دوم، به بررسی موارد تبعیض بر اساس دین در فقه اسلامی به روایت شیعه پرداخته است. در این بررسی، تنها به بیان این موارد اکتفا نشده، بلکه به فلسفه فقهی آن نیز اهمیت داده شده و تبیین‌هایی درباره آن ارائه گردیده است.

فصل سوم، نگاهی دارد به مسأله نابرابری‌های دینی از منظر فقه مصلحت، بدیل‌های حقوقی و قواعد برتر تا ضرورت و چگونگی انعطاف اسلام در حذف یا کاهش نابرابری‌ها دینی را بررسی کند.

و به طور کلی مقاله در صدد آن است که راهکارهای فقهی

را در کاهش نابرابری‌ها پیشنهاد دهد. بیشتر این راهکارها مستلزم ایجاد نگرشی نو به میراث فقهی است و چنین نگرشی به نوبه خود، باز کاوی دوباره‌ای را خواهان است که با مجال اندک فرارو، تنها به بیان روزن‌هایی از این تواندیشی بسنده شده است.

## فصل اول: تبیین مفاهیم اولیه

### ۱. ماهیت تبعیض (نابرابری)

دو دیدگاه کلی درباره مفهوم تبعیض وجود دارد:

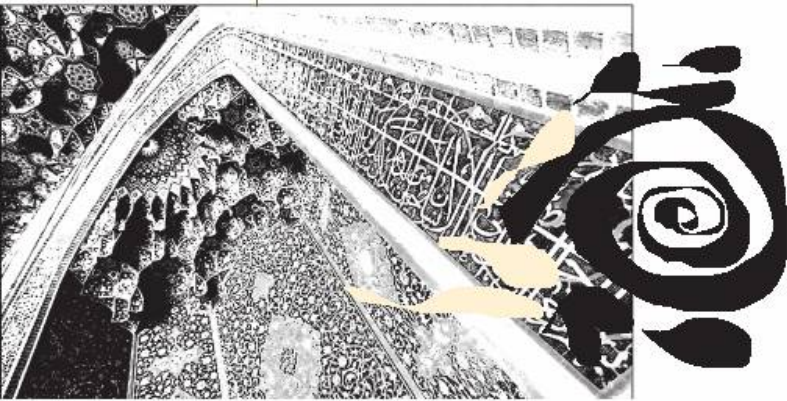
دیدگاه اول: تبعیض در معنای عام خود می‌تواند به معنای تمایز و تفاوت باشد و می‌تواند بر معنای محدود و خاص آن که تمایز غیرمنصفانه و خودسرانه است، دلالت داشته باشد.

دیدگاه دوم: کلمه تبعیض تنها دارای یک مفهوم است و مفهوم خنثی ندارد برخلاف واژه‌های تفاوت و تمایز که دارای مفهومی خنثی هستند.<sup>(۱)</sup>

ارادی خواهد بود که فرد نقشی در به وجود آمدن آن نداشته است.  
 ۲. آن گونه که تبعیض غیر عقلانی دانسته شده و به نحو مطلق، مذموم پنداشته می‌شود درباره تفاوت چنین بینشی وجود ندارد؛ چنان که تفاوتی، اگر بر پایه‌های معقولی استوار شده باشد، عقلانی شمرده می‌شود.  
 ۳. تبعیض، جنبه زیان‌باری دارد و از باب کاهش یا سلب حقوق است، اما تفاوت مبتنی بر دادن امتیاز و برتری خاص است، بی آنکه زیانی را متوجه شخص و یا گروه دیگری نماید.  
 ۴. به عنوان نتیجه‌ای کلی می‌توان بیان داشت: هر نابرابری، نابرابری نامطلوب ارزیابی نمی‌شود، مگر آن که مفهوم تبعیض بر آن صادق باشد.

## ۲. تبعیض و نابردباری

رابطه مفهومی تبعیض و نابردباری بسته به تعریفی است که از نابردباری می‌شود. اگر نابردباری، صرفاً حالتی روانی باشد، فاقد هر گونه



مفهوم حقوقی خواهد بود، و در حیطه اخلاقی جای خواهد داشت. با این تعریف، نسبت مفهومی تبعیض و نابردباری، تباین خواهد بود. در صورتی که نابردباری علاوه بر حالت روانی، متضمن عمل یا ترک عملی باشد که جدا از انگیزه آن، جرم یا نقض حقوق بشر محسوب شود، رابطه مفهومی آن با تبعیض، عموم و خصوص من وجه خواهد بود؛ مثلاً در جایی که دولتی بر اساس دیدگاه‌های فلسفی یا مذهبی، بین اتباع خود در روند وضع قوانین، یا اجرای آن، تبعیض روا دارد، این رفتار، چنان که مصداق تبعیض است، مصداق نابردباری هم خواهد بود.

حال اگر شخص، تنها به علت دیدگاه‌های مذهبی و عقیدتی، تمامیت جسمانی دیگری را مورد حمله قرار بدهد، این اقدام، فقط مصداق نابردباری مذهبی است، چنانچه اگر دولتی به اقلیتی دینی اجازه دهد که در امور مربوط به احوال شخصی، مطابق دستورات دینی خود رفتار کند و مقررات مزبور از جمله مقررات تبعیض‌آمیز باشد، تبعیض بدون مفهوم نابردباری مذهبی تحقق یافته است (۵) برای روشن‌تر شدن مفهوم نابردباری، در این جا اعمالی که حاکی از این مفهوم‌اند، ذکر می‌شود:

۱. توهین، بی احترامی، استهزاء، ناسزاگویی به یک مذهب، عقیده

کمیسیون فرعی جلوگیری از تبعیض و حمایت از اقلیت‌ها که به عنوان رکن فرعی کمیسیون حقوق بشر در سال ۱۹۴۷م تشکیل شد، اعتقاد داشت تمایز آشکاری میان تفاوت و تبعیض وجود دارد؛ زیرا تفاوت می‌تواند به لحاظ تأمین برابری واقعی قابل توجیه باشد، ولی تبعیض هرگز توجیه‌پذیر و قابل قبول نیست. بنابراین تبعیض به معنای اختلاف و تفاوت ظالمانه، نامطلوب و نامعقول است (۲). این دیدگاه کمیسیون این را نشان می‌دهد که کمیسیون دیدگاه دوم را برگزیده است. ماک کین از تحقیقات گزارشگران کمیسیون چند اصل را استنتاج نموده که بر مبنای اختلاف مفهومی تفاوت و تبعیض استوار است:

۱. تبعیض عبارت است از نوعی تفاوت و تمایز که به دلیل وابستگی به یک گروه معین اعمال می‌شود بی آنکه صلاحیت‌های شخصی وی لحاظ شود.

۲. تبعیض در صورتی وجود دارد که تفاوت، محرومیت و محدودیت به لحاظ طبقه اجتماعی که شخص در آن قرار دارد، اعمال شود و منافع وی را در معرض آسیب قرار دهد.

۳. در صورتی که تمایز، محرومیت و یا محدودیت با توجه به مجموع شرایط، مبنای معقول و توجیه‌پذیری داشته باشد، تبعیض نخواهد بود.

۴. ممکن است که برخی از تفاوت‌ها، تمایزها و اختلاف‌ها که در ظاهر شکل قانونی دارند، با توجه به مجموع شرایط، به زیان سایر گروه‌ها منجر شود.

۵. اصل عدم تبعیض، مانع از امکان برقراری تفاوت‌ها بر اساس صلاحیت‌های اخلاقی، فکری، جسمی و یا توان و استعداد‌های ذاتی مشخص نمی‌شود، بلکه در ابتدا به تفاوت‌هایی از قبیل: نژاد، رنگ و منشأ قومی یا ملی، مربوط است که مبتنی است بر عواملی که خود فرد در آن تأثیر نداشته است (۳) در این دیدگاه هم به اختلاف مفهومی تبعیض و تفاوت و گاه به تقابل آن‌ها، تأکید شده است.

پرفسور سووش بر این باور است که: «تبعیض به آن تمایزی گفته می‌شود که موضوع آن برای شخص زیانبار باشد، چنانچه تفاوت به معنای رفتار مطلوب‌تر باشد، تبعیض عبارت خواهد بود از زیان رساندن به یک گروه برای تأمین امتیازاتی برای گروه دیگر. تبعیض به دلیل تعلق شخص به یک گروه اجتماعی خاص صورت می‌گیرد، نه آن که بر صلاحیت‌های شخصی او مبتنی باشد.» (۴) این دیدگاه هم مبتنی است بر ناهمسانی مفهومی تفاوت و تبعیض.

از مجموع آنچه گفته شد، می‌توان چنین نتیجه گرفت که:

۱. تبعیض در جایی است که برابری اولیه یا استحقاق آن پیش‌تر وجود داشته است. بنابراین، تبعیض در جهت نفی این برابری، یا استحقاق آن به وجود آمده است. بنابراین، تبعیض، همواره دارای بار منفی بوده و از آن منفک نمی‌شود. منشأ این وضعیت منفی، آن است که ترجیح بر اساس مرجع معقول انجام نپذیرفته است، یا برای آن که اساساً ترجیح اصلاً زمینه‌ای نداشته است، یا اگر ترجیح امکان‌پذیر بوده شایستگی مرجع جای پرسش دارد. ممکن است: مبنای این وضعیت منفی آن باشد که تبعیض، اگر به عنوان نوعی مجازات و کیفر باشد، این کیفر درباره مسأله‌ای غیر

یا اعتقاد و رهبران آن، به طور فردی، یا دسته جمعی.

۲. استفاده از زور، یا تهدید به استفاده از آن علیه افراد گروه‌ها یا سازمان‌ها، به منظور وادار ساختن آنان به شرکت در یک مراسم مذهبی یا عبادی، یا ممانعت از انجام آن.

۳. جلوگیری، یا بر هم زدن مراسم مذهبی یا عبادی که به طور قانونی تشکیل شده است.

۴. اجبار افراد به قبول یا ترک یک مذهب، یا هر گونه اجبار دیگری که منخل آزادی داشتن مذهب، یا عقیده‌ای خاص باشد که شامل موارد ذیل است:

الف - اجبار به شرکت یا عدم شرکت در مراسم مذهبی یا عقیدتی

متفاوت مذهبی یا زبانی یا سایر جمعیت کشور دارند و دارای نوعی حس وحدت منافع و همبستگی در جهت حفظ فرهنگ، آداب و رسوم، مذهب یا زبان خود هستند. (۷) حمایت از اقلیت‌ها، با وجود اهمیتی که در حقوق بین الملل دارد، در منشور سازمان ملل به طور خاص ذکر نشده و تأکید چندانی بر آن نگاشته است، و این در حالی است که قوانین عدم تبعیض، بخش عمده‌ای از آن را تشکیل می‌دهد به گونه‌ای که تحقق حقوق بشر بر اساس اصل عدم تبعیض، یکی از اصول اساسی سازمان ملل است. (۸) به هر حال، بین رویکرد حقوقی حمایت از اقلیت‌ها و اصل عدم تبعیض، تفاوت آشکاری وجود دارد. «رفع تبعیض» عبارت است از جلوگیری از هر اقدامی که مانع از برخورد یکسان با افراد و گروه‌هایی از مردم می‌گردد که خواستار تساوی و برابری هستند، در صورتی که «حمایت از اقلیت‌ها»، حمایت از گروه‌های غیر حاکمی است که در عین آنکه خواستار تساوی با اکثریت هستند، خواستار رفتار و برخورد متفاوتی در برخی موارد هستند، تا بدان وسیله، خصوصیات اصلی خویش را که آن‌ها را از اکثریت جمعیت متمایز می‌سازد، حفظ نمایند. به این ترتیب، هدف از رفع تبعیض، جلوگیری از رفتاری است که سبب سلب حق تساوی، یا محدودیت آن، می‌شود، در صورتی که حمایت از اقلیت‌ها، ملهم از اصل حق تساوی افراد است و اقدامات ایجابی را طلب می‌کند. نکته اساسی این تفاوت مفهومی، آنگاه رخ می‌نماید که اقلیت دینی در کشوری به سر می‌برد که دولت آن، دولتی دینی است و دینی که متفاوت با دین اقلیت است، مبنای رفتار آن باشد. طبیعی است، در آن بخشی از دین که در قلمرو مشترک ادیان است، اقلیت هم‌چون اکثریت، خواهان برابری باشد، و در آن بخش که دولت بر اساس خصوصیت دین اکثریت رفتار می‌کند، اقلیت می‌تواند خواهان عدم برابری خود با اکثریت گردد. از این رو، دولت دینی نمی‌تواند با تمسک به اصل عدم تبعیض، قانون دینی مورد پذیرش اکثریت را درباره اقلیت جاری سازد؛ چنانکه اقلیت می‌تواند در برابر اکثریت، خواهان حمایت دولت از خود گردد.

به طور کلی دو فرق اساسی در رویکرد رفع تبعیض و حمایت از اقلیت‌ها وجود دارد:

۱. مسأله رفع تبعیض، ناظر به فرد است، نه گروه، ولی در حمایت اقلیت‌ها، گروه، مورد نظر است.
۲. در حمایت از اقلیت‌ها، اقلیت، خواهان عدم تساوی خود با دیگران است در آنچه که مربوط به حفظ هویت اوست، از این رو، خواهان نوعی تبعیض معنادار است، حال آن که رفع تبعیض، ناظر است به این که فردی می‌خواهد در شمول قوانین، مانند دیگران باشد. بنابراین، حمایت از اقلیت‌ها، اقدامات ایجابی - وجود استثنا - را می‌طلبد، ولی در عملی ساختن رفع تبعیض، اقدامات سلبی - نفی استثنا - کافی است.

#### ۴. نگاه‌ها در نابرابری بر اساس دین

انسان‌ها در برابر خداوند به عنوان مبدأ، یکسان و برابر بوده و هیچ یک بر دیگری برتری ندارند. وجود برخی برتری‌های تکوینی، به معنای تقرب به حقیقت نیست، ولی انسان‌ها در برابر خداوند، به عنوان منتهی و مقصد می‌توانند متفاوت باشند؛ انسان‌ها در برابر مبدأ، هیچ یک استحقاق



که مذهب یا عقیده خود شخص نمی‌باشد.

ب - اجبار به افشای مذهب و یا عقیده شخصی، بدون رضایت وی.  
ج - اجبار به گذراندن دوره‌های آموزشی مذهبی که مذهب خود شخص نیست.

د - اجبار به پرداختن مالیات، و یا مشارکت در صندوقی که برای اهداف مذهبی استفاده می‌شود و مذهب خود شخص نمی‌باشد (۶)

#### ۳. تبعیض و تفاوت آن با بحث اقلیت‌ها

اقلیت‌ها در کامل‌ترین تعریف خود که توسط «کلپوترتی» ارائه شده است، چنین معرفی شده است: «اقلیت»، عبارت است از گروهی که در حاکمیت مشارکت نداشته و از نظر تعداد کمتر از بقیه جمعیت کشور باشد، و اعضای آن، در عین حالی که تبعه آن کشور هستند، ویژگی‌های

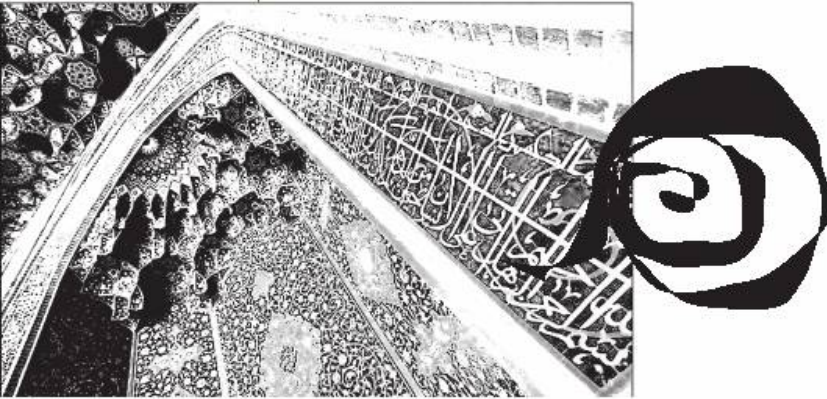
انجام دهیم؟

آیا به انعطاف کامل درآمده و هویت خاص حقوقی خود را از دست بدهیم، یا آن که تا جایی که ممکن است، انعطاف نشان دهیم، تا چنان که به مصالح اهمی که در این بین هست دست یافته، بی آنکه به نقی هویت خاص حقوقی خود پرداخته باشیم؟ یا این که بدون هیچ انعطاف و گذشتی، به مقاومت کامل درآییم؟ در طی بحث، دیدگاه انعطاف نسبی، مورد نظر قرار گرفته و کوشیده می‌شود، امکان انعطاف در نابرابری‌ها که وجود دارد، بررسی شود.

## فصل دوم: موارد تبعیض بر اساس دین در فقه اسلامی در قرائت شیعی و تبیین فلسفه فقهی آن

### ۱. حق زناشویی

در بخشی از ماده شانزده اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده که: «هر زن و مرد بالئی حق دارد بدون هیچ گونه محدودیت از نظر نژاد، ملت،



تابعیت، یا مذهب با همدیگر زناشویی کنند و تشکیل خانواده دهند» (۱۰). در فقه اسلامی به روایت شیعه، درباره این حق بین مسلمانان و غیر مسلمانان تبعیض وجود داشته، به گونه‌ای که مسلمانان از حق زناشویی بیشتری برخوردارند. با استغنا شدن معتقدان به غیر ادیان الهی از محدوده بررسی این حق، مسأله در دو فرض طرح می‌شود، تا دامنه این نابرابری به تفصیل روشن گردد:

۱. حق زناشویی مرد مسلمان: در ازدواج مرد مسلمان با زنان اهل کتاب، اگر به صورت ازدواج موقت باشد، منع و محدودیتی وجود ندارد، ولی اگر این ازدواج به صورت ازدواج دائم باشد، آرای فقیهان مختلف است، و منع چنین ازدواجی از طرفداران بیش‌تری برخوردار است. (۱۱)
۲. حق زناشویی زن مسلمان: با شرط دانستن همتایی شوی با همسرش در مسلماتی، زن مسلمان از حق زناشویی با غیر مسلمانان برخوردار نیست. (۱۲)

فلسفه این محدودیت، آسیب دینی است که زن از چنین ازدواجی متحمل می‌شود؛ (۱۳) چنان که دیده می‌شود: دین در تحدید حق زناشویی مؤثر شده و نابرابری را در جهت منافع خود به وجود آورده است. در تبیین این نابرابری، نکاتی وجود دارد که به این تبعیض، صورتی عقلانی و قابل

بیش‌تری نداشته و هم استحقاق‌اند. از این رو، آنچه خداوند به عنوان مبدأ، به انسان داده، نمی‌تواند مبنای فضیلت و برتری او بشود. اما نسبت به خداوند به عنوان مقصد و منتها، یا تفاوتی که انسان‌ها در تلاش در تقرب به حقیقت دارا هستند، چنین نبوده و انسان‌هایی که دارای تقرب بیش‌ترند، از آن رو که متقرب به حقیقت‌اند، نزد خداوند دارای برتری هستند. جز این که ممکن است گفته شود که ظهور این برتری تنها در آخرت است و بازتابی در دنیا ندارد یا آن که گفته شود اصل و قاعده، در ظهور این برتری، ظهور اخروی است، نه دنیوی. با این فرض که نگاه دولت به خداوند، تنها به عنوان مبدأ باشد، انسان هیچ‌گاه از وضعیت نخست خود که همان تساوی نسبت به مبدأ است، خارج نمی‌شود. خداوند انسان را آفریده و امر او را به خودش واگذاشته است؛ چنان که هر چه او با خود کند، در دوری و نزدیکی‌اش از حقیقت، اثری نخواهد گذاشت، به عبارتی خوب و بد انسان، تأثیری در سرنوشت نهایی او ندارد؛ سرنوشت او، سرنوشتی جبری است که انسان نمی‌تواند با رفتارهایش، تغییری در آن وجود آورد. ممکن است چنین فرض شود که نگاه به خداوند، به عنوان مقصد هم باشد، لکن همراه با آن این مبنا نیز پذیرفته شده که ظهور برتری، تنها در آخرت است نه در دنیا. بر اساس این دو نگاه به دین، تبعیض بر اساس آن، در هیچ موردی پذیرفتنی نیست.

در مقابل این دو دیدگاهی که می‌توانند مبنای دولت سکولار باشد، دو دیدگاه وجود دارد که می‌توانند مبنای دولت دینی قرار گیرند. در این دو دیدگاه، خداوند هم به عنوان مبدأ و هم به عنوان مقصد، در نظر گرفته می‌شود؛ با این تفاوت که در یک دیدگاه، برتری و فضیلت اخروی که نتیجه تقرب بیش‌تر به حقیقت است، باید هم در دنیا و هم در آخرت نمودار شود، و در دیدگاه دیگر، قاعده در عدم ظهور این برتری است، و فقط در برخی از موارد خواست الهی چنین است که این نابرابری آشکار شده، تا زمینه گرایش به دین برتر فراهم آید. وجود این استغنا، از آنجا ضرورت می‌یابد که خداوند متعال از یک سو نمی‌خواسته انسان‌ها به جبر و زور و اکراه در دین برتر درآیند، و از سوی هم می‌خواسته: دین برتر، به حاکمیت دست یابد و چون این دست‌یابی، مستلزم آن بود که اکثریت به این دین بگریند، از این رو لازم بود که خداوند متعال راه متوسطی را در پیش گیرد و با ایجاد نوعی نابرابری محدود و دادن شرافت بیشتر به مسلمانان، زمینه‌هایی را برای تغییر دین در غیر مسلمانان به وجود آورد. با استغنائی شدن موارد نابرابری، اصل در همه جا برابری است، مگر آن که دلیلی معتبر بر نابرابری ارائه شود.

به هر حال، آنچه مبنای حقوقی حقوق بشر قرار گرفته، مبنای خاصی است و ممکن است ما آن را نپذیریم، ولی به هر صورت واقعیت عام حقوقی که در حقوق بشر خود را نشان داده، یا به عنوان عرفی عام که مستند حقوق بین‌المللی است، یا به این عنوان که اکثر کشورها آن را منبع حقوقی خود قرار داده و در قوانین اساسی‌شان بدان ملتزم شده‌اند، جایگاه ویژه‌ای یافته است؛ چنان که بدون نظر داشت آن نمی‌توان به نظام حقوقی معتبر و قابل دفاعی دست یافت. از این رو، با این پرسش رو به رو می‌شویم که در برابر این واقعیت غیرقابل انکار حقوقی، چه می‌توانیم



توجیه داده است:

۱. نگاه حقوقی موجود در ماده شانزده ناظر به مصلحت فردی بوده، چنان که فرد به عنوان واقعیتی جدا از افراد دیگر، مورد نظر قرار گرفته است. بر اساس این مصلحت، آزادی غیر مشروط فرد، حق زناشویی نامحدودی را برای او به وجود می‌آورد. حال آن‌که اگر این نگاه، واقعی‌تر شود و فرد به عنوان واقعیت، در ضمن گروه هم در نظر گرفته شود، آزادی فرد با مصلحت گروهی که فرد خود را در ضمن آن تعریف نموده است نیز بستگی خواهد یافت و در نتیجه ممکن است مصلحت گروهی، حق زناشویی فرد را محدود سازد؛ به ویژه در زمانی که این مصلحت در معرض آسیب بیشتری قرار دارد. از یک سو ممکن است مصلحت آزادی دینی که از اهمیت بیشتری نسبت به مصلحت آزادی زناشویی برخوردار است، با نامحدودسازی این حق، نادیده گرفته شود.

۲. همان‌گونه که فرد دارای حق حفظ هویت خویش است، ادیان نیز از چنین حقی برخوردارند، از این رو ادیان برای حفظ هویت خود می‌توانند نسبت به پیروان‌شان برنامه‌هایی را به اجرا درآورند. تحدید حق زناشویی، به ویژه با زنان مسلمان که احتمال آسیب هویت دینی درباره آنان، بیشتر است، از جمله این برنامه‌هاست.

۳. اعتراف اسلام به حقانیت ادیان الهی دیگر، زمینه تشکیل خانواده مختلط دینی را به وجود آورده است. با توجه به این که عرف خانواده به سرپرستی مرد از شیوع بیشتری برخوردار است، تشکیل خانواده مختلط دینی، با سرپرستی مرد مسلمان که به حقانیت دین همسرش باورمند و متعهد به رعایت آن است، امکان‌پذیر است، ولی اگر سرپرست خانواده مرد غیر مسلمان باشد، با توجه به این که او به حقانیت دین همسرش اعتقاد ندارد، و در نتیجه، برای خود تعهدی به رعایت آن هم نمی‌بیند، این احتمال تقویت می‌شود که در آینده، زن مسلمان با چنین ازدواجی از سوی مرد در جهت تغییر دین خود تحت فشار قرار گیرد، و آزادی مذهبی‌اش مخدوش شود.

ممکن است گفته شود: کاهش تعصبات دینی زمینه بیشتری را برای تشکیل خانواده‌های مختلط دینی فراهم آورده است به گونه‌ای که اگر زن مسلمان با مرد غیر مسلمان ازدواج کند، با تحمیلی در راستای تغییر دینش رو به رو نخواهد شد، و چه بسا، در فضای کنونی که اقتدار قانونی دولت‌ها افزونی یافته است، دولت بتواند در حمایت از او برآید و مانع از این تحمیل شود؛ چنان‌که برخورداری زنان از استقلال بیشتری، قدرت دفاع آنان را از باورهای‌شان افزایش داده و زمینه چنان تحمیل‌هایی را از مردان بازستانده است.

البته اگر مصلحت در تحدید حق زناشویی، عدم تضعیف ایمان دینی زنان مسلمان باشد، نه نبود و یا کم اثر شدن تعصبات دینی، و نه استقلال و قدرت بیشتر زنان، این مانع را برطرف نخواهند ساخت؛ چرا که بستگی محکم و عمیق‌تر عاطفی زنان به خانواده، دین و ایمان آنان را در معرض تاثیر منفی بیشتری قرار داده است. بنابراین، ازدواج مختلط در راستای منافع دینی و معنوی او نیست.

## ۲. حق برابری در مقابل قانون

در ماده هفتم اعلامیه جهانی حقوق بشر چنین آمده است:

«همه در برابر قانون مساوی هستند و حق دارند بدون تبعیض و باالسیوه از حمایت قانون برخوردار شوند...» (۱۴)

ماده هفت اعلامیه، به نبود تبعیض در اجرای قانون به طور عام یعنی اساساً به قوانین ملی کشورها مربوط می‌شود. این ماده، همه دولت‌ها را متعهد می‌سازد که مراقب باشند در نظام‌های حقوقی‌شان هیچ گونه تمایزی بر اساس یکی از معیارهای مندرج در ماده، راه نیابد. (۱۵) یکی از این معیارها دین است. اما چنان‌که خواهد آمد، در روایت فقهی شیعه از اسلام، این ماده اعلامیه، حداقل در پنج مورد مهم: حق ارث، حق گواهی، حق دیه (غرامت جانی)، حق قصاص و حق کیفر، نقض شده است. در بررسی که خواهد آمد، ابتدا تفصیل این نقض‌ها و سپس فلسفه این نقض‌ها بیان خواهد شد.

### ۲.۱. حق ارث

در نظام حقوقی اسلام به روایت شیعه، در شمول این حق برای مسلمانان و غیرمسلمانان در دو زمینه، نابرابری وجود دارد: (البتّه، فقیه نواندیش - آیت الله صناعی - شمول «غیر مسلمان» برای کلیه غیر مسلمانان را روا ندانسته و این واژه یعنی واژه کفر را مختص به غیر مسلمانان مقصر دانسته و شامل غیر مسلمانان قاصری که از روی جهالت و ناتوانی بر جستجو، از حقیقت دور مانده‌اند، نمی‌داند. (۱۶) این رأی باعث می‌شود که از شمول و گسترش این تبعیض، به شدت کاسته شود.)

زمینه اول: مسلمان نسبت به غیر مسلمان، حق ارث دارد، ولی غیرمسلمان فاقد چنین حقی نسبت به مسلمان خویشاوند خود است. زمینه دوم: مسلمان وارث، از ارث بردن ورثه غیرمسلمان مانع می‌شود، هر چند که به لحاظ رتبه ارث، مسلمان در رتبه پایین‌تری قرار داشته باشد.

چنان‌که از کتاب فقهی جواهر الکلام برمی‌آید: اجماع فقهی درباره این دو حکم وجود دارد. (۱۷)

در تبیین این نابرابری و عقلائیّت موجود در آن، به بررسی دو نگاه می‌پردازیم.

نگاه اول: نسبت دو دین، در سه حالت تصور می‌شود:

۱. تساوی دو دین: هر دو دین حقیقت واحدی را به دو زبان مختلف روایت می‌کنند.

۲. برتری یکی از آنها: هر دو دین از یک حقیقت روایت می‌کنند، ولی یکی از آنها، روایت راست‌تر و درست‌تری از آن حقیقت ارائه می‌دهد.

۳. تباین دو دین: هر یک از دین‌ها روایتی از حقایق متمایزند. بر اساس تصویر نخست، اختلاف در دین نمی‌تواند منشأ اختلاف

حقوقی گردد؛ در تصویر دوم، امکان نابرابری وجود خواهد داشت، و بنابر تصویر سوم، برابری حقوقی معنادار نخواهد بود. از دیگر پیش‌فرض‌های اساسی بحث آن است که دین مانند علم، بلکه به عنوان نحوه‌ای از علم، فضیلتی اکتسابی است؛ و پیش‌فرض دیگر آن است که هویت انسانی، هویتی ایستا نیست و اکتساب فضایل، انسان را دچار تغییر هویتی می‌کند. اگر دین به چگونگی درک حقیقت و شیوه تعامل با آن معنا شود، بالطبع

برخاسته و فسق و ظلم از روی جهالت را به معنای فقدان عدالت معتبر در شاهد ندانسته است. (۲۲) به هر حال رأی نخست، رأی مشهوری در بین فقهای شیعه است. البته اعتبار شهادت برخی از غیرمسلمانان در وصیت مسلمان یک حالت استثنایی و ویژه، و به گفته برخی مربوط به حالت اضطراری است. (۲۳) مطلب دیگر درباره گواهی، اعتبار گواهی مسلمان درباره غیرمسلمان است، بی آن که گواهی غیرمسلمان درباره مسلمان پذیرفته شود، و گاه فراتر از این، گواهی غیرمسلمانان درباره هم‌کیشان نیز پذیرفته نشده است، البته به شرط آن که رسیدگی به دعوی مزبور، در دادگاه اسلامی باشد (۲۴) نافذ بودن گواهی غیرمسلمانان در وصیت دارای دو تعبیر است: اگر مورد وصیت در میان موارد دیگر گواهی به گونه‌ای است که اتقان در گواهی درباره آن، باید در آن در بیشترین حد خود باشد، اثبات این نفوذ می‌تواند به معنای اعتبار آن در سایر موارد باشد؛ چنانکه اگر چنین نباشد و استثنایی بودن وصیت ناشی از اولویت آن نباشد بلکه نمونه‌ای عام از شرایط اضطراری باشد، حکم به نفوذ آن در سایر موارد



صحیح نخواهد بود. نکته‌ای که نباید مغفول بماند، آن است که آنچه در این جا مورد نظر است: اعتبار گواهی به طور مستقل و جدا از اعتبار علم است؛ چنان که اگر شهادت گواهان برای قاضی قطع‌آور هم نباشد، این شهادت می‌تواند مبنای حکم قضایی گردد. بنابراین، اگر فرض شود گواهی یک فرد، سبب قطع می‌گردد، آن گواهی از این جهت، معتبر و قابل اعتناست هر چند که فاقد شروط معتبر در گواه باشد. همچنین شیوع گواهی کتبی در عصر حاضر به گونه‌ای است که تا حدود زیادی استناد محاکم به گواهی کتبی جای استناد آن‌ها را به گواهی شفاهی گرفته است، از همین رو، اثر نابرابری در حق گواهی، بسیار محدود گشته است. به هر حال، نکاتی در تبیین نابرابری دینی در حق گواهی وجود دارد که بدان توجیهی عقلانی می‌دهد:

نکته اول: ممکن است عدم اعتبار گواهی مخالفان برای حفظ دین باشد؛ چرا که پذیرش گواهی مخالفان و اعتبار عام آن زمینه‌های عدم اعتبار دین را به استناد گواهی مخالفان فراهم می‌آورد. بنابراین، مسأله گواهی می‌تواند از موارد کلاماً استثنایی باشد که هر دین می‌کوشد درباره آن سیاست خاصی را دنبال کند.

نکته دوم: عدم وجود دشمنی گواه، یکی از نکات مهم در اعتبار

انسان‌هایی که دین‌های مختلفی دارند، برابر نخواهند بود، هر چند در اصل انسان بودن با هم برابرند. از این رو درباره حقوقی که ناشی از اصل انسان بودن است، برابری وجود خواهد داشت، اما درباره حقوقی که فضیلت انسان‌ها نسبت به هم مورد نظر است، نابرابری وجود خواهد داشت. حق ارث در دیدگاه اسلامی، از حقوق قسم دوم است. تلاش حقوقی در این دیدگاه، تبیین این حق بر اساس تقرب پیش‌تر و نفع برتر نسبت به ارث گذار است. (۱۸)

چون در این دیدگاه، مسلمانی با خاستگاه ذات هر انسان هم‌خوانی و قرب پیش‌تری دارد، مسلمان بودن وارث، حق پیش‌تر و برتری را برای او به ارمغان خواهد آورد.

نگاه دوم: نابرابری در حق ارث، می‌تواند به عنوان یک نشانه مورد توجه قرار گیرد. این نشانه علامتی است از خبری که در آینده رخ خواهد داد و آن برتری و استقرار اسلام به عنوان مبنای زندگی بشر است. بر اساس چنین نگاهی می‌شود گفت: «انسان برتر»، مفهوم معناداری نیست. حقیقت، یک وجه دارد و باقی، همگی فاقد واقعیت و ارزش‌اند. از این نظر، همه انسان‌ها برابرند و نابرابری در ارث، تنها یک گزاره خبری، در بیان یک نشانه است. چون در این نگاه، حقیقت، هیچ گونه ملاحظه‌ای نسبت به خود واقعیت انسان ندارد تا چه رسد به بیان برتری این واقعیت نسبت به دیگری، و این ملاحظه، ملاحظه‌ای فاقد صحت و ارزش است؛ چنانچه مورد توجه قرار گرفتن شیء مادی به عنوان یک مطلوب هم اساساً توجهی نادرست و غیر وفادارانه به حقیقت یگانه است. (۱۹)

با چنین تحلیلی، این نابرابری، تنها ظاهری نابرابرانه دارد؛ چرا که بر مبنای تبعیض تکیه نرده است، و برداشت مفهوم تبعیض، در راستای این فرض بوده که تقنین این قانون، در جهت بیان برتری یک واقعیت انسانی بر واقعیت انسانی دیگر بوده است. برای همین، پذیرش آن از سوی کسانی که به انسان به عنوان واقعیتی یک‌گونه، می‌نگرند، ناممکن و دشوار جلوه می‌کند. با آنچه گفته شد، این پرسش مطرح می‌شود: آیا در یک جهان برابر، ادیان می‌توانند چنین نشانه‌هایی را با خود داشته باشند؟ آیا محو چنین نشانه‌هایی، محو صورت‌های مختلف دین نخواهد بود؟

از این رو، برای رسیدن به تفاهم حقوقی بهتر و ژرف‌تر، لازم است چنین مباحثی مورد نظر و تأمل بیشتر قرار گرفته و برابری شامل‌تر و کامل‌تری، مبنای وفاق جمعی قرار گیرد؛ چرا که حقوق بشر هم تجربه‌ای بشری بوده و مانند بشر در مسیر کمال و استواری بیشتری حرکت می‌کند.

## ۲.۲. حق گواهی

در فقه اسلامی به روایت شیعه، ایمان گواه در اعتبار گواهی‌اش شرط است. ایمان، به معنای اعتقاد به شیعه دوازده امامی است، از این رو گواهی مسلمانان غیر شیعه و افراد غیرمسلمان فاقد اعتبار قضایی است. (۲۰) در توجیه این شرط گفته شده که عدم ایمان، به فسق و ظلم شاهد باز می‌گردد؛ (۲۱) و در واقع، مرجع و بازگشت این شرط به اعتبار عدالت است. از سویی دیگر، اصل عدم اعتبار گواهی است و مورد یقین در اعتبار گواهی، گواهی مؤمن است. فقیه برجسته‌ای چون شهید ثانی به مخالفت

گواهی است. اسلام، مسلمانان را از دشمنی با غیر مسلمانان باز داشته؛ آنها موظفند با دیگران در چارچوب عدالت و احسان رفتار کنند، ولی چنین امری درباره غیر مسلمانان صادق نیست. بر این اساس، گواهی فارغ از دشمنی درباره آنها متصور نیست، به ویژه در عصر آغازین ظهور اسلام به عنوان یک رقیب، این دشمنی به صورت برجسته وجود داشته است. بنابراین، اگر چنین فرض شود که دوستی، جایگزین دشمنی گردیده باشد، از این جهت بر گواهی آنان خدشه‌ای نخواهد بود.

### ۲.۳. حق قصاص

در آسیب‌های بدنی، چه به صورت جزئی، و چه به صورت کلی که منجر به گشته شدن فرد آسیب دیده می‌شود، اگر از روی عمد باشد، فرد آسیب دیده، یا فردی که جانشین قانونی اوست، حق آسیب برابر یا همان حق قصاص را خواهد داشت. در فقه اسلامی، این حق تنها به فرد مسلمان اختصاص دارد، و فرد غیر مسلمان، تنها حق دریافت غرامت دارد. (۲۵) البته، این حکم از نگاه فردی به مسأله است، و چون آسیب‌رسانی به غیر مسلمانی که در حمایت دولت اسلامی اند، تجاوز به حریم دولت است، دولت می‌تواند به عنوان کیفر، پیشنهاد اعدام قاتل را بدهد؛ (۲۶) چنانکه اگر قتل غیرمسلمانان، توسط مسلمان قاتل، عنوان نسل‌کشی پیدا کند، مستحق اعدام خواهد بود. (۲۷) در بیان حدّ محارب، کسی که برای ترساندن مردم، سلاح را آشکار و یا تنها با خود حمل می‌کند، عنوان مردم، شامل غیر مسلمانی که در حمایت دولت‌اند شده است؛ این در حالی است که یکی از کیفرهای محارب، قتل است. (۲۸)

البته آنچه گفته شد، بر مبنای قول مشهور بوده است، لذا فقیه نواندیش - آیت الله صناعی - درباره حق قصاص کافر نظریه دیگری مطرح می‌کند: «حاصل سخن اینکه: در مسأله قصاص، نه برابری در جنسیت (زن و مرد) لازم است، نه برابری در دیانت (مسلمان بودن)، بلکه آیات قرآنی اقتضا دارد که جان انسانی، محترم است و هر کس عمداً اقدام به قتل دیگری کند، خانواده مقتول می‌تواند قاتل را قصاص کنند، بدون آنکه لازم باشد؛ مالی را به عنوان مابه‌التفاوت دیه پرداخت کنند. روایتهایی که در این مسأله وارد شده، از آن جهت که با قرآن مخالفت دارند، و دارای ایرادهای فقه‌الحدیعی اند، نمی‌توانند مرجع فتوا و رأی فقهی قرار گیرند.» (۲۹)

به هر حال در تبیین نابرابری در حق قصاص، توجهات متعددی وجود دارد:

۱. حق قصاص - بر اساس فقه اسلامی - از زمره حقوقی است که یک مسلمان نسبت به شخص دیگر می‌یابد. دولت اسلامی درباره ایجاد چنین حقی، نه از نظر اثباتی و نه از نظر سلبی، نمی‌تواند دخالتی داشته باشد و به عبارتی از حقوق دولت به شمار نمی‌رود. در واقع، این مورد حقوقی از جمله مواردی است که حق فرد بر حق دولت تقدم یافته است. زیرا این افراد هستند که منشأ این حق هستند. آنها با پذیرش اسلام که چنین رابطه‌ای در آن وجود دارد، این حق را پدید آورده‌اند، و این چنین نیست که دولت در جهت حفظ افراد تحت قلمرواش آن را پدید آورده باشد. از آن جهت که در آن، آسیب به فرد تعلق یافته است نه به دولت،

یا آنکه آسیب در ابتدا به فرد وارد آمده و سپس به دولت، می‌شود چنین گفت که: این حق، ناشی از تعهد و قراری است که مسلمانان با پذیرش اسلام به آن پایبند شده‌اند، و عدم شمول آن برای غیر مسلمان، نه به واسطه خواست دولت، بلکه به واسطه عدم شمول این قرار نسبت به آنها است. البته در صورت تعهد دولت به حفظ و حمایت غیر مسلمانی و تعیین مجازات‌هایی درباره تعرض به آنان، مسلمانان موظف به رعایت این تعهد خواهند بود، و در صورت مخالفت با آن، مجازات تعیین شده درباره آنان اعمال می‌گردد. بنابراین، نابرابری در حق قصاص، ناشی از خواست افراد است، نه خواست دولت. پس اعلامیه حقوق بشر، شامل آن نخواهد شد؛ چرا که اعلامیه، ناظر به قوانین و تعهداتی است که اراده دولت آن را به وجود آورده است.

۲. نابرابری در حق قصاص ممکن است از آن رو باشد که دین دیگر چنین حقی را برای پیروان خود لازم نشمرده است، برای همین آن پیرو، حق مطالبه آن را نخواهد داشت؛ چنانکه الزام مسلمان هم به عدم مطالبه چنین حقی منطقی نیست، و به طور کلی، در مواردی که دو دین درباره ثبوت حقی اختلاف دارند، چند راه حل وجود دارد:

الف. عدم ثبوت آن حق در طرف معترف به عدم ثبوت، و ثبوت آن حق در طرف معترف به ثبوت.

ب. ثبوت آن حق در طرفین با حاکم بودن طرف ثبوت.

ج. عدم ثبوت آن در طرفین با حاکمیت طرف عدم ثبوت.

د. تصالح بر امر متوسط بین ثبوت کامل و عدم ثبوت کامل.

مستند راه حل اول، قاعده اقرار است که می‌گوید: اعتراف هر کس بر ضرر خودش نافذ است. مستند راه حل‌های دوم و سوم هم ممکن است آن باشد که حق انفاذ مربوط به طرف حاکم است، و مستند راه حل چهارم، آن است که قلمرو حاکمیت دو طرف، جدا و مستقل بوده و حق انفاذ در هیچ یک از طرفین وجود ندارد.

۳. مسلمانان در گذشته، در اوان شکل‌گیری هویت دینی خود بوده، از این نظر، نسبت به غیر مسلمانان چه از نظر مالی و چه از نظر جمعیتی در وضعیت مناسبی به سر نمی‌بردند. از این رو مصلحت ایجاب می‌کرد نگاه مسلمانان به حق حیات غیر مسلمانی، نگاه نابرابری باشد تا از ناحیه نابرابری کلی که وجود دارد مسلمانان دچار آسیب نشوند. نتیجه چنین نگاهی به مسأله آن است که اگر تکافؤ کلی حاصل شد این نابرابری هم از بین برود.

۴. ممکن است گفته شود: در گذشته مسلمانان در قلمروهای ادیان دیگر به خاطر به رسمیت شناخته نشدن اسلام از حق حیات برخوردار نبودند. در برابر چنین رویکردی، سیاست متقابل ایجاب می‌کرد که غیر مسلمانان هم در قلمرو دین اسلام، فاقد حق حیات گردند؛ ولی چنین نشد و راه میانه‌ای در پیش گرفته شد و غیر مسلمانی از حق حیات برابر محروم شدند. بر اساس چنین نگاهی برابری در حق حیات در اساس و به عنوان حکم اولیه، می‌توانست وجود داشته باشد، ولی روی‌گردانی از آن، از جهت حاکم بودن اصل سیاست متقابل در ارتباط با غیر مسلمانی بوده است.

مقدار آن از اختیارات دولت است که بر اساس مصالح، مشخص می‌شود. ممکن است عدم ذکر نرخ دیه در قرآن، مستند به چنین فرضیه‌ای باشد چرا که قرآن، هویتی فرازمانی و مکانی دارد.

۳. در گذشته، زیست غیر مسلمانان در قلمرو دولت اسلامی به صورت اتباع یک کشور که بعداً متداول شد نبوده است. در آن عصر، علاوه بر سرزمین یا به جای آن، دین هم در تابعیت مؤثر بوده است. از این رو غیر مسلمانان، فاقد حق زیست در این قلمرو بوده‌اند، مگر آنکه تحت قراردادهایی مانند هدنه یا ذمه قرار می‌گرفتند. ممکن است نابرابری

۵. دولت اسلامی حق ندارد، زمینه سلطه غیر مسلمانان بر مسلمان را فراهم آورد، از این رو ایجاد حق قصاص برای غیر مسلمانی که زمینه چنین سلطه‌ای را پدید می‌آورد، غیر مشروع خواهد بود. البته ممکن است قایل به تفصیل شد و دولت بتواند برای حفظ جان اتباع خود در سرزمین‌های غیر مسلمانان این حق را به صورت برابر برای غیر مسلمان در نظر گیرد.

#### ۴.۲. حق دیه

دیه، غرامتی است که در ازای آسیب جانی - اعم از قتل و غیر آن - و مالی باید از سوی فرد آسیب‌زننده به فرد آسیب‌دیده، یا وارث قانونی او پرداخت شود. در آسیب مالی، مسلمان و غیر مسلمان بودن فرد آسیب‌دیده، تفاوتی در مسأله ایجاد نمی‌کند و برابری کامل وجود دارد، ولی در آسیب جانی، غرامت مسلمان و غیر مسلمان نابرابر است؛ چنان که دیه مسلمان در صورت قتل بالغ، به ده هزار درهم، یا معادل آن از کالاهای دیگر است، حال آن که دیه غیر مسلمان - آن هم به شرط شمول عقد ذمه برای او که نوعی حمایت مشروط دولت اسلامی در برابر پرداخت مالیاتی ویژه به نام جزیه است - هشتصد درهم است. (۳۰)

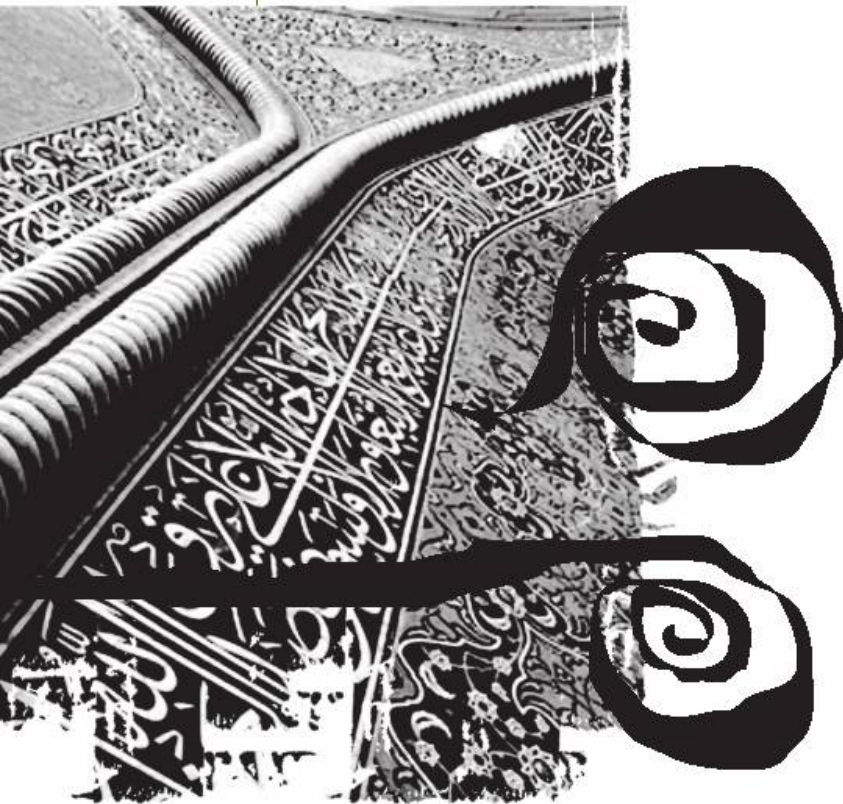
درباره ایجاد نقض یا جرح بدنی، به همین نسبت نابرابری وجود داشته و غرامت غیرمسلمان دچار کاهش می‌گردد. (۳۱) البته آیت الله صناعی، برخلاف نظر مشهور فقها، به استناد موافقت با قرآن کریم و تقدم صحیح زراره، (۳۲) حکم به برابری دیه مسلمان و غیر مسلمان داده است.

در قتل از روی خطا، بین مسلمان و غیر مسلمان نابرابری دیگری هم وجود دارد. پرداخت غرامت در چنین قتلی، در صورتی که قاتل مسلمان باشد، بر عهده عاقله(\*) است، و در صورتی که قاتل مسلمان نباشد بر عهده خودش بوده، و در صورت ناتوانی از پرداخت بر عهده دولت خواهد بود. (۳۳)

#### توجهاتی درباره تبیین این نابرابری وجود دارد:

۱. ممکن است گفته شود: منشأ نابرابری در دیه، نابرابری در حق قصاص است؛ چرا که هدف از پرداخت آن، گذشت دارنده حق قصاص از حق خود است و تعیین مقداری برای آن، تعیین حد نهایی این توافق است. از این رو حق غرامت، حقی مستقل نبوده و نابرابری حاصل از آن، همان نابرابری در حق قصاص است. بر این اساس، نابرابری در حق قصاص و حق دیه در یک جا بحث می‌شود، و اگر هم حق دیه را حق مستقلی دانستیم، بحث از نابرابری موجود در آن بحثی مستقل خواهد بود. نتیجه رویکرد نخست، کافی بودن ادله و توجهات نابرابری در حق قصاص در نابرابری در حق دیه است، و نتیجه رویکرد دوم، لزوم رایة ادله و توجهات ویژه نسبت به نابرابری مزبور خواهد بود.

۲. می‌شود گفت که پرداخت غرامت بر اساس اهمیت فرد در ساختار دفاعی دولت بوده است. با توجه به اینکه از نظر مقررات اسلامی، زنان و اهل ذمه از جنگ معاف بودند، اهمیت آنان از نظر دولت اسلامی با مردان مسلمان برابر و یکسان نبوده است. این نظریه بر این فرضیه مبتنی است که حکم شرعی در دیه تنها تشریح اصل آن بوده است اما تعیین



در دیه، جزو امتیازاتی باشد که آن غیر مسلمانان برای به دست آوردن حق زیست یا ادامه آن و یا به دست آوردن حمایت گروهی نه فردی، به دولت اسلامی داده باشند. با دگرگونی‌ها که در اصل تابعیت غیر مسلمان به وجود آمده، آنها توانسته‌اند از حق تابعیت برخوردار شوند؛ از این رو تداوم این حکم با از دست دادن مستند گذشته خود، دچار مشکل است؛ چرا که دادن حق تابعیت، یکسانی در این حکم را می‌طلبد. بنابراین شاید بشود گفت: پذیرش این نابرابری بر اساس فقه مصلحت، توجیه لازم را ندارد. به عبارت دیگر، این حکم از زمره احکامی محسوب می‌شود که می‌باید بر اساس مصلحت، تغییر یابد. نمونه‌ای از این تغییر در روایات وجود دارد؛ چنانکه اگر غرامت نازلی که در فقدان حق قصاص تنها باز دارنده قتل غیر مسلمانان در قلمرو اسلامی بوده، نمی‌توانست مانع از گسترش قتل و نسل‌کشی آنان شود، دولت اسلامی می‌توانست با تعیین غرامت

مناسب‌تری از آنان حمایت کند. (۳۵)

هم‌چنین اختلافی که در بیان مقدار غرامت وجود دارد، می‌تواند گویای ثابت نبودن این حکم باشد؛ چنانکه گسترده بودن اختلاف در میان روایات و فتاوی در بیان مقدار این غرامت هم می‌تواند تأکیدی بر این ادعا باشد که غرامت یاد شده، اندازه‌ای شرعی نیست؛ همین‌طور می‌توان گفت: شهرت مقدار مزبور که بیانگر نوعی ثبات است، مستند به قراردادهایی بوده که از زمان پیامبر - تا عصر ائمه اطهار - اعتبار خود را حفظ کرده است.

دلیل دیگر بر این مدعا - ثابت نبودن حق غرامت غیر مسلمانان - برابری غیر مسلمانان با مسلمانان در غرامت‌های مالی است، هر چند که آن مال در نزد مسلمانان فاقد مالیت باشد. این برابری، شامل همه غیر مسلمانانی که در حالت جنگ با مسلمانان به سر نمی‌برده‌اند، می‌شده است. این برابری هم‌چنین می‌تواند گواهی باشد بر اینکه نابرابری در غرامت بدنی، قاعده نبوده است و جنبه استثنایی و موردی داشته است.

۴. مسلمانان در حال تأسیس هویت اجتماعی خود بودند، برای آن لازم بود نابرابری‌ها به وجود آید تا افراد نسبت به اکتساب آن ترغیب شوند. چنین امری در زمانی که هویت جدید با مخالفان بسیاری رو در رو است، ضرورت بیش‌تری خواهد یافت. ممکن است نابرابری در حق ارث، حق قصاص و حق دیه در تطابق با این سیاست تشریح شده باشند.

### ۲.۵. حق کبیر

حداقل در دو مورد مهم بین مسلمان و غیر مسلمان، برابری در حق کبیر رعایت نشده و نسبت به غیرمسلمان درباره یک جرم یکسان، مجازات تشدید شده است:

مورد اول در مجازات لواط است؛ چنانکه ذمی با مسلمانی، عمل مجرمانه لواط را انجام دهد، هر چند که ایقاب(##) - انجام نشود کشته خواهد شد؛ ولی اعمال این مجازات درباره مسلمانی که همین عمل مجرمانه را انجام داده، مشروط به ایقاب است. (۳۶)

مورد دوم، در مجازات عمل مجرمانه زناست؛ چنانکه ذمی با زن مسلمانی عمل زنا انجام دهد، مجازات او بدون هیچ استثنایی اعدام است؛ ولی درباره مسلمان، فقط در برخی موارد چنین بوده و در باقی موارد اعمال این مجازات مشروط به احسان(##) - است. (۳۷)

در فلسفه این نابرابری توجیهاتی وجود دارد که یا مورد مزبور را از موارد نابرابری خارج می‌کند یا آن که بدان مقبولیت عقلانی می‌دهد:

۱. این تشدید مجازات می‌تواند از آن رو باشد که اعمال انجام یافته علاوه بر عناوین اصلی خود، مشمول عنوان اضافی «هتک اسلام» شده است، بنابراین نابرابری در کبیر، منشأ در شدت جرم دارد. (۳۸)

۲. با توجه به این که در دوران تشریح این حکم، فضای جنگ بر روابط مسلمانان و غیر مسلمانان حاکم بود، حق حیات آن‌ها مشروط به رفتار صلح‌آمیز آنان با مسلمانان گشته بود؛ و با انجام رفتار مغایر، آنها از حالت صلح خارج می‌شدند و به حالت جنگی در می‌آمدند و ممکن بود «حق حیات» خود را از دست بدهند. بنابراین می‌توان گفت: تشدید مجازات درباره غیر مسلمان در موارد یاد شده به عنوان «مجازات زمان

جنگ» بوده است. از این جهت شاید بشود گفت: این مجازات نه عنوان حد که مجازاتی تغییر‌ناپذیر است را دارد، بلکه به عنوان حکمی حکومتی مطرح است که بر اساس شرایط زمانی و مکانی خاص تقنین شده است و با از بین رفتن آن شرایط، دچار تغییرات می‌گردد.

۳. ممکن است گفته شود: تشدید مجازات یاد شده، بر اساس توافق فی‌مابین بوده است. در صورتی که منظور از نفی تبعیض در اعلامیه جهانی حقوق بشر، نابرابری تحمیلی باشد، این توجیه، پذیرفتنی است؛ و اگر منظور از نفی نابرابری در آن، فقدان مشروعیت هر نوع نابرابری ولو به صورت انتخابی باشد این توجیه، مقبول نخواهد بود مگر آن که گفته شود: در گذشته، در دولت‌های اسلامی، تابعیت بر اساس دین بوده، چنانکه حق زیست مخالفان دینی در جوامع اسلامی، مستند به تابعیت نبوده بلکه آنها تنها بیگانگانی بودند که می‌توانستند بر اساس قرارداد و تحت شرایط خاص در جامعه اسلامی حق زیست بیابند. یکی از این شرایط، احترام این مخالفان به اسلام و مسلمانان بوده است. در جرایم مذکور، این احترام به شدت مورد نقض قرار گرفته است، بنابراین بر اساس توافق یاد شده مجازات تشدید گردیده است.

### ۳ و ۴ - حق مشارکت سیاسی و حق اشتغال

این دو حق از زمره حقوق اساسی بشر است که در بند اول و دوم ماده ۲۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر به صراحت یاد شده‌اند:

۱. هر کس حق دارد در اداره عمومی کشور خود، خواه مستقیماً و خواه با وساطت نمایندگانی که آزادانه انتخاب شده باشند، شرکت جوید.  
۲. هر کس حق دارد با تساوی شرایط، به مشاغل عمومی کشور خود نایل شود. (۳۹)

به موجب قاعده فقهی نفی سبیل - که هر گونه سلطه غیر مسلمان بر مسلمانان نفی شده است - به صورت نابرابرانه، حق مشارکت سیاسی و حق اشتغال درباره غیر مسلمانان محدوده شده است؛ چنان که غیرمسلمانان به هیچ وجه نمی‌توانند مناصب سیاسی به دست آورند. (۴۰) هم‌چنان که آنها نمی‌توانند وکالتی را که به سلطه بر مسلمان می‌انجامد، قبول کنند. اینکه وکالت از سوی مسلمان باشد و یا از سوی غیر مسلمان، در مسأله تفاوتی ایجاد نمی‌کند. (۴۱) چون مستند عمده این نابرابری، قاعده فقهی نفی سبیل است، بحقی کوتاه درباره این قاعده داشته و سپس به مسأله تغییر ساخت قدرت و تأثیر آن بر نابرابری در حق مشارکت سیاسی خواهیم پرداخت.

### قاعده فقهی نفی سبیل

این قاعده فقهی، قاعده‌ای اصلی و اساسی در مسأله نابرابری‌ها دینی در فقه است. قاعده فقهی نفی سبیل مانند قاعده لاضرر، بر ادله‌ای که بیانگر احکام اولیه‌اند، حاکمیت دارد. در اینجا دو مستند اصلی این قاعده و تحلیلی کوتاه و اجمالی از مفاد آن ارائه می‌گردد. دو مستند اصلی که برای این قاعده مطرح شده‌اند، عبارتند از:

۱. آیه ۱۴۱ سوره نساء(۴۲): ظاهر آیه، نفی برتری غیر مسلمان بر مسلمانان است. به طور یقین این نفی برتری بر حسب تکوین نیست. دو احتمال ممکن درباره آن، نفی برتری بر حسب استدلال و نفی برتری از

ضمنی در قرارداد همزیستی فیما بین است. به عبارت دیگر، رعایت این قانون تنها با توافق غیر مسلمانان لازم می‌گردد (۴۷) البته، با توجه به توسعه و رشد همزیستی انسان‌ها و بسیاری جوامع مختلف، الزام به چنین شروطی اکنون توجیه لازم را ندارد.

دوم، حق شفعه: این حق یکی از حقوقی است که اسلام درباره شریک‌ها به رسمیت شناخته، چنانکه اگر یکی از دو شریک بخواهد سهم خود را به فرد سومی بفروشد، شریک دیگر حق فسخ آن معامله را خواهد داشت. این حق درباره غیر مسلمان، دچار محدودیت شده، چنانکه اگر

جهت قانون‌گذاری شرعی است، (۴۳)

۲. حدیثی نبوی که در باب -میراث اهل الملل- در کتاب فقیه صدوق آمده است، (۴۴) معنای قسمت اصلی حدیث چنین است: «اسلام برتری می‌یابد و بر آن برتری پیدا نمی‌شود.» در تحلیل مفاد حدیث، گفته شده: حدیث مشتمل بر دو جمله ایجابی و سلبی است. مفاد جمله ایجابی برتری مسلمان است، و مفاد جمله سلبی، نفی برتری غیر مسلمان بر مسلمان است. (۴۵) کاربرد فعل مضارع در جمله ایجابی گویای آن است که برتری مسلمان بر غیر مسلمان، مسأله ثابت و همیشگی نیست، اما درباره اینکه این برتری، قاعده و عکس آن استثنایی است ساکت است. به عبارت دیگر، مفاد جمله تبیین‌کننده اصل برتری مسلمان بر غیر مسلمان نیست و تنها بیانگر برتری اجمالی مسلمان است. هم‌چنین آنچه در حدیث آمده برتری اسلام است، اگر این برتری به برتری مسلمان تفسیر شود به ظاهر، منظور برتری گروهی مسلمانان است، نه برتری فرد فرد آنان. در رهنمون آیه، تنها به نفی برتری غیر مسلمان بر مسلمان برمی‌خوریم؛ و سخنی از برتری مسلمان بر غیر مسلمان در بین نیست. به هر حال این دو مستند، هیچ یک بر لزوم برتری مسلمان بر غیر مسلمان دلالت ندارد، هر چند که حدیث نبوی از امکان این برتری سخن به میان آورده است، ولی این اندازه از دلالت، برای تأسیس قاعده برتری مسلمان بر غیر مسلمان در همه شؤون فردی و اجتماعی، کافی به نظر نمی‌رسد؛ چنانکه نبوی بودن حدیث نیز از استحکام این دلالت کاسته است. از همین روست که بازناب فقهی نبوی مزبور در فقه گسترده اسلام بسیار محدود بوده است. البته نفی برتری غیر مسلمان بر مسلمان چون در موارد مشترک بین مسلمان و غیر مسلمان به طور یک جانبه به کار می‌رود، به نابرابری حقوقی بین آنها منجر می‌شود؛ چرا که امکان برتری مسلمان بر غیر مسلمان نفی نمی‌شود، ولی به هر حال محدودسازی حق مشارکت سیاسی و حق اشتغال با قاعده نفی سبیل به طور مطلق، پذیرفتنی به نظر نمی‌رسد مگر در مواردی که این برتری به برتری دینی انجامیده و گروه غیر مسلمان را در موقعیت برتری قرار می‌دهد. هم‌چنین در آن بخشی از سیاست که صرفاً مربوط به تمسیت و تدبیر زندگی مادی جامعه است، به نظر می‌رسد محدودسازی حق مشارکت و حق اشتغال غیر مسلمان با توسل به این قاعده خالی از وجه باشد. در آخر سخن درباره قاعده نفی سبیل، به دو مورد دیگر از نابرابری‌های دینی که به این قاعده استدلال شده، اشاره می‌گردد: اول، حق مسکن: از دیگر موارد نابرابری دینی در اسلام، نابرابری در حق مسکن است؛ چنانکه غیر مسلمانان به صورت ابتدایی، حق ندارند ساختمانی بلندتر از ساختمان مسلمانان مجاور خود احداث کنند (۴۶) این نابرابری به طور صریح در روایات ظاهراً نقل نشده است، بلکه فهم برخی از فقها از حدیث علو اسلام، به این نابرابری منتج شده است. این گروه از فقیهان بر اساس این حدیث، معتقد شده‌اند که غیر مسلمانان به صورت ابتدایی دچار این محرومیت‌اند، به گونه‌ای که شهروندی غیر مسلمانان به خودی خود، مشروط به رعایت این نابرابری است؛ اما برخی دیگر بر این باورند که حدیث یاد شده، در اثبات این مدعا کافی به نظر نمی‌رسد و تنها پیامد آن فضیلت الزام غیر مسلمانان به این نابرابری به عنوان شرط

خریدار سهم شراکت، مسلمان باشد غیر مسلمان شریک، حق فسخ آن معامله را نخواهد داشت. البته مسلمان و غیر مسلمان بودن فروشنده سهم در مسأله تفاوتی را ایجاد نمی‌کند. (۴۸) مستند این نابرابری را هم قاعده فقهی نفی سبیل دانسته‌اند که هرگونه تسلط غیر مسلمان بر مسلمان را به واسطه تشریح نفی می‌کند. (۴۹)

### تغییرات در ساخت قدرت سیاسی

در پیشینه ساخت قدرت سیاسی، نهاد قدرت، غیر متکثر و خیلی ساده بود. اگر فرض می‌شد که دین از گرایش‌های اساسی این قدرت است، طبیعی بود که این ساخت، حضور هیچ مخالف دینی را در خود برنتابد؛ چرا که زمینه اختلال و انحراف در آن را پدید می‌آورد. حال، اگر در زمانی فرض شود که ساخت قدرت به گونه‌ای ترسیم شده است که حضور چنین



مخالفتی در آن این پیامدها را اصلاً ندارد، یا توانایی لازم را در کنترل آن دارد، دیگر محدودسازی حق مشارکت سیاسی چنین مخالفتی از سوی این ساخت قدرتی، توجیه عقلانی مناسب را نخواهد داشت.

### خاتمه فصل: تعیین اصل در موارد غیر مصرح

فارغ از مواردی که در آن تصریح به برابری یا نابرابری شده، در سایر مواردی که چنین تصریحی وجود ندارد، وجود اصلی کلی، تعیین کننده خواهد بود. سه فرض درباره این اصل کلی وجود دارد:

۱. اصل، برابری است.
  ۲. اصل، نابرابری است.
  ۳. در هر مورد، خواست دولت تعیین کننده است.
- در طی بحث هر یک از فرض‌ها، استدلال‌هایی که می‌شود برای آنها داشت مطرح می‌گردد.

#### ۱. اصل، برابری است

چرا که مقتضای اولیه، محبت برابر حق تعالی به همه آفریدگان است. البته محبت بیشتر و گسترده حق تعالی، مستلزم اعتقاد و عمل بهتری است. اگر موارد استثنایی را مواردی بدانیم که طرف مسلمان به خاطر داشتن اعتقاد و عمل بهتر، محبت بیشتری را دریافت می‌کند، در باقی موارد بر طبق اصل برابری عمل خواهد شد؛ چرا که محبت بیشتر، مستلزم خروج از وضعیت نخست که برابری در محبت است، بوده و مطابق با اصل استصحاب، اصل، عدم خروج از چنین وضعیتی است. همچنین لزوم تصریح به نابرابری، گویای آن است که آنچه نیازمند تصریح است نابرابری است نه برابری؛ چون که مطابق اصل است و مطابقت با اصل، نیاز به تصریح را مرتفع می‌سازد؛ چنانکه شمول عادی مدلول‌های الفاظ شریعت نسبت به مسلمان و غیر مسلمان، و نیازمندی استثنای غیر مسلمان از این شمول به تصریح، تأییدی بر این مدعاست. به هر حال بنا بر اینکه اصل در موارد غیر مصرح برابری است، دولت نمی‌تواند حکم به نابرابری دهد.

#### ۲. اصل، نابرابری است

چرا که اعتقاد به هر دینی، انسان را از وضعیت برابری نخستین خارج می‌کند، از آن رو که اعتقاد مزبور در تقرب فرد به حقیقت مؤثر است. همچنین غیر مسلمانان به جهت آن که راستای کلی فقه در تبیین حقوق و تکالیف فرد مسلمان سوگیری شده، خارج از شمول خطاب‌های دینی‌اند. در پاسخ به استدلال نخست می‌توان گفت: این خروج، لزوماً خروجی کلی و همیشگی نیست، و ممکن است فقط همان خروج اجمالی باشد که در موارد استثنایی بیان شده است. بنابراین دلیل اعم از مدعا خواهد بود. در پاسخ به استدلال دوم هم می‌شود گفت: در وضعیت اجتماعی که مسلمان و غیر مسلمان با هم زندگی می‌کردند، خطاب دینی در تعیین وضعیت هر یک از آنها نسبت به دیگری هم وضعیت خاصی را سبب می‌شد. هر چند که در وضعیت فردی، شمول آن نسبت به غیر مسلمانان بی‌معنا باشد.

#### ۳. خواست دولت تعیین کننده است

چون موارد غیر مصرح در «منطقه الفراغ» (۵۰) قرار دارد، حق تصمیم درباره آن مربوط به دولت اسلامی خواهد بود که با در نظر گرفتن

مصلح فرا رو، حکم به برابری یا نابرابری در آن موارد را بدهد.

فصل سوم: تداوم، انحصار و فعلیت نابرابری‌های دینی

اگر از مناقشه‌هایی که پیرامون هر یک از نابرابری‌های دینی وجود دارد، صرف‌نظر کرده و بپذیریم که این نابرابری‌ها احکامی اولیه درباره موارد ویژه خود هستند، تداوم و فعلیت آن نابرابری‌ها به عنوان حکم اولیه بسته به آن است که:

۱. حکم اولیه، شرایط زمانی و مکانی را که در آن تشریح شده، از دست نداده باشد و گرنه با فقد آن شرایط، حکم اولیه دیگری جایگزین آن خواهد شد.

۲. بر فرض ثبات شرایط و امکان تداوم آن نابرابری‌ها به عنوان حکم اولیه، استقرار آن بسته به آن است که حکم در مورد، منحصر به چنین حکمی باشد که نتیجه‌اش نابرابری است، و گرنه اگر آن حکم دارای بدیل حقوقی باشد که بتواند جایگزین‌اش شود، حکم نابرابری موضوع خود را از دست خواهد داد.

۳. بر فرض تداوم و وجود انحصار، باز زمانی حکم اولیه دارای فعلیت و لزوم اجرایی خواهد بود که قواعد برتر و حاکم بر احکام اولیه، مانع از فعلیت آن نشده باشد.

از همین رو بحث در فصل سوم، بررسی تفصیلی یکایک این فرض‌ها در بخش‌های جداگانه است.

فرض اول در بخش یکم، تحت عنوان نابرابری‌های دینی و فقه مصلحت، و فرض دوم در بخش دوم در ذیل عنوان نابرابری‌ها دینی و بدیل‌های حقوقی آن، و فرض سوم هم در بخش سوم با عنوان نابرابری‌های دینی از نگاه قواعد برتر بحث می‌شود.

### نابرابری‌های دینی و فقه مصلحت

بخشی از این بحث در ذیل هر یک از نابرابری‌ها به طور جداگانه آمده است. در اینجا تنها به بیان دو بحث اکتفا می‌شود. این بحث‌ها عبارتند از: اول، تغییر وضعیت در حقوق بین‌دولت‌ها، دوم، نقد سیاست غلبه.

#### بخش اول: تغییر وضعیت در حقوق بین دولت‌ها

به طور کلی در گذشته حقوق بین دولت‌ها به صورت کنونی وجود نداشت، و دولت‌ها از استقلال کاملی برخوردار بودند. با توجه به نقش دین در هویت‌های سیاسی آن روزگار، دولت‌های دینی با سه رویکرد نسبت به گروه‌ها و افرادی که دینی متفاوت با دین حاکم داشتند، رفتار می‌کردند: ۱. ادغام، ۲. نفی و طرد، ۳. استقلال نسبی. دین اسلام، به خاطر رویکرد تسامحی و تکفیرگرای خود، راه سوم را برگزید. طبیعی است پیشینه‌های چنین راه حلی، در زمانی که بر سیاست دولت‌ها رویکرد اول و دوم حاکم بود، با استقبال رو به رو شود تا آنجا که آن افراد و گروه‌ها که دینی متفاوت داشتند حاضر می‌شدند به طور یک جانبه امتیازاتی را داده و چنین استقلالی را به دست آورند. بنابراین برخی از این نابرابری‌ها، می‌توانست نابرابری‌هایی باشند که بر اساس خواست غیر مسلمانان به وجود آمده‌اند، بی آنکه تحمیلی از سوی مسلمانان در این باره انجام شده باشد. اما هم اکنون که بخشی از حقوق بین دولت‌ها پایه‌گذاری شده و از چنان

جایگزینی حق وصیت به جای حق ارث، جایگزینی حق سوگند به جای حق گواهی و جایگزینی تعزیر یا حد محارب به جای حق قصاص که به توضیح آنها خواهیم پرداخت.

### ۱. جایگزینی وصیت

بر اساس آنچه در فقه آمده، نفوذ وصیت غیر مسلمانان بدون اشکال است (۵۲) بنابراین غیر مسلمانان می‌توانند برای خارج شدن از شمول قانون ارث، دربارهٔ ماترک خود وصیت نمایند. جز آنکه این جایگزینی کامل و فراگیر نیست، و وصیت‌کننده تنها می‌تواند در یک سوم دارایی‌ها خود مبادرت به وصیت نماید (۵۳).

### ۲. جایگزینی سوگند



سوگند غیرمسلمان، اجمالاً در قضای اسلام از منابع دوری شمرده شده است (۵۴) چنانکه اگر غیر مسلمان برای اثبات ادعای خود فاقد بیّنه معتبر باشد، حق استخلاف مسلمان را خواهد داشت؛ و هر گاه منکر از قسم خوردن طفره رود، فرد غیر مسلمان حق خواهد داشت با اجرای سوگند، مدعای خود را اثبات کند (۵۵).

### ۳. جایگزینی تعزیر یا حد محارب

دولت اسلامی اگر هم نتواند با گسترش شمول حق قصاص برای غیر مسلمانان، نابرابری موجود در این حق را از بین ببرد، ولی به جای آن می‌تواند با تعیین مجازات قتل برای قاتلان غیر مسلمان - چه به عنوان تعزیر قاتل برای مخالفت با دولت، (۵۶) و چه به عنوان اجرای حد محارب (۵۷) - نابرابری موجود را کم اثر سازد. البته عفو در قصاص، حق ولی است ولی در مجازات‌های دولتی اگر به عنوان تعزیر در برابر مخالفت با دولت باشد، حق عفو از آن دولت است، و اگر به عنوان حد باشد، حق عفو وجود ندارد. همچنین جایگزینی حد محارب به خاطر محدودیتی که دارد همه گونه‌های قتل عمد را شامل نمی‌گردد. افزون بر این در دین غیر

استحکام و نفوذی برخوردار گشته است که گاهی مانع از استقلال کامل دولت‌هاست، و از طرفی هم توازن قوا به نفع غیر مسلمانان رقم خورده است، آنان اگر خواهان برتری خود نشوند، مطمئناً به چنین نابرابری‌هایی تسلیم نخواهند شد. بنابراین می‌شود گفت: هم اینک تدلوم این نابرابری‌ها در مواردی که خواست آنها دخیل بوده، موضوع خود را از دست داده است.

### سیاست غلبه و نقد آن

یکی از رویکردهای اساسی در پیشینهٔ سیاست دولت اسلامی، تلاش برای غلبه و گسترش دین اسلام بوده است. مبنای این رویکرد، نفی حاکمیت غیر اسلامی اعم از حاکمیت غیر دینی و حاکمیت غیر اسلامی بود. این مسأله به عنوان: «وجوب جهاد ابتدایی» در فقه مطرح شده است. در میان فقیهان شیعی، عدم وجوب جهاد ابتدایی در عصر غیبت، عصری که پیامبر اسلام (ص) و لوصیای او (ع) در آن حاضر نیستند، قولی اجماعی است. (۵۱) اگر به محتوای جهاد ابتدایی نظر افکنیم، جهاد ابتدایی از برنامه‌های سیاست یکپارچگی دینی همهٔ انسان‌هاست. در این سیاست، اسلام به عنوان دینی برتر تلقی شده که ایمان به آن، امتیازات حقوقی را در پی داشت. با کنار نهاده شدن این سیاست در عصر غیبت، چند رویکرد می‌توان تصور کرد:

۱. به کنار نهاده شدن این سیاست، به معنای عدم تلاش در گسترش حاکمیت دینی است. و این معنا مستلزم حذف نابرابری‌های دینی در قلمروی دولت اسلامی نیست.

۲. با کنار نهاده شدن سیاست یاد شده، سیاست همزیستی ادیان جایگزین آن خواهد شد و این امر به معنای نفی نابرابری‌های دینی خواهد بود؛ چرا که این نابرابری‌ها مقصود و هدف اصلی نبوده و تنها در راستای ایجاد بستر حاکمیت جهانی یک دین توجیه‌پذیر بوده‌اند. بنابراین طبیعی است که با حذف سیاست غلبه، برنامه‌های مبتنی بر آن نیز از دستور کار دولت دینی خارج شود.

در توجیه این رویکرد می‌توان گفت: حضور حجت‌الاهی در مرکزیت سیاست، پذیرش دین را چنان هموار خواهد ساخت که تلاش در برابر آن، صرفاً لجاجت و یک نوع تمایل آتارشیستی تلقی می‌شود، نه یک حرکت عقلانی. گذشته از استلزام یاد شده، روح و محتوای این نابرابری‌ها سیاست همزیستی را مخدوش کرده و به دشمنی و عدولت فیما بین می‌انجامد. از طرفی، داشتن سیاست همزیستی، به معنای پذیرش برتری دین دیگران هم نیست، بلکه لازمهٔ این سیاست، ایجاد تساوی دینی در جمیع حقوق است. روشن است میزان و حد این تساوی، بستگی به تعهد متقابل طرفین وابسته است. نکتهٔ آخر آن است که سیاست همزیستی شامل ادیان غیر توحیدی هم خواهد شد.

### بخش دوم: نابرابری‌های دینی و بدیل‌های حقوقی آن

در این بخش، بحث پیرامون بدیل‌های حقوقی است. خاصیت این بدیل‌های حقوقی در پاره‌ای از فرض‌ها، بی‌اثر شدن نابرابری موجود در حکم اولی است، و در پاره‌ای دیگر از فرض‌ها، کم اثر و تحمل‌پذیر شدن آن نابرابری‌هاست. البته، بدیل‌های حقوقی که بر اساس فقه شیعی بیان خواهد شد، در همهٔ نابرابری‌ها دینی وجود ندارد. این بدیل‌ها عبارتند از:



مسلمانان، افزایش غرامت به عنوان تعزیر گاه ممکن است به برابری در غرامت پرداختی بیانجامد (۵۸)

### بخش سوم: نابرابری‌های دینی از نگاه قواعد برتر

در این بخش، به نابرابری‌های دینی از منظر چهار قاعده فقهی که به صورت ابتدایی یا ثانوی نسبت به احکام اولیه منتج به نابرابری، در موقعیت برتری قرار دارند، نگریسته می‌شود. این قواعد عبارتند از: قاعده لاجرح، قاعده لاضرر، قاعده الزام، قاعده احسان.

۱. قاعده لاجرح: مفاد این قاعده رفع حکم حرجی است، چه آن حکم، حکمی تکلیفی باشد، یا حکمی وضعی. این قاعده، گویای آن است که حکم شرعی‌ای که در زندگی معمولی ایجاد تنگنا می‌کند، اساساً تشریح نشده است. همچنین اگر در شریعت حکمی باشد که معمولاً تولید حرج نمی‌کند، ولی گاه و در شرایط ویژه چنین است. قاعده مزبور، سبب محدودیت این حکم شده و شمول آن را نسبت به موارد حرج‌زا از بین می‌برد (۵۹). حال اگر چنین فرض شود که اجرای احکام نابرابری برای دولت اسلامی یا فرد مسلمان حرج‌زا است، قاعده لاجرح مانع از اجرای این احکام می‌گردد. ایجاد حرج نسبت به دولت اسلامی این است که اجرای احکام نابرابری سبب بروز فشارهای سیاسی و اقتصادی بر دولت اسلامی شود، به گونه‌ای که برای آن تنگنای سیاسی و اقتصادی به وجود آید، یا آن که سبب کم‌اعتباری نظام حقوقی اسلام که اساس حقوقی دولت اسلامی است، شود و دولت در تنگنای حقوقی گرفتار آید. حرج‌زایی نسبت به افراد مسلمان که به خاطر ضرورت‌هایی مانند دانش، اشتغال و طلب ثروت، مجبور به زیست در جوامع غیر اسلامی‌اند، چنین است که اجرای احکام نابرابری در جوامع اسلامی زمینه‌های ایجاد نابرابری نسبت به آنها را در آن جوامع فراهم آورده و آنان را از جهات گوناگون در تنگنای تبعیض و نابرابری قرار می‌دهد.

۲. قاعده لاضرر: قاعده لاضرر از قواعد اساسی و مورد اتفاق فقهای شیعی است، هر چند در فهم و کاربرد آن در میان آنان، اختلاف‌هایی نیز وجود دارد. اما به هر صورت مفاد یقینی قاعده آن است که راستای احکام فقهی در جهت نفع و سود مسلمانان سامان یافته است (۶۰). بر این اساس هر گاه حکمی از آن احکام یا بخشی از آن فاقد این راستا گردد و به ضرر مسلمانان انجامد، دولت‌های اسلامی حق خواهند داشت مانع از اجرای آن حکم، یا آن بخش گردند. در صورت تسلوی نفع و ضرر نیز باز حکم قضیه همین است. البته مبنای تصمیم دولت در این باره ضرر جمعی است نه ضرر فردی. حال اگر فرض کنیم اجرای همه احکام نابرابری یا برخی از آن سبب ضرر مسلمانان می‌گردد، دولت اسلامی بر اساس قاعده لاضرر حق خواهد داشت از اجرای این احکام استنکاف ورزد.

۳. قاعده الزام: این قاعده را می‌توان تنها قاعده همزیستی در فقه دانست که به طور مستقیم به مسأله حقوقی - همزیستی نظام‌های حقوقی متعدد - پرداخته است. روایات پرشماری این قاعده را نقل کرده‌اند، اما شمول این قاعده نسبت به همزیستی مسلمانان با غیر مسلمانان، مستند به مفاد روایت: «یحییو علی اهل کل ذوی دین ما يستحلونه»؛ بر اصحاب هر دینی، آن چه را روا می‌شمرند، نافذ دانسته است (۶۱)

در منزلت این قاعده گفته شده: این قاعده، شبیه احکام ثانوی یا از جمله این احکام است (۶۲). مورد اجرای قاعده آن جاست که آن چه را از نظر حقوقی «باطل» می‌دانیم، از قدرت انفاذ برخوردار بوده و «حق» امکان منع آن را نداشته باشیم. این «باطل»، اعم از آن است که متعلق به نظام حقوقی مسلمانان غیر شیعه باشد، یا متعلق به نظام حقوقی غیر مسلمانان باشد. با بررسی موارد کاربرد قاعده (۶۳) در روایات معلوم می‌شود که پذیرش حکم باطل در سه صورت ممکن است:

۱. بر ضرر باورمندان به حکم باطل باشد.
۲. بی حکم ماندن مورد، موجب فساد شود.
۳. حکم، گاه به ضرر و گاه به نفع باشد.

حال اگر فرض کنیم اصل رفع تبعیض، در نظام حقوقی جهان، نافذ و مقدم بر سایر حقوق باشد و از طرفی استقلال کشورها هم نتواند مانع از اجرای آن گردد. دولت اسلامی می‌تواند بر اساس قاعده الزام به قبول این اصل اقدام کند؛ چون پذیرش این اصل، به جز ضررهای محدودی که در یک همزیستی مسالمت آمیز گریزی از آن نیست، آن هم در جهانی که از نابرابری‌های عمده‌ای در رنج است و غیر مسلمانان در بیش‌تر زمینه‌ها به برتری‌های شایان دست یافته‌اند، در بیش‌تر موارد به سود مسلمانان خواهد بود.

۴. قاعده احسان: اگر بپذیریم: آنچه به عنوان نابرابری بر اساس دین، در دین اسلام تشریح شده مصداق عدالت؛ یعنی بیان حق بی هیچ زیاده و کاستی باشد، (۶۴) این امر بدان معنا نیست که در بیشتر آن موارد نشود به رویکرد احسانی توسل یافت؛ چرا که بیان عدالت در هر چیز، به معنای نفی هر گونه عبور از آن نیست، بلکه عبور از عدالت اگر برای ستم ورزیدن باشد ممنوع و منفی است، و اگر به منظور نیکی کردن باشد، مطلوب و برتر است. هر چند که احسان ابتدایی به خودی خود لازم نیست، ولی در فرض‌هایی احسان واجب می‌شود:

۱. در جایی که امکان عدالت‌ورزی نیست، چه آن که این عدم امکان مستند به ناروشتی مفهوم عدالت از منظر اجتماعی باشد، چنانکه هم اینک در مصادیق عدالت از منظر جهانی، وفاق کاملی وجود ندارد؛ و چه آن که این عدم امکان، مستند به عدم قدرت اجرا یا پیامدهای منفی این اجرا باشد. در این صورت چون راه ظلم، تباین کلی با حرکت دینی داشته، و از این رو مردود و نامقبول است، راه دیگری جز احسان فراروی حرکت دینی باقی نمی‌ماند.

۲. در جایی که طرف مقابل راه احسان برگزیده است، عدالت در این امر ایجاب می‌کند در پاسخ به احسان دیگری به جای عدالت، به احسان روی آورد (۶۵) وقتی طرف مقابل، امکان زیست برابر مسلمانان با غیر مسلمانان فراهم آورده است، ما حق نخواهیم داشت در پاسخ آن، به نابرابری‌ها، هر چند به عنوان عدالت، تداوم دهیم؛ چرا که پاسخ احسان فقط احسان است، نه ظلم و نه عدالت (۶۶)

۳. همچنین در زمانی که تردیدهای زیادی اساس اندیشه دینی را در ذهن و اعتقاد بشر مورد تهدید قرار داده، مصلحت ایجاب می‌کند به جو تفاهم و دوستی بین ادیان دامن زده شود و بحث از عدالت به زمانی واگذار

شود که اساس گرایش دینی در بشر مستقر و پایجا باشد.

### خاتمه: مصالحه پذیری نابرابری‌های دینی

برای فهم اینکه نابرابری‌های دینی از زمره اموری هستند که مصالحه‌پذیرند، یا آنکه از اموری‌اند که سازش درباره آنها ناممکن است، توجه به یک طبقه‌بندی عمده فقهی؛ یعنی طبقه‌بندی فقهی بر اساس حکم، یا حق بودن مسأله فقهی ضروری و لازم به نظر می‌رسد. حق چه به معنای علقه و ارتباط مَحَق با متعلق حق معنا شود، و چه به معنا سلطنت، می‌توان سه قابلیت را به عنوان عامل شناسایی آن برشمرد:

۱. اسقاط پذیری ۲. انتقال پذیری ۳. شراکت پذیری.

این قابلیت‌ها، چه به تنهایی و چه با هم، شاخص حق بودن هستند، ولی حکم به معنای وظیفه در برابر این معنا قرار داشته و فاقد چنین قابلیت‌هایی است. به هر حال بودن حقوقی که در آن نابرابری‌های دینی وجود دارد، در قلمرو هر یک از این دو مفهوم به آن خاصیت انعطافی و غیر انعطافی می‌دهد؛ چنانکه اگر معلوم شود حقی از آن حقوق، مصداق حق شرعی است، اگر از زمره حقوق عمومی باشد، دولت می‌تواند چه به صورت ابتدایی و چه به صورت مصالحه یا شرط ضمنی عقدی از خاصیت شراکت‌پذیری حق استفاده کرده و نابرابری موجود را از بین ببرد. تفصیل سخن درباره حق بودن یا حکم بودن حقوقی که در آن نابرابری وجود دارد، چنین است:

۱. حق زناشویی: به نظر می‌رسد این حق، مصداق حکم باشد. نه دولت و نه هیچ کس دیگر درباره آن حق تصمیم نخواهد داشت.  
۲. حق ارث: اگر محدودیت در حق ارث، ناشی از اسقاط این حق از جانب دولت باشد - چه به عنوان نوعی مجازات و چه به عنوان سیاستی ترغیبی - حق ارث، مصداق حق شرعی خواهد بود و دولت می‌تواند شراکت، و برابری درباره آن را به وجود آورد؛ اما اگر این محدودیت، نوعی وظیفه باشد که دولت باید آن را انجام دهد، مصداق حکم شرعی خواهد بود، و تغییر درباره آن، بسته به از بین رفتن حکم لولی یا جایگزینی حکم ثانویه است.

۳. حق گواهی: به نظر می‌رسد این حق هم مانند حق زناشویی، حکمی شرعی باشد.

۴ و ۵. حق قصاص و حق دیه: اگر محدودیت این حقوق، ناشی از اسقاط دولت باشد، این حقوق، مصداق حق شرعی خواهند بود و گرنه از زمره احکام خواهند بود.

۶. حق کیفر: اگر افزایش مجازات به عنوان حد انجام گرفته باشد، مصداق حکم شرعی خواهد بود؛ و اگر این افزایش به عنوان تعزیر باشد مصداق حق خواهد بود، و دولت حق اسقاط آن را خواهد داشت.

۷ و ۸. حق مشارکت سیاسی و حق اشتغال: به نظر می‌رسد باید درباره این دو حق، قایل به تفکیک شد؛ چرا که در بخشی از آنها که مربوط به حفظ دین است، دولت حق واسطه‌گری یا مشارکت غیر مسلمانان را نداشته باشد؛ از این رو این بخش در قلمرو احکام قرار دارد، اما در بخش دیگری که در این حیطه قرار ندارد، این حقوق از شمار حقوق شرعی خواهند بود و دولت می‌تواند نابرابری موجود در آن را از بین ببرد.

۹. حق شفعه: حق شفعه از جهت حقی فردی تلقی شده که امکان اسقاط آن از سوی افراد فراهم است. اگر این حق در قلمرو حقوق عمومی هم شناخته شود، دولت خواهد توانست این حق را نسبت به غیر مسلمانان توسعه دهد و نابرابری موجود را از بین ببرد.

۱۰. حق مسکن: با توجه به مباحثی که پیرامون آن شد، به نظر می‌رسد می‌شود آن را به عنوان حقی شرعی تلقی کرد که دولت اسلامی متولی آن است.

### دست‌آورد نهایی بحث

با توجه به مطالب ارایه شده، نکاتی پیرامون مسأله تبعیض بر اساس دین روشن شد:

نکته اول: چنین تبعیضی در فقه اسلامی به روایت شیعه، گستردگی چندانی ندارد. از این رو تلقی آن به عنوان اصلی اساسی از استحکام لازم برخوردار نیست؛ چنانکه اندیشه کلامی شیعی نیز همخوانی بیشتری با



اصل تساوی بشر دارد.

نکته دوم: بر پایه نگرش فقه اجتهادی، قابلیت تعدیل در بیشتر مواردی که در آن تبعیض راه یافته وجود دارد، چندان که اصرار بر موارد تبعیض یا پیشنهاد توسعه آن از عقلا نیت فقهی به دور است.

نکته سوم: تنها موردی قابل قبول از آن موارد، مواردی‌اند که در رابطه با حفظ دین تشریح شده‌اند. این موارد هم با توجه به مجموع مباحث پیرامون حقوق بشر، و دیدگاه بین المللی ناظر به اصل اساسی رفع تبعیض، خارج از شمول این اصل‌اند؛ چرا که جهان انسانی، جهانی متکفّر از نظر دین است و دوام چنین تکفّری، بسته به آن است که هر دین بتواند در حفظ و بقای خویش، کوشش لازم را به عمل آورد.

پانوشته‌ها در دفتر نشریه موجود است.



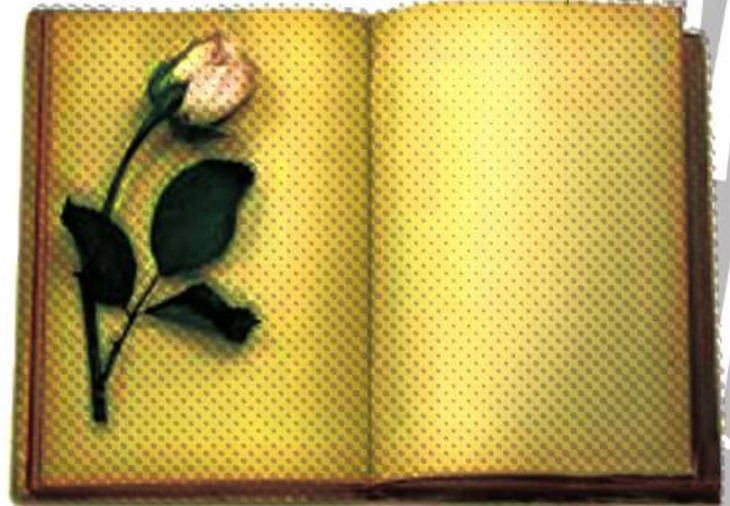
### یکم: قرآن و وحدت اسلامی

گزارش و تحلیل دقیق و همه جانبه دآوری قرآن نسبت به وحدت مسلمانان و بیان عوامل، مبانی و راه کارهای وحدت و پرهیز از اختلاف، نه در مجال این نوشتار است و نه در توان نگارنده آن. روشن است که شناسایی و ارائه چنین مهمی، در گرو شناخت کامل مفاد و مراد هر یک از آیات قرآنی مربوط به این موضوع و فضای نزول آن‌ها و از همه مهم‌تر، اشراف به روح تعالیم قرآن است. با این حال، این امر ناپستی موجب بستن باب تحقیق گردد؛ به ویژه با توجه به اینکه ائمه قرآن را به عنوان مهمترین محور وحدت معرفی می‌کردند و تعالیم خود را نیز بر پایه آموزه‌های آن می‌دانستند. از این رو تلاش کرده‌ایم در وسیع خود، نگاه کلی قرآن را به این پدیده، در دو فراز گزارش کنیم.

#### الف. تأکید بر وحدت و همدلی و نهی از تفرقه

با مقایسه‌ای اجمالی، می‌توان مدعی شد که در آموزه‌های هیچ مکتب و دینی مانند اسلام، تا این اندازه بر وحدت، همدلی، همکاری و راه‌های به دست آمدن آن، و نیز پرهیز از اختلاف و شقاق و تفرقه و پیامدهای زشت آن تأکید نشده است؛ تا جایی که گفته شد: «بنی الاسلام علی کلمتین: کلمة التوحید و توحید الکلمة؛ اسلام بر دو پایه استوار گردیده است: یکتاپرستی و یکپارچگی». وحدت و یکپارچگی در فرهنگ اسلامی، از چنان جایگاه بالایی برخوردار است که برخی ضرورت آن را با استناد به قرآن، امری فطری و لازمة فطرت دست نخورده انسان تلقی می‌کنند. (۱) قرآن مجید، امت اسلامی را به عنوان «امتی واحد» می‌ستاید (۲) و آن را به عنوان امتی نمونه و الگو معرفی می‌کند که بر گرد ایمان به خدا جمع شده‌اند. (۳) حتی فراتر از آن اینکه تمامی انسانها را با گونه‌های متفاوت آن به یک اصل واحد باز می‌گرداند. قرآن علاوه بر دستور به اخوت و برادری و دعوت به تعاون بر نیکی و تقوا، اتحاد و همدلی را از نعمت‌هایی می‌داند که به واسطه پذیرش اسلام و رسالت پیامبر اکرم (ص)، به جامعه اسلامی در عصر آن حضرت هدیه شده است. (۴) تأکید و سفارش‌های قرآن بر وحدت ایمانی و اجتماعی مسلمانان را، می‌توان در تعابیر و واژگانی چون «و اعتصموا»، «اصالحوا ذات بینکم»، «تعاونوا»، «السلام»، «اصلاح»، «اصلاح ذات البیس بین قلوبکم»، «امة واحدة»، «امة وسطا»، «حزب الله»، «صراط مستقیم»، «صبغة الله»، «مودة» و «اخوة» مشاهده نمود.

هم‌چنین قرآن جلوگیری از دشمنی، حقد، کینه و خصومت بین افراد و گروه‌ها و ونفی مراء، جدال و دشمنی در امور فکری را، سرلوحه تعلیمات خود قرار داده است. این مهم، علاوه بر قرآن، در میان آثار روایی نیز مورد ملاحظه جدی قرار گرفته است که در فصول بعدی به آن اشاره خواهیم کرد. (۵) قرآن مجید به عنوان متقن‌ترین سند اسلام، اختلاف و تفرقه در جامعه را از «نغمه‌های شیطان» به حساب آورده است و آن را یکی از عوامل اصلی کشتارها می‌داند. (۶) گروه گروه شدن مسلمانان، هم‌تراز با عذاب الهی است و پیامد آن، چشیدن طعم تلخ جنگ و سختی خواهد بود. (۷) در این کتاب آسمانی، حفظ وحدت و یکپارچگی برای مردم به اندازه‌ای اهمیت دارد که هارون (ع) به عنوان جانشین موسی، به منظور جلوگیری از پیامدهای تفرقه و اختلاف، با سامری که دیگران را به گوساله‌پرستی دعوت کرده بود، درگیر نشد. تصور او این بود که اگر چنین کند، برادرش پس از بازگشت از میقات، وی را به خاطر تفرقه‌افکنی، سرزنش خواهد کرد. (۸)



# جایگاه وحدت و همدلی مسلمانان در قرآن و سیره پیامبر ص



علی آقا نوری  
(عضو هیئت علمی  
دانشگاه ادیان و مذاهب)

در این‌جا خداوند علاوه بر معرفی محور اتحاد به عنوان یک نعمت الهی، ما را از فرقه‌گرایی باز می‌دارد. در جای دیگری اختلاف و تفرقه را روش ناپسند اقوام گذشته می‌داند و می‌فرماید: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (۱۶) و همانند کسانی نباشید که پراکنده شدند و اختلاف کردند، (آن هم) پس از آن که نشانه‌های روشن (پهروردگار) به آنان رسید؛ و آنان عذاب عظیم دارند.»

«... أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ... وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَيِّنَاتٍ...» (۱۷) دین را بر پا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید... آنان پراکنده نشدند مگر بعد از آن که علم و آگاهی به سراغشان آمد، و این تفرقه‌جویی به خاطر انحراف از حق بود.»



«وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (۱۸) این راه مستقیم من است؛ از آن پیروی کنید و از راه‌های پراکنده (و انحرافی) پیروی نکنید، که شما را از طریق حق، دور می‌سازد. این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می‌کند، شاید پرهیزگاری پیشه کنید.»

«مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِعْبًا كُلَّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ» (۱۹) از کسانی که دین خود را پراکنده ساختند و به دسته‌ها و گروه‌ها تقسیم شدند؛ و (عجب این که) هر گروهی به آن چه نزد آن‌هاست (دلپسته و) خوشحال اند!»

خداوند در قرآن مجید، دسته‌بندی و تفرقه را بر خلاف سیره و سنت نبوی می‌داند و می‌فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِعْبًا لَنْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ» (۲۰) کسانی که آیین خود را پراکنده ساختند و به دسته‌های گوناگون (و مذاهب مختلف) تقسیم شدند، تو هیچ گونه رابطه‌ای با آن‌ها نداری. سر و کار آن‌ها تنها با خدا است. سپس خداوند آن‌ها را از آن چه انجام می‌دادند، با خبر می‌کند.»

و ما را از تنازع باز می‌دارد و عاقبت آن را نیز گوشزد می‌کند:

آن‌جا که می‌فرماید:

«وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» (۲۱) و (فرمان) خدا و پیامبرش را اطاعت نمایید و نزاع (و کشمکش) نکنید، که سست شوید و قدرت

قرآن مجید، عدالت و کینه را به عنوان یکی از مکافات‌های فراموشی خدا و گناه و طغیان برشمرده است و ضمن نهی شدید از تنازع و دشمنی، آن را عملی شیطانی می‌داند و رفع آن راه یکی از اهداف مهم بعثت برمی‌شمارد. (۹) از نظر این کتاب آسمانی، یکی از عوامل اصلی هلاکت امت‌های گذشته، گرفتاری آنان به تفرقه و پراکنده شدن جامعه بود و مهم‌ترین عامل تشتت جامعه نیز، اختلاف آنان در امر دین بود. نزاع و دو دستگی، حاصلی جز عقب‌افتادگی، تشتت و سست شدن پایه‌های جامعه ندارد. (۱۰) در آیات قرآنی ضمن تأکید بر تعقل، تفکر و تفقه در دین و دستور به ارزیابی و سنجش سخنان و گزینش بهترین آن‌ها، این آموزه نیز به ما تعلیم داده شده است که از مراء و جدال‌های بی‌حاصل و مقتضی عدالت و دشمنی با دیگران، پرهیزیم. جالب این که در تأکید بر الفت جامعه و کم کردن فاصله‌های اجتماعی و کاستن از نزاع‌ها، دستور داده شده است که مسلمانان حتی با اهل کتاب نیز به کشمکش فکری نپردازند و کار اختلاف و کشف حقیقت را به خدا و روز قیامت واگذار کنند. (۱۱) و در خطاب به اهل کتاب نیز آنان را دعوت به وحدت کلمه و اتخاذ جبهه‌ای واحد در برابر مشرکان و کافران نموده است. (۱۲) می‌توان با توجه به اهمیت وحدت و برادری و تأکید فراوان قرآن بر پرهیز مؤمنان از تنازع، تفرق، تحزب و تبعیت از راه‌های گونه‌گون، (۱۳) زمینه‌های اختلاف و تفرقه را، در برخی از کارهای ضد اخلاقی، نظیر سوء ظن، غیبت، عیب‌جویی، تجسس در کار مؤمنان، تهمت و افترا و دشنام‌گویی، تمسخر و خود پسندی و تکبر، کینه‌توزی و قطع صلح رحم، جست‌وجو کرد. (۱۴)

با پی‌گیری آیات و روایات زیادی که در این زمینه رسیده است، در مجموع می‌توان گفت که هدف مهم قرآن، تأسیس امت یکپارچه‌ای است که در آن، از نزاع و چند دستگی و جنگ و خون‌ریزی خبری نباشد و اجتماع مردم بر اساس همدلی و همکاری و برادری و محبت و عدالت سامان بگیرد. این کتاب شریف، در بیش از پنجاه آیه به موضوع اختلاف، وحدت و روش‌های به دست آوردن اتحاد و عوامل اختلاف، اشاره می‌کند.

در این‌جا به چند نمونه از این آیات اشاره می‌شود:

«وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» (۱۵) و همگی به ریسمان خدا (قرآن) و اسلام و هر گونه وسیله وحدت، چنگ زنید و پراکنده نشوید؛ و نعمت (بزرگی) خدا را بر خود، به یاد آرید که چگونه دشمن یکدیگر بودید و او میان دل‌های شما الفت ایجاد کرد، و به برکت نعمت او، برادر شدید. و شما بر لب حفره‌ای از آتش بودید، خدا شما را از آن نجات داد. این چنین، خداوند آیات خود را برای شما آشکار می‌سازد، شاید پذیرای هدایت شوید.»

(و شوکت) شما از میان برود. و صبر و استقامت کنید، که خداوند با استقامت کنندگان است.»

همان گونه که ملاحظه می‌کنید، ظاهر این آیات، دلالت بر پرهیز دادن از اختلاف و نزاع و تفرق در دین و دستور به چنگ زدن به ریسمان الهی دارد و فرقه‌گرایی را از صفات مشرکان و ویژگی کسانی می‌داند که به هلاکت رسیدند. حتی مذمت مشرکان در برخی از این آیات، نه از جهت شرک آن‌ها، بلکه به خاطر تفرق در اقوال و حزب‌بازی آن‌ها در امر دین است. (۲۲)

### ب. ارائه و راهکارهای وحدت و جلوگیری از تفرقه

بنا بر آنچه گذشت، می‌توان مدعی شد که روح کلی و جان‌مایه تعالیم اجتماعی اسلام، چیزی جز نهی از جنگ و دشمنی و شقاق، حزب‌بازی، قطعه قطعه کردن اجتماع مؤمنان، عصبیت قبیلگی، سوءظن به افراد و گروه‌ها نبوده و اساس آن، بر وحدت و همدلی، همکاری، محبت و نیکی به یکدیگر استوار شده است. در این بین، دستور و اذن اسلام به جنگ و قتال نیز، در راستای جلوگیری از ناهنجاری‌های اجتماعی و حفظ حقوق مادی و معنوی مردم، قابل تحلیل است. اما آیا می‌توان گفت که دایره این امر و نهی‌ها، همه مراتب اختلاف دیدگاه‌ها و برداشت‌های متفاوت کلامی، فقهی و سیاسی را که موجب شکل‌گیری فرقه‌های اسلامی شده نیز، در بر می‌گیرد؟ گو این که بتوان جنگ، نزاع و کشمکش‌های بی‌حاصل را ممنوع کرد و محبت و صفا و برابری و همکاری اجتماعی را مطلوب دانست، اما آیا یکی کردن نظریه‌ها و عقاید نیز، مورد نظر شریعت است؟ پاسخ مثبت به این پرسش، ما را با پرسش‌ها و محذورات دیگری رو به رو می‌سازد، و آن این که:

۱. لازمه دعوت به تفکر و تعقل و تفقه و اجتهاد در دین، اختلاف در آرا و اندیشه‌ها و رسیدن به برداشت‌های مختلف است. آیا می‌توان گفت که اسلام به چیزی دستور می‌دهد، اما به لوازم آن پایبند نیست و آن را نهی می‌کند؟ طبیعی است که نمی‌توان به کسی گفت که فکر کن، اما آن چه را نتیجه می‌گیری، ابراز نکن. البته برای فکر کردن ضوابطی در نظر گرفته شده است، اما نمی‌توان گفت که با عمل به این ضوابط نیز، نتیجه افکار یکسان است.

۲. تفاوت انسان‌ها در استعداد، قدرت درک، کنش‌های درونی و سلیقه‌ها، غیر قابل تردید و نازدودنی است؛ تا جایی که برخی از مفسران با استناد به آیات قرآنی، اختلاف و تنوع آرا را، فلسفه خلقت می‌دانند. (۲۳) این تفاوت‌ها نیز مقتضی برداشت‌های مختلف فکری بوده، اختلاف عقاید و آرا از لوازم آن است. هنگامی می‌توان انسان‌ها را از این لوازم بر حذر داشت که ملزوم و مبنا نیز برداشته شود. طبیعی است که برداشتن ملزوم، ناممکن است؛ بنا بر این، چگونه می‌توان بدون برداشتن ملزوم، از لوازم جلوگیری کرد؟

از این رو، نمی‌توان برای اختلاف نظریه‌ها و تفاوت دیدگاه‌ها، فرقی مختلف کلامی و سیاسی و فقهی، بدون تفکیک موارد و انگیزه‌ها، دآوری یکسانی داشت؛ (۲۴) بلکه باید با ارائه ضوابط و معیارها، ویژگی‌های اختلاف ناپسند و نامطلوب، از غیر آن مشخص گردد. آن چه در فرهنگ قرآن و شریعت اسلام مد نظر و بیشتر از همه مورد اهتمام قرار گرفته، عمدتاً بر محور رعایت حدود، شعور و بیان معیارهای نظری و عملی و طرق روشمند و جهت‌مند کردن اختلافات است، نه ریشه‌کن کردن اصل آن. در این جا به اختصار به دو مورد مهم آن اشاره می‌کنیم.

### ۱) حق‌گرایی و دوری از بغی و عناد

اختلافی که ناشی از عوامل سیاسی، اجتماعی و بر پایه حبّ و بغض‌ها و خودبینی‌های حزبی و گروهی باشد، و نه برای فهم و تدبیر و تأمل در دین و کشف حقیقت، نه تنها مردود و ناپذیرفتنی است، بلکه جلوگیری از آن نیز لازم است. با ملاحظه برخی از آیات قرآن، روشن می‌شود که برخی از اختلافات ناپسند، ریشه در بغی و تجاوزگری، حسد و جزم‌اندیشی اختلاف کنندگان دارد. عامل بسیار مهم وقوع جنگ‌ها و خون‌ریزی‌ها در جوامع بشری، همین برتری‌طلبی و خودبتر برتری‌بینی گروهی و فکری بوده است. در دسته‌بندی آیات قرآن در باره اختلاف، در چندین آیه آمده است که برخی پس از این که علم پیدا کرده‌اند و دیدگاه حق برای آن‌ها روشن شد، اختلاف کردند. قرآن مؤمنان را از چنین اختلافی نهی می‌کند و در آیاتی چند می‌فرماید:

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ...» (۲۵) مانند آن امت‌ها و جمعیت‌هایی نباشید که پس از این که آیات و بینات و علم به سراغشان آمد، اختلاف کردند و فرقه فرقه شدند.

«...وَأَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ... وَ مَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ...» (۲۶) در این جا نیز ملاحظه می‌کنیم که خداوند، سرنوشت برخی از اقوام را این گونه بیان می‌کند که آنان متفرق شدند، مگر بعد از آن که علم به سراغشان آمد؛ یعنی از روی علم و عمد اختلاف کردند و متفرق شدند، و این نیست مگر به خاطر روحیه بغی و خوی تجاوزگری به همدیگر. در موارد دیگری از قرآن نیز به چنین انگیزه و روحیه‌ای اشاره شده



در آموزه‌های هیچ مکتب و دینی مانند اسلام، تا این اندازه بر وحدت، همدلی، همکاری و راه‌های به دست آمدن آن، و نیز پرهیز از اختلاف و شقاق و تفرقه و پیامدهای زشت آن تأکید نشده است؛ تا جایی که گفته شد: «بنی الاسلام علی کلمتین: کلمة التوحید و توحید الکلمة؛ اسلام بر دو پایه استوار گردیده است: یکتاپرستی و یکپارچگی.»

اللهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا...» (۳۵) و چگونه ممکن است شما کافر شوید، با این که (در دلمان وحی قرار گرفته‌اید و) آیات خدا بر شما خوانده می‌شود، و پیامبر او در میان شماست؟! (بنا بر این، به خدا تمسک جویند) و هر کس به خدا تمسک جوید، به راهی راست هدایت شده است... و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید».

علامه طباطبایی در این باره می‌نویسد: اعتصام به خدا، همان تمسک به آیات خدا و رسولش (کتاب و سنت) است که در آن، هدایت تضمین شده است. تمسک به رسول خدا، در واقع تمسک به قرآن است و بازگشت آن‌ها به یک چیز است؛ چرا که خداوند در قرآن ما را به اطاعت از پیامبر (ص) دعوت کرده است. اساساً اطاعت از خدا، جز از راه رسول او میسر نیست. (۳۶) «حبل» (ریسمان) خدا، همان قرآن نازل شده از طرف خداست، و این آیات قرآن است که (همانند یک ریسمان) بنده و خدا را به همدیگر وصل می‌کند. (۳۷)

#### دوم. وحدت مسلمانان در سیره و سخن پیامبر (ص)

با مطالعه‌ای اندک در تعالیم اعتقادی و رفتاری پیامبر اسلام، روشن می‌شود که تأسیس امت اسلامی بر مبنای وحدت مبنایی، رفتارها و اهداف مؤمنان، همراه با نگاهی رحمت‌آمیز به غیر مؤمنان، جوهره و ثمره مجموعه و تک‌تک تعالیم و سیره عملی آن حضرت بوده است. در اینجا گزارش پاره‌ای از سخنان و سیره نبوی که به طور مستقیم و با هدف اولیه ایجاد وحدت اسلامی بود، اشاره می‌کنیم.

#### الف. دعوت عمومی به همبستگی

سخنان پیامبر در باره ضرورت همبستگی اجتماعی، تفاهم، همدلی و اخوت ایمانی و نفی تفرقه، و نیز مبنایی، مواعظ، عوامل و زمینه‌های این دو، فراوان است. اساساً تمام مکارم اخلاقی که از زبان حضرتش به عنوان فلسفه بعثت بیان شده است، چیزی جز ایجاد جامعه‌ای دینی بر پایه اخوت، هم‌پایی، همدلی، گذشت، صفا، خیرخواهی، حسن ظن، انصاف و مهرورزی، معاشرت نیکو با همکیشان و هموعان، و پرهیز از ستیز، سرزنش، سوءظن، غیبت، تعصب و اتهام ناروا به مسلمانان، و دیگر ردایلی اخلاقی نبوده و نیست. نصایح اخلاقی آن حضرت سرشار از تعبیری چون هم‌دلی، همیاری، برخورد نیکو، درستی و راستی، سلام، مصافحه، معانقه و مصالحه و گذشت می‌باشد. گزارش فهرست‌وار این موارد نیز، با محدودیت‌های این نوشتار نمی‌سازد و بایستی تنها به موارد اندکی از آن، بسنده کرد.

۱. پیامبر یکپارچگی مسلمانان را موجب خیر و رحمت، و پراکندگی ایشان را عامل هلاکت و عذاب دانسته است و می‌فرماید: «الجماعة خیر / رحمة والفرقة عذاب» (۳۸) از نگاه آن حضرت، نه تنها در جماعت خیر است، که هر چه جماعت و همبستگی بالاتر رود، خیر آن بیشتر است. (۳۹) در ترغیب پیوسته

است. (۲۷) در گزارش چنین اختلافاتی که عمدتاً ناظر به قوم بنی‌اسرائیل و به ویژه، عالمان آنان است، سخن از فهم و انگیزه رسیدن به حقیقت و کشف واقع و رسیدن و نرسیدن بدان نیست؛ چرا که برای آن‌ها واقع امر روشن بود (من بعد ما جاءهم العلم)؛ بلکه آن چه به تعبیر قرآن، سرنوشت اختلاف‌انگیز آنان را رقم زد، بغی (یعنی تجاوز، ستم و یا حسد) دانشمندان آنان بود.

بنا بر سخن علامه طباطبایی: «خداوند در هیچ موردی از قرآن، اختلاف را مذمت نکرده، مگر این که همراه با تبعیت از هوای نفس و مخالفت با هدایت عقلی باشد» (۲۸)

به هر صورت قرآن مجید اگرچه به مؤمنان می‌گوید که شما به خاطر خطاها و فراموشی‌های خود مورد سرزنش و مؤاخذه واقع نمی‌شوید، (۲۹) اما حساسیت زیادی به «تعمد» و «بغی» نشان داده و برای آن در دنیا و آخرت، محاسبه‌های سخت معین کرده، و حتی برای جنگ با کسانی که به خاطر سرکشی و بغی، به اختلاف و جنگ ادامه می‌دهند، مجوز صادر کرده است؛ آن‌جا که می‌فرماید: «و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما بالعدل و ان بغت احدهما...» (۳۰) و اگر دو گروه از مؤمنان به کشتار یکدیگر پرداختند، میانشان سازش برقرار نمایید و اگر گروهی از ایشان بر دیگری تجاوز کرد».

#### ۲ تمسک به کتاب و سنت

طبیعی است هنگامی که مکتبی از اختلاف جلوگیری می‌کند و در تلاش است که جامعه‌ای هماهنگ بسازد، ساز و کار آن را نیز بیان کند. بدین منظور، خداوند دو اصل محوری و خدشه‌ناپذیر قرآن و سنت را، به عنوان زیربنای وحدت دینی و اسباب هدایت مسلمانان به راه مستقیم، و کارسازترین عامل زدودن و یا کاستن اختلافات اجتماعی و عقیدتی، معرفی می‌کند. قرآن مجید اطاعت از خدا و رسول را، همواره قرین هم ساخته است و راه حل اختلافات را، در تمسک به خدا و پیامبر (ص) می‌داند. (۳۱) در این‌جا به برخی از آیات قرآنی متضمن این بحث، اشاره می‌کنیم:

«وَ اَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (۳۲)

بنا بر این آیه، «صراط مستقیم»، آن راهی است که هیچ اختلافی در آن نباشد و اگر فرد یا گروهی به راه‌های مختلف و پراکنده گام بردارند، به جز مسیر وحی که در آن هیچ اختلافی نیست، از صراط مستقیم خارج شده‌اند. ظاهر آیه نیز می‌گوید که مراد از «صراط مستقیم»، راه پیامبر اسلام (ص) است. قرآن در جای دیگر نیز، صراط پیامبران، شهدها، صالحان و صدیقان را، صراط مستقیم می‌داند. (۳۳) جالب این که در این‌جا قرآن مجید، نخست صراط مستقیم و لزوم اطاعت از آن را مطرح می‌کند، تا مقدمه و پیش‌زمینه‌ای باشد برای نهی از تفرق. (۳۴)

«وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ وَ اَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَیْكُمْ آيَاتِ اللّٰهِ وَ فِیْكُمْ رَسُوْلُهُ وَ مَنْ يَعْصِمْ بِاللّٰهِ فَقَدْ هَدَىٰ اِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيْمٍ... وَ اغْتَصِمُوا بِحَبْلِ

آن حضرت به نماز جماعت و حضور در مساجد نیز، صدها روایت گزارش شده است. (۴۰)

۲. آن رسول گرامی در تعابیر دیگری، جدایی از اجتماع مسلمانان را، به نوعی خروج از دایره مسلمانی و بازگشت به جاهلیت دانسته است و می‌فرماید: «من فارق جماعة المسلمين فقد خلع ربة الاسلام عن عنقه: آن که از جماعت مسلمانان جدایی جوید، بند اسلام را از گردن نهاده است.»

هم‌چنین: «من فارق الجماعة شبراً فمیتته جاهلیة» (۴۱) آن که اندکی از جماعت جدایی جوید، مرگی جاهلانه خواهد داشت. سخنان کوتاه دیگری نیز از آن حضرت گزارش شده است؛ از جمله:

«یدالله علی (مع) الجماعة» (۴۲) دست خداوند با جماعت است.

«علیکم بالجماعة و ایاکم و الفرقة»  
بر شماست که یکپارچه باشید و از تکروی پرهیزید.

«لا تختلفوا فان من کان قبلكم اختلفوا فهلكوا»: از اختلاف پرهیزید که پیش از شما آنان که اختلاف نمودند، نابود گردیدند.  
«لا تختلفوا فتلف قلوبکم»: از اختلاف برحذر باشید که نیروهایتان را به هدر خواهد داد.

«انما هلك من کان قبلكم الفرقة» (۴۳)  
پیش از شما هر آن کس که جدایی جست، نابود گردید.

البته به صدور همه این احادیث نمی‌توان اطمینان حاصل کرد و از انگیزه‌های جعل این سردمداران اموی از اصطلاحاتی چون «لزوم الجماعة» و «پرهیز از شق عصای مسلمین»، چشم پوشید. با این همه، تأکیدهای فراوان پیامبر(ص) بر اتحاد جامعه مسلمین و از همه مهم‌تر، سیره آن جناب، مؤید مضمون کلی این احادیث است.

۳. آن حضرت در جهت تحکیم منشور «المؤمن اخ المؤمن» (۴۴) می‌فرماید:

«المؤمن یألف و یؤلف و لا خیر فیمن لا یألف و لا یؤلف و خیر الناس انفعهم للناس» (۴۵) مؤمن انس می‌گیرد و ایجاد الفت می‌نماید و کسی که انس نگیرد و الفت ایجاد ننماید، خیری در او نیست، و بهترین فرد کسی است که بیشتر به مردم سود رساند.

«المؤمنون اخوة تکافؤ دماهم و یسعی بدمتهم ادناهم و هم ید علی من سواهم» (۴۶) مؤمنان برادرند و خونشان همسان است و کوچک‌ترین آنان می‌تواند عهد و امانی را از طرف سایر مسلمانان به عهده بگیرد و ایشان در مقابل دیگران چونان دست واحدی هستند.

«المؤمن للمؤمن کالبنيان یشد بعضه بعضاً» (۴۷) مؤمن برای مؤمن چون بنایی است که پاره‌های پاره دیگر را استوار می‌سازد.  
«مثل المؤمنین فی توأدهم و تراحمهم و تعاطفهم کمثل جسد الواحد، اذا اشتکی منه عضو تداعی له سائر الجسد بالسهر و الحمی» (۴۸) مؤمنان در دوست داشتن و مهربانی و عاطفه به یکدیگر، همانند پیکره‌ای واحد هستند که هرگاه عضوی به دردی گرفتار آید، دیگر اعضا با شب‌زنده‌داری و پرهیز، با وی همدردی می‌نمایند.

هم‌چنین آن حضرت فرمود: برادرت را با چهره باز دیدار کن. لبخند تو به چهره برادرت، برای تو صدقه است. آموزش از آن کسی است که نسبت به برادرش کینه نوزد. سزاوار نیست مؤمنی از برادر دینی‌اش بیش از سه روز دوری کند. شایسته نیست مؤمنی برخورد آزار دهنده‌ای با برادرش داشته باشد، و هر مسلمانی که از آبروی برادرش دفاع کند، سزاوار است که خداوند آتش جهنم را از او دور کند.

تأکید پیامبر(ص) بر سلام و مصافحه کردن و برشمردن آن به عنوان عمل ملانک، نهی از ادامه قهر تا پیش از سه روز، تشویق به اصلاح میان مردم و در نظر گرفتن پاداش مجاهد برای کسی که به این کار اقدام کند، و هدیه دادن و پذیرفتن هدیه، بدون در نظر گرفتن ارزش اقتصادی آن، به منظور ایجاد روابط دوستانه و تقویت نظام برادرانه و اتحاد کلمه، به جای اختلاف و منیت‌های حزبی و جناحی و صنفی در جامعه بود. بنا بر این، در نظامی که پیامبر(ص) الگو و اسوه مردم و مسئولان آن است، بایستی شایسته‌سالاری به جای جناح‌مداری، و مهربانی و خردورزی جایگزین خشونت‌طلبی و احساس‌گرایی شود. (۴۹)

اضافه بر آن، پیامبر مسلمانان را همانند دندان‌های شانه، یکسان و برابر خواند و فرمود: «و المسلمون سواسية كأسنان المشط».

و نیز فرمود: «کسی از شما مؤمن نیست، تا آن‌گاه که آن‌چه را برای خود دوست می‌دارد، برای برادرش دوست ندارد».

آن حضرت هم‌چنین با تأکید بر برابری و اخوت اسلامی، فرمود: «مسلمان برادر مسلمان است، نه بر او ستم روا می‌دارد، نه به وی دروغ می‌گوید، نه از یاری او فروگذاری می‌کند، و نه او را خوار می‌انگارد. برای آدمی پس مایه شر است که برادر خود را تحقیر کند. همه وجود مسلمان، خون او، مال او و ناموس او، بر دیگر مسلمانان حرام است».

پیامبر(ص) یکی از نشانه‌ها و مشخصه‌های یک مسلمان را



خداوند دو اصل محوری و خدشه‌ناپذیر قرآن و سنت را، به عنوان زیربنای وحدت دینی و اسباب هدایت مسلمانان به راه مستقیم، و کارسازترین عامل زدودن و پاک‌سازی اختلافات اجتماعی و عقیدتی، معرفی می‌کند.

اختلافات جامعه اسلامی در عصر حاضر نیز، این مدعا را روشن می‌سازد. پیامبر(ص) یکی از محورهای تلاش خود را به جلوگیری و یا تعدیل این عصبیت معطوف نمود و در این باره فرمود: در قلب هر کس که ذره‌ای عصبیت باشد، خداوند او را در قیامت، با اعراب زمان جاهلیت محسور می‌کند. (۵۲) و باز فرمود: کسی که مردم را به عصبیت دعوت کند، به قتلی همانند قتل‌های زمان جاهلیت دست زده است. (۵۳) اقدامات مقطعی او در مدینه، به منظور رفع تخاصم و رقابت قبیله‌ای و تعدیل و جهت‌دهی آن، فراوان است. آن حضرت در ابتدای ورود به این شهر، وقتی دید هر یک از دو رقیب دیرینه، اوس و خزرج، تلاش دارند تا افتخار مهمانی او را از آن خود کنند، در اقدامی هوشمندانه گفت: هر کجا که شترم خوابید، منزل من است. هم‌چنین در نزاعی که اصحاب در جنگ بنی‌مصطلق به راه انداختند، از تاکتیک حرکت دادن سریع نیروها استفاده کرد. با این حال، با توجه به نهادینه شدن پیوندهای جاهلی و توجه به گرایش‌های قبیله‌ای، چنین روحیه‌ای در عصر آن حضرت، به کلی ریشه کن نشد. گاهی عصبیت‌ها و کینه‌های درونی مهاجر و انصار، نه تنها به جهت‌گیری آنان در برابر یکدیگر، بلکه به رویارویی با شخص پیامبر(ص) می‌انجامید: «مغلاً زبیر بن عوام که از مهاجران بود، با یکی از انصار بر سر آبیاری اختلاف داشت و پیامبر(ص) اختلاف آنان را به این شکل حل نمود که مسلمان انصاری، بعد از زبیر آبیاری کند. انصاری این قضاوت را با معیارهای قبیله‌ای و عصبیت جاهلی ارزیابی نمود و در مقام اعتراض به آن حضرت گفت: تو به نفع پسر عموی خود قضاوت کردی!» (۵۴)

در باره نرم‌خویی او در برخورد با مخالفان، جلوگیری از سوء ظن و اتهام‌های نا به جا و نگاه تحقیرآمیز به آنان نیز، ادله فراوان قرآنی و روایی وجود دارد. از این نمونه‌ها و صدها نمونه دیگر که در کتب تاریخی و روایی گزارش شده است، به روشنی به دست می‌آید که آن حضرت، علاوه بر سفارش و تأکید بر وحدت جامعه، به راهکارها و ساز و کارهای رسیدن به آن نیز، توجه داشت. آن حضرت به گونه‌های مختلف، تلاش داشت تا زمینه‌های اختلافات و تنازعات امت، حتی بعد از خودش نیز برچیده شود. تعیین محوریت قرآن و سنت و مرجعیت سیاسی و دینی اهل بیت را بایستی از جمله این تلاش‌ها بر شمرد. از این رو، وظیفه کسانی که رهبری سیاسی، فکری و اجتماعی را به عهده دارند نیز، ایجاب می‌کند که این روش‌ها را الگوی رفتار خود قرار دهند.

#### پانویس‌ها در دفتر نشریه موجود است.

این گونه بر می‌شمارد: «مسلمان کسی است که مسلمانان دیگر از زبان و دست او در امان باشند». و نیز: «سه چیز است که هرگز دل مؤمن نسبت به آن‌ها، جز اخلاص، چیز دیگری نمی‌ورزد (یعنی در آن سه چیز محال است خیانت بکند)؛ ... سوم: مسئله وحدت و اتفاق مسلمین است؛ یعنی نفاق نوزیدن، شق عصای مسلمین نکردن و جماعت مسلمانان را متفرق ساختن» (۵۰)

#### ب. سیره عملی

جهت‌گیری کلی پیامبر اسلام(ص) در دوران رسالت، تأسیس جامعه‌ای توحیدی بر مبنای ارزش‌های متعالی، چون ایمان، رهبری واحد الهی، تقوا و همبستگی و اخوت دینی بود. هر واضح است که رسیدن به چنین اهدافی، آن هم در جامعه‌ای که باورها و مجموعه ساختارهای اجتماعی کوچک و بزرگ آن، به ارزش‌های جاهلی و عصبیت قبیله‌ای، قومی و نژادی گره خورده بود، و حتی بنا بر تعبیر قرآن، به مردگان خود مباحثات می‌کردند، نه کاری آسان بود، بلکه توانی فراتر از طاق بشری طلب می‌کرد. آن حضرت چاره‌ای جز تحکیم پیوندهای اجتماعی مسلمانان نداشت و با عنایت خاص الهی، بهترین شیوه مدیریت اختلافات موردی را اتخاذ نمود. مواردی از عملکرد آن حضرت در این باره، در دوران اقامتش در مکه نیز به چشم می‌خورد، اما موارد برجسته آن را بایستی مربوط به دوران تشکیل اولین حکومت اسلامی در مدینه دانست که در آن، زمینه‌های داخلی و خارجی بیشتری برای ایجاد اختلاف، فراهم بود. (۵۱) آن حضرت تنها به گفتار و تشویق‌های زبانی بسنده نکرد، بلکه سیره عملی خود را نیز بر اساس رسیدن به این مهم بنا نهاد. در این جا فهرست تلاش‌ها و روش‌های عملی پیامبر اکرم(ص) را که در ایجاد همدلی و وحدت اصحاب نقش داشته است، بازگو می‌کنیم:

۱. تأسیس مسجد و تأکید بر اجتماع مؤمنان در نمازهای جمعه و جماعت؛
۲. تأسیس امت واحد اسلامی؛
۳. ایجاد پیوند اخوت ایمانی، میان افراد و گروه‌های مسلمان؛
۴. ایجاد وحدت ملی و همبستگی و پیمان‌نامه عمومی میان مردم؛
۵. تعیین رسول اکرم(ص) به عنوان مرجع قانونی حل اختلافات؛

۶. مبارزه معقول با عادات و تعصبات جاهلی.

بررسی هر یک از این محورها و تبیین تلاش پیامبر(ص) در جهت تشکیل امت واحد اسلامی بر محور خدا و رسول، در جای خود نیکوست و می‌تواند الگوی سیره همه مسلمانان باشد. ما در این جا تنها به گزارش برخی از موارد آن می‌پردازیم.

یکی از مهم‌ترین عوامل اختلاف افراد و گروه‌های جامعه، عصبیت مذهبی، حزبی، صنفی و قبیله‌ای است. نگاهی به برخی از





## همزیستی در سایه معنا و معنویت ادیان از نگاه مولانا



محمد تقی فاضل مبدی  
(پژوهشگر دینی)

اطلب المعنی من الفرقان قل

لا تفرق بین آحاد الرسل

اتحاد یار با یاران خوشی است

پای معنا گیر صورت سرکش است.

« قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَ مَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إسمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ وَ مَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ » [بقره / ۱۳۶]: (بگوئید ما به خدا و به آن چه که به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و موسی و عیسی و سایر پیامبران نازل شده است (از خدایشان) ایمان آورده‌ایم ما میان هیچ یک از آن پیامبران تفاوتی قائل نیستیم و ما به خدا اسلام آورده‌ایم). « قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ » [آل عمران / ۶۴]: بگوای اهل کتاب بیاید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است که جز خدای یگانه را نپرستیم»

تردیدی نیست که قرآن کریم اس و اساس و روح و جان ادیان ابراهیمی را یکی دانسته و از همگان خواسته تا از کیش "پدرشان" ابراهیم پیروی نمایند: « فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا » [آل عمران / ۹۵]: و کسی که از این آیین اعراض نماید صاحب سفاقت نفس است: « وَ مَنْ يَرْغَبْ عَنِ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مِنْ سَفَهٍ نَفْسَهُ » [بقره / ۱۳۰]: و شرط پیروی از آیین ابراهیم را دو چیز می‌داند: یکی تسلیم در برابر خدایت و دوم احسان در برابر مردم: « وَ مَنْ أَحْسَنَ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا » [نساء / ۱۲۵]

است یکی بر دیگری برتری داشته باشد و هر کسی برای خود میوه‌ای برگزیند؛ اما اگر در کنار هم فشرده و آب‌های آن گرفته شود، تفاوتی میانشان نیست. در دیوان شمس می‌گوید:

**آن عددها که در انگور بود  
نیست در شیره کز انگور چکد**



در پی این دوماثل، صحبت از معنا می‌شود که در معانی، سخن از تجزیه افراد و تقسیم نیست. انسان مؤمن اگر دامن معنا را بگیرد و صورت‌های سرکش را رها کند، گرفتار تخصصات نمی‌شود. مولوی آدمی را دعوت می‌کند تا از این صورت‌هایی که باعث تفرقه‌های قومی می‌شود، درگذرد تا گنج معنا را دریابد:

**صورت سرکش گدازان کن برنج  
تا ببینی زیر آن وحدت جو گنج  
ور تو نگذاری عنایت‌های او  
خود گذاردای دلم مولای او  
او نماید هم بدلهای خویش را  
او بدوزد خرقه درویش را**

مولانا از این جا انسان را باز می‌گرداند به روزگاران پیش از گرفتار شدنش در عالم کثرت. حال این روزگار کجا بوده؟ آیا منظور عالم ذر می‌باشد یا جهان پندار خودش، نمی‌دانیم. می‌گوید:

**منبسط بودیم و یک جوهر همه  
بی سر و بی با بدیم آن سر همه  
یک گهر بودیم همچون آفتاب  
بی گره بودیم و صافی همچو آب  
چون به صورت آمد آن نور سره  
شد عدد، چون سایه‌های کنگره  
کنگره ویران کنید از منجینق  
تا رود فرق از میان این فریق**

در این جا سه مثال آورده است: یکی آفتاب و دیگری آب. یعنی حقیقت و جوهر آدمیان در اصل فطرت مانند آفتاب و یا آب است. که هیچ غل و غشی در میان شعاع آفتاب و یا صافی آب وجود ندارد. تمامی آفتاب و آب، حقیقت واحدی بیش نیست. تاکید می‌کند که فیلسوفان بر وحدت وجود دارند، مولوی بر وحدت حقیقت آدمیان دارد. مثال سوم می‌کند که برای تفرقه انسان‌ها در این جا می‌آورد، کنگره و سایه‌های آن است. یعنی هنگامی که بشر از معنا به صورت عبور کرد، مانند آفتابی است که بر

در ادبیات عرفانی دو مسئله مورد مذاقه عارفان و ادیبان بوده است: یکی وحدت ادیان و دیگری همزیستی مسالمت آمیز پیروان ادیان در کنار هم. مراد از وحدت ادیان، وحدت گوهری ادیان است. عارفان اسلامی که از وحدت ادیان سخن گفته‌اند، بیشتر مرادشان ادیان ابراهیمی است. به این معنا که گوهر پیروان آیین ابراهیم یعنی یهودیت و مسیحیت و اسلام یگانه و یکسان است. و تفاوتی میان آنان نیست. آیه شریفه «لَا تَفْرُقْ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ» [بقره/۲۸۴] شاید اشاره به وحدت گوهرین ادیان الهی باشد. و یا این که اسلام ادیان واقعی موجود در شبه جزیره عرب، یعنی یهودیت و مسیحیت و در کنار آنها صابئین و مجوس را به رسمیت شناخته، اشاره به این معناست.

موضوعی که در این جا دنبال می‌شود، نگاه مولانا به وحدت ادیان و در پی آن همزیستی مسالمت ادیان است. از آن جا که عارفی مانند مولوی یک انسان معنا گراست و بیشتر به اصطلاح خودش به مغز توجه دارد تا به پوست، برای تقریب اذهان به تصویری که از دین و رسالت انبیا دارد، به تمثیل‌های زیادی روی می‌آورد. در یک جا وحدت ادیان و اختلافی که در آن وجود دارد را به نور و چراغ معال می‌زند:

**ده چراغ از حاضر آری در مکان  
هر یکی باشد به صورت غیر آن  
فرق نتوان کرد نور هر یکی  
چون به نورش روی آری بی‌شکی.**

معال روشنی است که فرق و فاصله میان چراغ و نور چراغ وجود دارد. انسان اگر به چراغی که ابزار افشاندن نور است، نگاه کند و چشم‌های خود را بر آن خیره نماید، طبیعی است که میان چراغ‌ها تفاوت‌های زیادی می‌بیند. میان چراغ‌های پیه سوز یا لوستره‌های زیبایی که چند هزار ولت نور از خود ساطع می‌کنند فرق و فاصله زیاد است. اما اگر به ذات و حقیقت نور توجه شود، هیچ فاصله‌ای میان نور یک شمع کوچک و نور یک لوستر بزرگ وجود ندارد. به تعبیر مولانا "بلاشک" فرقی میان دو نور نیست. دلیلی که این عارف برای سخن خود می‌آورد آیه شریفه قرآن است که به نظم آورده است:

**اطلب المعنی من الفرقان قل  
لا تفرق بین أحاد الرسل.**

از استدلال مولانا به این آیه شریفه استفاده می‌شود که مراد از این ابیات، طرح مسئله وحدت وجود فلسفی نیست، بلکه برخی گفته‌اند منظور وحدت گوهرین ادیان است.

معال دومی که مولانا برای ادعای خود مطرح می‌کند، آب یا افشیره‌ای است که از میوه‌ها گرفته می‌شود. و آب میوه‌ها در یک جا جمع می‌شود:

**گر تو صد سبب و صد آبی بشمیری  
صد نماتد یک شود چون بفشیری  
در معانی قسمت و اعداد نیست  
در معانی تجزیه و افراد نیست.**

سیب‌ها و گلابی‌ها که در کنار هم باشند قابل شمارش‌اند و ممکن

نسخه‌ای که برای این بازگشت می‌پیچد همنشینی با اولیا الله

هست:

جان بی معنی درین تن بی خلاف  
هست همچون تیغ چوبین در غلاف  
تا غلاف اندر بود باقیمتست  
چون برون شد سوختن را آلتست  
تیغ چوبین را مبر در کارزار  
بنگر اول تا نگرود کار زار  
گر بود چوبین برو دیگر طلب  
ور بود الماس پیش آ با طرب  
تیغ در زرادخانه اولیاست  
دیدن ایشان شما را کیماست

مراد او از این اولیاء چه کسانی هستند؟ جایی نامی نمی برد، البته اولیایی که خود در پی آنان بوده از شمس تا صلاح الدین زرکوب بارها نام برده است؛ اما در بیتهی از مولوی امام علی (ع) را الگوی اخلاص می‌داند:

از علی آموز اخلاص عمل  
شیر حق را دان منزه از دغل

شاید توان گفت که مولوی در این ابیات از ادیان و مذاهب عبور کرده و به معنا گرایی رو کرده است، البته او هیچگاه دست از شریعت فرو نمی‌شویید و خود انسان متشرعی است و مراد از صورت در اینجا شاید شریع بی روحی است که آدم‌ها یا نحل‌ها را از هم جدا می‌کند و به خاطر پاره‌ای مسایل جزئی بر سرهم می‌کوبند. مولانا با احکام شریعت هیچ مشکلی ندارد بلکه آنها را لازم می‌داند. اما فعلی که از صورت به معنا عبور نکند، بی ارزش است. در باره نماز می‌گوید:

بشنو از اخبار آن صدر صدور  
لا صلوة تم الا بالاحضور  
از برای چاره این خوفها  
آمد اندر هر نمازی اهدنا  
کین نمازم را میامیز ای خدا  
با نماز ضالین و اهل ریا

شروع نماز در نگاه مولوی آغاز یک سفر روحانی است که باید همه چیز بر انسان حرام شود و بعد از بازگشت از این سفر و سلام بر پیامبر به وضع پیشین باز می‌گردد.

جان سفر رفت و بدن، اندر قیام  
وقت رجعت زین سبب گوید: سلام  
مولانا نماز را سفر کردن جان به جهان  
علوی و بدن را در حال قیام می‌داند. هنگامی  
که نمازگزار سلام پایانی نماز را می‌دهد، رجعت  
روح به بدن می‌شمارد. با توجه به این که در  
نگاه این عارف، مردم باید به روح ادیان برگردند،  
و اختلافاتی که میان پیروان ادیان وجود دارد،

کنگره ایوان‌ها بتابد و اثر سایه‌های کنگره حقیقت آفتاب را پاره پاره می‌کند. مراد و منظور مولانا از این کنگره چه می‌تواند باشد؟ آیا ادیان و مذاهب مختلف است؟ یا تعدد فهم آدمیان مراد است؟ دقیقاً روشن نیست. ممکن است همه اینها بوده باشد. در یک جمله، او دعوت می‌کند تا کنگره را ویران کنید تا اختلاف‌ها و منازعات کمتر شود. بنا براین خود او هم از توضیح این داستان که مراد از انبساط پیشین چیست پرهیز می‌کند و با احتیاط می‌گذرد و می‌ترسد باعث کج فهمی شود:

شرح این را گفتمی من از مری  
لیک ترسم تا تلغزد خاطری  
نکنه‌ها چون تیغ پولاد است تیز  
گر نداری تو سیر و اسیر گریز  
پیش این الماس بی اسیر میا  
کز بریدن تیغ را نبود حیا

زین سبب من تیغ کردم در غلاف تا که کز خوانی نخواند بر خلاف مولوی در کمتر جایی از معنوی است که این اندازه با احتیاط سخن گفته باشد. ظاهراً با حضور فقیهان شافعی و یا متعصبان اهل سنت نمی‌توانسته از وحدت ادیان و مذاهب سخن بگوید و این ترس همواره او را تهدید می‌کرده که بلوایی بیافرینند. لهذا او، تنها به این اکتفا می‌کند، تا آدمیان از صورت به معنا برگردند:

رو به معنی کوش ای صورت پرست  
ز آن که معنی بر تن صورت پر است  
همنشین اهل معنی باش تا  
هم عطا یابی و هم باشی فنا



هنگامی که بشر  
از معنا به صورت  
عبور کرد، مانند  
آفتابی است که بر  
کنگره ایوان‌ها بتابد  
و اثر سایه‌های  
کنگره حقیقت آفتاب  
را پاره پاره می‌کند.  
مولانا دعوت می‌کند  
کنگره را ویران  
کنید تا اختلاف‌ها و  
منازعات کمتر شود.

ادیان و مذاهب تفرقه بیاندازد تا حکومت کند. هزاران انسان را برای بقای قدرت می‌کشد، تا از دین موسی دفاع کرده باشد.

چون دهد قاضی بدل رشوت قرار  
کی شناسد ظالم از مظلوم زار  
شاه از حقد جهودانه چنان  
گشت احوال کالامان یا رب امان  
صد هزاران مؤمن مظلوم کشت  
که پناهم دین موسی را و پشت

دیدگاه حاکمانی که دین را در انحصار خود بگیرند، و راه نجات و رستگاری آدمیان را تنها از راه دینی که حکومت در انحصار گرفته است بدانند، و هر کاری را که سلطان بپسندد با آن دین توجیه کنند، از نگاه قرآن محکوم است. در آیاتی از قرآن کریم، به انحصار طلبی و نژادپرستی مسیحیان اشاره شده است که تنها راه رستگاری و رفتن بهشت را از راه آیین مسیحیت می‌جستند، از جمله مسیحیان همانند یهودیان ادعا کردند که ما فرزندان خدا هستیم! و خداوند در جواب آنان می‌فرماید:

« بلکه شما هم بشری هستید از مخلوقات که خداوند آفریده است.»  
[مائده/ ۱۸]

از نظر قرآن کریم، آنان از انحصارطلبان بهشت محسوب می‌شوند: « آنها گفتند: هیچ کس جز یهود و نصاری، هرگز داخل بهشت نخواهد شد؛ این آرزوی آنهاست؛ بگو، اگر راست می‌گویید، دلیل خود را بیاورید.» [بقره/ ۱۱۱] پر واضح است که قرآن کریم در مقام سلب و دفع موانع همزیستی است. اگر کسی بر این باور باشد که بهشت و نجات آخرت در انحصار گروه و آیین خاصی است، در این جهان نمی‌تواند آیین دیگری را به رسمیت بشناسد و به حقوق دیگر مذاهب تن دهد. اینکه مولوی در جای جای معنوی و دیوان شمس آدمیان را به معنا پذیری دعوت می‌کند، چون ادیان را از لحاظ روح و حقیقت یکی می‌داند و با آن توجه، همزیستی معنا پیدا می‌کند. ناگفته نماند که مولانا بر این باور نیست که تمام ادیان بر حق‌اند و یا تمام حقیقت در اختیار یک دین است:

این حقیقت دان نه حق‌اند این همه  
نی به باطل گمراهان‌اند این همه  
ز آنکه بی حق باطلی ناید پدید  
قلب را ابله به بوی زر خرید  
گر نبودی در جهان نقد روان  
قلب‌ها را خرج کردن کی توان  
بس مگو کاین جمله دین‌ها باطلند

ناشی از اختلاف دیدگاه‌ها است. در داستان لمس کردن فیل در شب تاریکی از داستان‌های معروف در ادبیات عرفانی است، می‌گوید:

از نظر گه گفتشان بد مختلف  
آن یکی دالشی لقب داد، این الف  
در کف هر کس اگر شمعی بدی  
اختلاف از گفتشان بیرون شدی  
از نظر گاه است ای مغز وجود  
اختلاف مؤمن و گبر و یهود

در داستان فیل در شب تاریک، مثال جالب تری برای سر منشا اختلاف پیروان ادیان ذکر می‌کند:

چشم دریا دیگرست و کف دگر  
کف پهل و وز دیده دریا نگر  
جنبش کفها ز دریا روز و شب  
کف همی بینی و دریا نه عجب  
ما چو کشتیها بهم بر می‌زنیم  
تیره چشمیم و در آب روشنیم  
ای تو در کشتی تن رفته به خواب  
آب را دیدی نگر در آب آب  
آب را آبیست گو می‌راندش  
روح را روحیست گو می‌خواندش

دعواهای میان مذاهب را، که در بیت بالاتر به گبر، مسلمان و یهود مثال زده است، ناشی از دیدگاه‌ها و نظرها می‌داند. که اگر این اختلافات در دیدگاه کمتر شود، تخصص و تنازع میان پیروان ادیان کمتر خواهد شد. مولوی نقش حاکمان و پادشاهان را در افتراق مذاهب کم نمی‌بیند. خصومت‌هایی که میان یهودیان و نصرائیان در زمان حضرت عیسی پیش آمد، ناشی از شاه احوال می‌داند:

عهد عیسی بود و نوبت آن او  
جان موسی او و موسی جان او  
شاه احوال کرد در راه خدا  
آن دو دمساز خدایی را جدا  
او ز بکرنگی عیسی بو نداشت  
وز مزاج خم عیسی خو نداشت  
جامه صد رنگ از آن خم صفا  
ساده و بکرنگ گشتی چون ضیا  
خود دو پیغمبر به هم کی ضد شدند؟  
معجزات از همدگر کی بستند  
اتبیا بودند ایشان اهل ود  
اتحاد اتبیا هم فهم شد  
هر نبی و هر ولی را مسلکی است  
لیک با حق می‌برد جمله یکی است

در این آیات که در جاهای مختلف معنوی آمده است، اتحاد ادیان و انبیاء کاملاً مشاهده می‌شود. آن شاه احوال است که می‌خواهد میان



همزیستی  
در سایه معنا و  
معنویت ادیان  
از نگاه مولانا

دین دارد هیچ حد و مرزی را برای دین نمی شناسد. پیام زرتشت در شش هزار و پانصد سال پیش از میلاد با پیام موسی در ۳۰۰ سال پیش از میلاد و حضرت مسیح در ناصریه و حضرت محمد (ص) در عربستان؛ تمامی اینها را یکی می‌داند. این پیام‌ها برای بشریت است. البته ممکن است در تاریخ حرکتی اشتدادی و تکاملی داشته باشد که الحقی چنین است. مرحوم شهید مطهری در این باره بیان سودمندی دارد:

« میان تعلیمات و معارف اسلام در مورد مبدأ و معاد و جهان و معارف پیامبران پیشین از نظر سطح مسائل تفاوت از زمین تا آسمان است و به تعبیر دیگر بشر در تعلیمات انبیاء مانند یک دانش آموز بوده که او را از کلاس لول تا آخرین کلاس، بالا برده اند. این تکامل دین است نه اختلاف ادیان. قرآن هرگز کلمه " دین را بصورت ادیان نیآورده است. از نظر قرآن آن چه وجود داشته دین بوده است نه ادیان. » (مطهری، وحی و نبوت، ص ۳۱ و ۳۲) چیزی که از نظر و نگاه مولانا فرا گیر است و می‌توان جهان شمول کرد، معنا گرایی است. لهنذا او همواره می‌کوشد تا انسان در صورت وصلک و گفت و صوت نماند و خود را به وادی معنا رساند:

تو به صورت رفته ای گم گشته ای  
زان نمی یابی که معنی هسته ای  
گه درختش نام شد گه آفتاب  
گاه بحرش نام گشت و گاهی سحاب  
صد هزاران نام و او یک آدمی  
صاحب هر وصفش از وصفی عمی  
هر که جوید نام گر صاحب نفعه ست  
همچو تو نومید و اندر تفرقه ست  
در گذر از نام و بنگر در صفات  
تا صفانت ره نماید سوی ذات  
اختلاف خلق از نام اوفتاد  
چون بمعنی رفت آرام اوفتاد

هشدار مهم مولانا در بیت آخر این قسم می‌باشد که به سوی صورت و نام و ظاهر رفتن به ورطه اختلاف افتادن است و هیچ‌گاه همزیستی صورت نمی‌گیرد؛ اما به سوی معنا رفتن و ظواهر و الفاظ را کنار گذاشتن و بر سر نام‌ها نجنبیدن به سوی آرامش رفتن است.

عارفان را سرمه ای هست آن بچوی  
تا که دریا گردد این چشم چو جوی

**باطلان بر بوی حق دام دل اند**

**پس مگو جمله خیال است و ضلال**

**بی حقیقت نیست در عالم خیال**

**آن که گوید جمله حق است احمقی است**

**و آن که گوید جمله باطل آن شقی است**

در اینجا به صراحت می‌گوید که اگر کسی ادعا کند تمام ادیان برحق‌اند حماقت است، و اگر کسی بگوید تمام ادیان باطل‌اند شقاوت است.

مولانا بر این باور است که هیچ‌گاه همه واقعیت یا حقیقت را آن چنان که باید در دست نداریم. هر کسی به اندازه وسع خود و از منظر و نگاه خود آن را می‌بیند و درمی‌یابد و به همان اندازه هم توصیف می‌کند؛ به تمثیل خود او:

**دم که مرد نایی اندر نای کرد**

**در خور نای است نه در خور دم**

در داستان موسی و شیان این معنا را در قالب داستان خوب شکافته است. می‌گوید:

**هیچ آدابی و تربیتی مجو**

**هر چه می‌خواهد دل تنگت بگو**

هیچ آداب و تربیتی را نجستن؛ یعنی از حصارهای تنگی که آدمی را گرفتار برخی مناسک خشک می‌سازد، گذشتن. بعد می‌گوید:

**هر کسی را سیرتی بنهاده‌ایم**

**هر کسی را اصطلاحی داده‌ایم**

در داستان موسی و شیان به دو نکته مهم بر می‌خوریم: یکی اینکه ادیانی که در میان اقوام و ملل مختلف ظهور می‌کنند، هر یک دارای اصطلاح یا سیره خاصی است که قرآن آن را به لسان قوم اشاره می‌کند: «وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رُسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ » [ابراهیم ۴/]: (هر رسولی را به زبان قوم فرستادیم تا زبان آن دین را به آنان تبیین کند.) یا هر نبی‌ای مسلک خاصی داشته است: «لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مَنَاجِئًا » [مانده / ۴۸]: (برای هر امتی شریعت و منهجی است.) مولوی هم به این نکته توجه داشته است:

**هر نبی و هر ولی را مسلکی است**

**لیک با حق می‌برد جمله یکی است**

نکته دومی که در داستان یادشده وجود دارد مسئله جهان شمولی ادیان است. مولوی در نگاهی که به حقیقت

دیدگاه حاکمانی که  
دین را در انحصار  
خود بگیرند، و راه  
نجات و رستگاری  
آدمیان را تنها از راه  
دینی که حکومت در  
انحصار گرفته است  
بدانند، و هر کاری را  
که سلطان بپسندد با  
آن دین توجیه کنند،  
از نگاه قرآن  
محکوم است.



# گلچینی از مصاحبه‌رسانه‌های خارجی با آیت‌الله العظمی صانعی در دهه ۸۰

پس از براندازی نظام شاهنشاهی در ایران، نظام جمهوری اسلامی شکل گرفت. آیا برای سال‌های آینده تغییری در ساختار حکومتی لازم است؟

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم  
بسم الله الرحمن الرحیم

نظام جمهوری اسلامی که پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران پدید آمد و به نام «جمهوری اسلامی» خوانده می‌شود، بر اساس دو اصل تفکیک ناپذیر «جمهوریت» یعنی حق حاکمیت مردم بر سرنوشت خودشان و «اسلامیت» یعنی تطبیق قوانین با موازین اسلام، شکل گرفته است. یعنی مجلس شورای اسلامی که نمایندگان آن با رأی مستقیم مردم انتخاب می‌شوند با شرایط خاصه‌اش و در قوانین جزایی و حقوق مدنی هم قوانین باید از تصویب نمایندگان بگذرد و آن هم قوانینی که با موازین اسلام منطبق باشد. این در قانون اساسی آمده که قوانین مصوب خلاف موازین اسلام نباشد، یعنی قانونی که تمام فقهای شیعه آن را نادرست بدانند، «خلاف شرع» می‌گوییم که اگر کسی عمداً مرتکب شود، مجازات می‌شود، برای مثال نمی‌توان

گفت: فروش مشروبات الکلی آزاد است، اعمال نامشروع یا خلاف عفت عمومی آزاد است، این‌ها خلاف شرع و موازین اسلام است؛ قوه مجریه هم که ریاست آن با رأی مستقیم مردم انتخاب می‌شود و اعضای هیئت دولت با رأی اعتماد نمایندگان محترم مجلس مشروعیّت کسب می‌کنند و به اجرای قوانین می‌پردازند و در مقابل مجلس نیز پاسخگو هستند و مجلس شورای اسلامی در صورت بروز مشکل یا عدم کارایی آن‌ها از طریق سؤال از وزرا یا استیضاح عمل می‌کند و از طریق تحقیق و تفحص نیز بر کار قوه مجریه نظارت قانونی خود را اعمال می‌کند؛ در بحث قوانین جزایی اسلام نیز خسوتی نیست، چرا که تناسب بین جرم و گناه و مجازات رعایت شده است و این قوانین جزایی مانند جزئیات دنیای دیگر (جهان آخرت) است، بنابراین بحث تغییر در کیفیت اجرا و اعمال سلیقه در اجرای قوانین یک بحث خارجی است، اما تغییر در اصل نظام و ساختار حاکمیت سیاسی که به نام جمهوری اسلامی است، امکان ناپذیر است؛ چرا که اگر جمهوریت را بردارند به نظام استبدادی مطلقه و خودکامگی فردی بر می‌گردد و اگر اسلامیت را بردارند خلاف موازین اسلام پیش می‌آید و این بر خلاف خواست و نظر و رأی مردم است که در جریان انقلاب اسلامی در سال ۵۷ خواستار آن شدند و در سال ۵۸ و پس از تثبیت انقلاب طی یک رفراندوم با رأی اکثریت قاطع مردم مشروعیّت قانونی نیز پیدا کرده است. در پایان این نکته را باید یادآوری کنم که نظام جمهوری اسلامی میراث ماندگار انقلاب اسلامی و امام امت (س) است و به عنوان ودیعه و امانت در دست مردم ایران است و ان‌شاءالله برای همیشه از آن مراقبت و محافظت خواهند کرد.

پس چرا نمایندگان مردم در مجلس ششم تصویب می‌کنند اما دیگران تصویب نمی‌کنند؟

همان‌گونه که عرض کردم اشکال کار در برخورد سلیقه‌ای است، بنده معتقدم وقتی قانون تصویب شد و با فتوای یک فقیه انطباق داشت، این مطابق با موازین اسلام است و نباید از نظر شرع رد کنند، ولی یک وقت ممکن است این قانون با سلیقه این شخص نخواند - حالا حسن ظن داریم و نمی‌گوییم دست سیاسی پشت پرده است، رد پای دخالت یک جناح سیاسی است -، به نظر خودش می‌گوید با فتوای من نمی‌سازد، درست است ولی خلاف شرع و موازین نیست، چرا که قانونی که با فتوای همه فقها و مجتهدان مخالف باشد، حکم خلاف شرع بین را پیدا می‌کند و اگر کسی عمداً مرتکب شود، باید تعزیر شود و مجازات می‌شود و چنین چیزی نیست، تنها اعمال سلیقه است.

بنده معتقدم از نظر فقهی زن و مرد در باب دیه و قصاص برابرند، این را با استدلال فقهی و همان متدهای فقهی بیان کردم و ان‌شاءالله در آینده نزدیک کتابش منتشر خواهد شد. با این فرض اگر مجلس بر مبنای همین فتوا قانون تصویب کند، نمی‌توان گفت خلاف شرع است، چون

بر طبق فتوای یک فقیه است که بر اساس استدلال و استنباط فقهی، اجتهاد کرده است، همچنان که اگر بر آن فرض که دلالت بر این دارد که دیه زن نصف دیه مرد است قانون تصویب کنند نیز چون بر اساس فتوای گروهی از فقها است آن را نیز نمی‌توان خلاف شرع دانست. این بستگی به نظر نمایندگان محترم مجلس دارد که ملاحظه کنند کدام یک از متدهای فقهی در جامعه امروز کارآمدتر است، اگر برداشت فقهی نصف بودن دیه زن نسبت به مرد را کارآمد دانسته آن را تصویب می‌کنند و اگر برداشت فقهی برابری دیه زن و مرد را کارآمدتر دانستند - همچنان که قطعاً این متد کارآمدتر است - این را تصویب کنند، چرا که در دنیا به ما ارزش می‌دهند، به احکام اسلام به عنوان کارآمد و ارزشمند نگاه می‌کنند، و نمی‌توان گفت خلاف شرع است، بنابراین اگر کسی که فتوایش این نیست، بگوید خلاف شرع است، به نظر بنده اشتباه کرده است، بلکه باید بگوید خلاف نظر من است، و در قانون اساسی خلاف نظر مطرح نیست، خلاف شرع و موازین اسلام مطرح است. پس به طور کلی خلاف شرع بین آن است که همه فقها و مجتهدان قانونی را خلاف بدانند، یعنی اگر یک روزی نمودبانه نمایندگان مردم یا کنوانسیون بین‌المللی تصویب کنند که زن باید بدون حجاب بیاید، خوب این خلاف شرع است، چون همه فقها این قانون را نادرست می‌دانند و می‌گویند اگر زن بدون حجاب در جامعه ظاهر شود گناهکار است و اگر با آگاهی بیرون بیاید این خلاف شرع است. اما اگر یک اموری باشد که خلاف سلیقه باشد آن را نمی‌توان خلاف شرع دانست، و به طور کلی نمی‌توان گفت یک چیزی خلاف شرع است باید به طور موردی بررسی کرد، برای مثال قانون منع شکنجه خیلی روشن است نه تنها خلاف شرع نیست، بلکه مطابق و موافق با شرع است. در اسلام اصلاً شکنجه، آزار و اذیت نه تنها در مورد انسان‌ها که در مورد حیوانات نیز وجود ندارد، حتی حیوانی را اگر مورد آزار و اذیت قرار دهیم گناه است تا چه رسد به انسان‌ها، لذا در ادبیات عامه هست که نباید دانه‌ای را در از دهان مورچه گرفت، زیرا کراهت دارد نباید آن را زیر پاله کرد. سعدی می‌گوید: «میازار موری که دانه کش است / که جان دارد و جان شیرین خوش است». این ادبیات دین و ملی ماست، حالا چگونه آقایان برخی قوانین را موافق شرع یا به عکس خلاف شرع می‌دانند، خودشان باید استدلال و استنباط فقهی آن را بیان کنند، بنده وارد این مسائل نمی‌شوم چرا که امروز تمام این برداشتها به مسائل سیاسی پیوند خورده است و دنیا به این نتیجه رسیده است که نظریات و برداشتها جنبه سیاسی دارد، به هر حال این قضاوت دنیا در مورد نظریات و دیدگاه و قوانین ماست و خیلی مشکل ساز شده است.

#### فکر می‌کنید چه اشکالی وجود دارد؟

عرض کردم، با قوانین به طور سلیقه‌ای برخورد می‌کنند، تنها نظر و عقیده خود را موافق شرع می‌دانند و طبق آن عمل می‌کنند و به سایر نظرات و دیدگاهها توجهی نمی‌کنند.

#### بالاخره این مسائل چگونه حل و فصل خواهد شد؟

حل و فصل این امور به گذشت زمان نیاز دارد. بنده آن وقت که در شورای نگهبان بودم - نظریات بنده مضبوط است - همان

**تغییر در اصل نظام و ساختار حاکمیت سیاسی که به نام جمهوری اسلامی است، امکان ناپذیر است؛ چرا که اگر جمهوریت را بردارند به نظام استبدادی مطلقه و خودکامگی فردی بر می‌گردد و اگر اسلامیت را بردارند خلاف موازین اسلام پیش می‌آید و این بر خلاف خواست و نظر و رأی مردم است که در جریان انقلاب اسلامی در سال ۵۷ خواستار آن شدند و در سال ۵۸ و پس از تثبیت انقلاب طی یک رفراندوم با رأی اکثریت قاطع مردم مشروعیّت قانونی نیز پیدا کرده است.**

غیر مسلمان (مسیحی) با دین زن مسلمان داده است، به هر حال ما این نظریات را در خصوص برابری زن و مرد در همه جهات حقوقی دادیم. بنده معتقدم اینکه در دنیا ما را متهم می‌کنند که شما تبعیض را بردارید و به زنان حقوق مساوی بدهید، باید بگوییم که اگر مردها قدرت داشتند باید می‌گفتند که در مورد ما مردان باید تبعیض را بردارید نه زن‌ها، چون نه تنها از نظر اسلام تبعیضی در حقوق آنان نیست، بلکه حقشان بیشتر رعایت شده است. به هر حال در دین، قتل نفس و مالکیت آن‌ها برابر هستند، در مورد سمت‌های اجرایی در کشور بنده معتقدم زن می‌تواند مرجع تقلید شود، عهده دار مسئولیت رهبری شود، رئیس جمهور شود، وزیر شود، قضاوت کند، تقریباً در تمام پست‌های اجرایی و

کلیدی زنان نیز می‌توانند این مسئولیت‌ها را به عهده بگیرند. در قانون اساسی هم فقهای که آن روز تدوین می‌کردند، به این موضوع عنایت داشتند که اگر بنویسند زن نمی‌تواند رئیس جمهور شود، خلاف شرع است، خلاف موازین اسلام است، لذا یک عبارت دو پهلو نوشتند که بستگی به شرایط فرهنگی و موقعیت کشور دارد که: «رئیس جمهور باید از بین رجال سیاسی کشور باشد». رجال سیاسی یک اصطلاح عام است مانند واژه جوانمرد که هم شامل زنان می‌شود مثل حضرت زینب (س) که جوانمرد بود و در حادثه کربلا این جوانمردی را از خود نشان داد و هم شامل مردان می‌شود همچون حضرت ابوالفضل (ع) که باز در روز عاشورا مرحله بالایی از جوانمردی را به منصفه ظهور رساند.

در ارتباط با حقوق زنان مواردی است که نیاز به بررسی و توضیح دارد. یکی از آن موارد بحث «حجاب و پوشش» است که یک تکلیف و قانون الهی است، البته در این خصوص نظر بنده این است که مردها نیز باید احتیاط کنند و خود را بپوشانند، ولو احتیاط واجب ندانستیم، اما به هر حال گفتیم احتیاط این است که مردها هم خود را بپوشانند و وسیله گناه برای دیگران نشوند، بنابراین تبعیضی نیست، علاوه بر این اگر هم قائل به این باشیم که حجاب و پوشش فقط خاص

زن‌ها باشد که ضرورت فقه شیعه است و قرآن هم نسبت به آن گویا است و به قول شهید مطهری این مصونیت است نه محدودیت. این اصلاً تبعیض نیست، پس مردان هم باید خودشان را بپوشانند، گرچه این احتیاط، احتیاط مستحبی است، البته بعضی فقها الآن فتوا می‌دهند، لذا اگر یک جوانی طوری بیرون بیاید که مورد جلب توجه دیگران شود، باید تذکر داد و جلوگیری کرد، فرضاً در راهروی قطار مردان حق ندارند با لباس زیر بیرون بیایند و این یک نظم اجتماعی است. پس در امر حجاب و پوشش حکم مسلم اسلام است و مسلمانان مقید به رعایت آن هستند و به گفته مرحوم شهید مطهری حجاب مصونیت است نه محدودیت. لذا این حق فطری نیست که سازمان ملل یا کنوانسیون بین‌المللی بتواند نظر بدهد، این یک حق الهی و قراردادی است و

وقت بحث «طلاق» و موضوع «عسر و حرج» مطرح بود و برخی از فقهای بزرگوار شورای نگهبان - الآن هم بزرگوارند ولی آن وقت قطعاً خیلی بالاتر بودند - که اکنون در موقعیت مرجعیت قرار دارند، آن موقع همین موضوع موجب اختلاف بین بنده و بعضی از فقهای دیگر بود که آیا می‌توان با استناد به عسر و حرج، زن را مطلقه کرد یا نه. استفتائی از امام به عمل آمد که ایشان ذیل همان نامه مرقوم فرمودند: «آری، می‌توان طلاق داد و اگر نبود ترس از بعضی مسائل، مطالب دیگری را عرض می‌کردم که آن راه آسان‌تر بود». ما آن وقت به طور صریح و شفاف مسائل را مطرح می‌کردیم و با استدلال و استنباط فقهی، اجتهاد می‌کردیم و در صورت سؤال در زمینه مسائل مطرح شده پاسخ می‌دادیم. اکنون وظیفه آقایان است که پاسخ بدهند، ما در قبال قضاوت دنیا در ردّ قانون منع شکنجه چه استدلال و استنباطی داریم تا به آنان عرضه نماییم و چطور دنیا از ما می‌پذیرد. امروز که تمام دشمنی‌ها علیه اسلام صورت می‌گیرد و برخی نویسندگان آن‌ها اعلام می‌کنند که اسلام حامی تروریسم است، طرفدار خشونت، ضرب و شتم و کشتن انسان‌ها است، ما چگونه می‌توانیم از حقانیت آیین اسلام و میراث بودن آن از این تهمت‌ها و افتراها، استدلال بیآوریم. این نحو برخورد سلیقه‌ای و مصلحت‌فردی به جای موازین شرع و اسلام، آیا می‌تواند آبروی اسلام و احکام آن و نظام جمهوری اسلامی در سطح دنیا را حفظ کند و آنان این گونه استدلال و استنباط را می‌پذیرند و قانع می‌شوند.

برای مخاطبان دانمارکی که به مسائل حقوق بشر خیلی اهمیت می‌دهند، و گفتگوهای ایران و اتحادیه اروپا را پیگیری می‌کنند توضیح دهید؟

بنده معتقدم از نظر اسلام، حقوق بشری که در آیین اسلام هست، سایر کشورها هیچ‌گاه نسبت به آن شناخت پیدا نکردند و نمی‌توانند طبق آن عمل نمایند. یکی از مواردی که در بحث حقوق بشر به آن توجه می‌شود برابری همه انسان‌ها از نظر حقوق است، بنده این موضوع را بحث کرده‌ام، استدلال و استنباط فقهی خود را بیان کرده‌ام و تدوین شده است. البته تاوان این نظریات فقهی را نیز پرداخت کرده‌ام و در گذشته نیز بزرگان حوزه و عالمان دینی پرداخت کرده‌اند. برای مثال وقتی فقهی مثل مرحوم فیض نظریه جدید (سهل و آسان) درباره غنا و موسیقی می‌دهد، تاوان سنگینی بابت آن می‌پردازد. چه در گذشته و چه در حال حاضر، دشمنان آگاه و دوستان ناآگاه به فقه شیعه و اجتهاد پویا و بالنده در دنیا ضربه می‌زدند و هر کس نظریه نوینی می‌دهد، به صرف اینکه این فتوا خلاف اجماع و مشهور است مورد هجوم و تهمت ناآگاهان قاصر و آگاهان مقصر قرار می‌گیرد، گرچه به نتیجه نمی‌رسند و ما مسیر خودمان را بحمدالله پیش بردیم و امروز نیز این نظریات و فتاوا حتی در محاکم دادگستری، قضات محترم با استناد به نظریه بنده به تساوی دین مسلمان و غیر مسلمان رأی دادند، جدیداً در جریان دادگاهی، حکم تجدید نظر که قطعی هم شده رأی به تساوی دین زن

در مورد سمت‌های اجرایی در کشور بنده معتقدم زن می‌تواند مرجع تقلید شود، عهده دار مسئولیت رهبری شود، رئیس جمهور شود، وزیر شود، قضاوت کند، تقریباً در تمام پست‌های اجرایی و کلیدی زنان نیز می‌توانند این مسئولیت‌ها را به عهده بگیرند.



دیه و قصاص که زن و مرد برابر هستند، در ازدواج دختر باکره رشیده هم گفتیم که خودش حق ازدواج دارد، یعنی اگر دختری است باکره و رشیده و خودش مصلحت را می‌فهمد نیازی به اجازه پدر ندارد. در بحث «قیمومیت مادر» نیز معتقدیم بعد از فوت پدر، مادر قیوم اطفال است و با وجود مادر نوبت به جد نمی‌رسد و در بحث «حضانت» نظر بنده این است که تا هفت سال حق حضانت با مادر است، بعضی از فقهای دیگر نیز گفته‌اند که تا هفت سال بچه دیگر رشد یافته و مسائل او معلوم شده است و راجع به ملیت و مذهب نیز می‌گوییم همه انسان‌ها (اعم از مسلمان و غیر مسلمان) که در یک کشور مالشان محترم است چنانشان نیز محترم است و در حقوق با هم برابرنند.

#### ولی همین تصویب نشد و رد شد؟

شما مجدداً بحث تصویب را مطرح می‌کنید، بنده عرض کردم یک وقت ما می‌خواهیم و مصلحت را در این می‌دانیم که به گونه‌ای قوانین را با موازین اسلام تطبیق بدهیم که هم خلاف شرع نباشد و هم دنیا را متوجه کنیم که آئین اسلام برای تمام مسائل جامعه بشری راهکار و راه حل دارد، اگر این نظریه را پذیرفتیم که بنده به آن معتقد هستم و نظریات و فتاوی خود را با استدلال و استنباط فقهی بیان کرده‌ام و موجود است؛ ولی یک وقت می‌گوییم ما قوانینی که با نظر و فتوای خودمان مخالف باشد، تصویب نمی‌کنیم چون به مصلحت نیست و ضرر دارد، این گونه عمل کردن این نتایج را به همراه دارد. امروزه در مباحث حقوقی فعلی، دیه غیر مسلمان یک بیستم دیه مسلمان است. حال تصور کنید یک پزشک جراح متخصص را دعوت کنیم در ایران یک عمل جراحی بر روی یک بیمار انجام دهد. اگر همین پزشک در اثر ساحت تصادف فوت کند، دیه یک بیستم مسلمان را به خانواده‌اش می‌دهند، اما به عکس چنانچه همین پزشک با اتومبیل با یک مسلمان برخورد کند و منجر به فوت او شود، دیه کامل یک شخص مسلمان را باید بپردازد. آیا دنیا این گونه تصویب و اجرای قوانین را عادلانه و منصفانه می‌داند، حقوق بشر آن را می‌پذیرد. بنده از نظر فقهی این قانون را بر خلاف عدالت می‌دانم و ظلم است. به طور مفصل استدلال فقهی و حقوقی مسئله را نیز بیان داشته‌ام. به هر حال امروزه هر دو راه وجود دارد و این بستگی دارد که ما کدام یک از این دو را برای جامعه کارآمدتر بدانیم.

#### مشکل اینجاست که آنچه شما می‌اندیشید، عمل

نمی‌شود، فکر می‌کنید سرانجام چه خواهد شد؟

بنده معتقدم این روش که ما با استدلال فقهی و حقوقی مسائل را مطرح کرده‌ایم سبب می‌شود پویایی اجتهاد و جنبه کارآمدی فقه حتی برای مردم دنیا آشکار شود و بحث نفی ظلم از احکام اسلامی و مراعات جنبه عدالت و عقلایی بودن آن نیز اثبات می‌شود و این خلاف شرع هم نیست که بخواهیم بابت آن توانی بپردازیم و از نظر قانون اساسی هم کفایت می‌کند چون بحث انطباق با موازین اسلام مطرح است؛ گرچه تصویب قوانینی که با فتاوی تعدادی از فقهایان سنخیت دارد نیز درست است و با موازین منطبق است، ولی اینکه استفاده از این شیوه و متد فقهی چه نتایج و پیامدهایی به دنبال خواهد داشت

قابل تغییر هم نیست. در ارتباط با حقوق زنان موضوع دیگر بحث «ارث» است که این واقعیت دارد که در قرآن آمده که ارث پسر دو برابر ارث دختر است، اما آنجا نیز ما استدلال کردیم که به خاطر لب و جان مالکیت، زن‌ها سهم بیشتری می‌برند و اگر قرار بر اعتراض باشد این مردان هستند که باید اعتراض کنند نه زن‌ها. ضمناً بنده در بحث ارث که مفصل بیان کرده‌ام قائل به ارث بردن غیر مسلمان از مسلمان هستم. مورد بعدی در ارتباط با حقوق زنان موضوع «طلاق» است که می‌گویند طلاق در دست مرد است و اعتراض می‌کنند که چرا طلاق در دست زن نیست. در عقد نکاح مرد باید برای همسرش مهریه قرار بدهد و از نظر اسلام عقد ازدواج بدون مهریه باطل است، با آنکه در مسئله ازدواج و زناشویی زن و شوهر شریک زندگی یکدیگر هستند و در کام‌جویی جنسی مثل هم هستند، اما اسلام برای رعایت حقوق بیشتر زن‌ها گفته مرد باید مهریه قرار دهد و اسم آن «نحله یا صدقه» است یعنی صدق احترام گذاشتن به زن است، حتی در حدیث است که وقتی عروس به خانه دلداد می‌آید مرد باید پاهای او را بشوید، یعنی کمال تواضع و فروتنی مرد در مقابل زن را نشان می‌دهد. حال اگر مرد بخواهد همسر خود را طلاق بدهد، باید حتماً مهریه را بپردازد و این یک قرارداد عقلایی است، مرد می‌گوید موقع ازدواج مهریه به تو دادم، حالا هم مهریه برای خودت و هم خودت برای خودت، اگر بگوییم نه، حق نداری طلاق بدهی، این خلاف آزادی مرد است، آری اگر مرد بخواهد مهریه را نپردازد و زن را طلاق بدهد، این ظلم به زن است. حال اگر زن بخواهد مهریه را بگیرد و طلاق هم بگیرد، این ظلم به مرد است. به هر حال این قراردادی که منعقد کرده بودند، فسخ می‌کنند، در مقابل زن هم اگر از مرد راضی نباشد و از دست همسرش ناراحت است، اسلام یک راهی را پیشنهاد داده است - چندین نفر از قدامای ما (عالمان دینی) در قرن چهارم هجری فتوا داده‌اند، بنده هم نظریه فقهی‌ام با استدلال و استنباط از نظر این بزرگان است - که چنانچه

زن از شوهرش خوشش نمی‌آید به او می‌گوید حاضر مهریه را به تو برگردانم یا ذمه‌ات را بری می‌کنم، در این حالت بر مرد واجب است که این زن را طلاق بدهد، که به این نوع طلاق که با بذل مهریه انجام می‌شود «طلاق خلع» گویند. حال اگر مرد از طلاق استنکاف ورزد و زن به دادگاه شکایت کند، دادگاه به واسطه قدرتی که دارد ولایتاً زن را طلاق می‌دهد، و این دیگر ظلم به زن نیست. پس اگر با دقت به موضوع طلاق و قوانین آن بنگریم نابرابری و ظلمی در کار نیست و اگر بر اساس قانون انجام شود، عدالت و جنبه عقلایی آن رعایت شده است، نه اینکه متوقع باشیم هر کدام از زن و مرد در صورت عدم تمایل به ادامه زندگی، مجبور باشند تا پایان عمر به پیمان زناشویی خود وفادار باشند، چرا که این استبداد است. به نظر بنده از دیدگاه اسلام هیچ گونه تبعیضی در بحث حقوق زنان و مردان وجود ندارد. در بحث



اگر با دقت به موضوع طلاق و قوانین آن بنگریم نابرابری و ظلمی در کار نیست و اگر بر اساس قانون انجام شود، عدالت و جنبه عقلایی آن رعایت شده است، نه اینکه متوقع باشیم هر کدام از زن و مرد در صورت عدم تمایل به ادامه زندگی، مجبور باشند تا پایان عمر به پیمان زناشویی خود وفادار باشند، چرا که این استبداد است.



را عهده دار شوند، برخی از افراد نمی‌پذیرند و تفسیر شورای نگهبان از اصطلاح «رجل سیاسی» در بحث انتخاب رئیس جمهور زنان را شامل نمی‌شود و در سیستم قضایی هنوز زنان نمی‌توانند قاضی شوند، حال چگونگی می‌توان توقع داشت در آن جامعه که با نظام قبیله‌ای پیوند داشت، افراد امامت حضرت زهرا (س) را بپذیرند، بنابراین یک کار لغو و بی‌هوده‌ای بود و سبب می‌شد علیه اسلام فوق‌العاده تبلیغات کنند.

با آنکه جامعه بشری رشد کرده و حداقل حق رأی به زنان داده و حق حاکمیت آنان بر سرنوشت خویش را قبول کرده است، ولی هنوز با حقوق بشری که مورد قبول اسلام است فاصله دارد. به نظر بنده در حقوق بشر مورد تأیید اسلام هیچ گونه تبعیض از نظر ملیت، قومیت، نژاد، جنسیت و مذهب وجود ندارد و همه انسان‌ها از نظر حقوق مساوی هستند و در خون بها، اعمال مجازات چه زن و چه مرد با هم برابرند. حجاب برای زن هست، اما این ظلم به زن نیست، بلکه به خاطر مصونیت، خدمت به زن است. در بحث «ارث» همان گونه که عرض کردم و استدلال فقهی و حقوقی را بیان کرده‌ام، سهم ارث زن نسبت به مرد بیشتر است نه کمتر و ضمناً غیر مسلمان از مسلمان ارث می‌برد، مالکیت زن پذیرفته شده است، امکان کسب علم و تحصیل دارد. از نظر اسلام، تمام انسان‌ها همان‌طور که مالشان محترم است، جانشان نیز محترم است، همچنان که اگر کسی از اموال غیر مسلمانان دزدی کند، طبق قوانین جزایی اسلام مجازات می‌شود، بنده معتقدم از نظر جان نیز همین‌طور است، اگر کسی غیر مسلمانی را عمداً بکشد، مثل این است که مسلمانی را عمداً کشته است و باید قصاص شود. اگر شخص غیر مسلمان محترمی که طبق منشور سازمان ملل یا قوانین حاکم بین کشورها و با اسناد معتبر مثل گذرنامه به کشور اسلامی سفر کند، مال، جان و آبروی او محترم است، در بحث «نکاح» مرد علاوه بر پرداخت مهریه و صداق باید نفقه همسرش را نیز بپردازد ولی اگر مردی بخواهد شرط کند که نمی‌خواهد نفقه همسرش را بپردازد و در عقد نکاح شرط کند، اشکالی ندارد، لذا آزادی او از بین نرفته است، بنابراین اگر ما به طور دقیق مسائل حقوقی از دیدگاه اسلام را مورد بررسی قرار دهیم ملاحظه خواهیم کرد جنبه حقوقی زنان حتی نسبت به مردان بیشتر رعایت شده است. متأسفانه برخی حرکات‌های خشونت بار و تروریستی که به نام اسلام در خیلی از نقاط جهان صورت گرفته است، تبلیغات سویی علیه اسلام به راه انداخته است و امروز بر همه انسان‌های آزاد اندیش است که از حقوق بشر مورد تأیید اسلام دفاع کنند و آن را برای مردم جهان توضیح بدهند و تبیین کنند.

(مصاحبه خبرنگاری از کشور دانمارک)

با حضرت آیت الله العظمی صانعی (مدظله العالی)

در تاریخ ۱۳۸۲/۳/۲۲

در آینده معلوم می‌شود. بنده معتقدم این نظریه فقهی و فتاوا با موازین شرع و اسلام منطبق است، ان‌شاءالله فقهای شورای نگهبان نیز به این نتیجه برسند و مصلحت را در این ببینند که به صورت قانون تدوین شود، چرا که امروزه دنیا نسبت به نظریات فقهی و فتاوی بنده که با استدلال فقهی و حقوقی بیان کرده‌ام آگاهی دارد، ولی آنان به قوانینی که در نظام جمهوری اسلامی تصویب می‌شود و ملاک عمل و اجراست می‌نگرند و ما را متهم به اعمال تبعیض بین مسائل حقوقی زنان و مردان و مسلمانان با غیر مسلمانان می‌کنند. این دیدگاه و نگرش جهان غرب به ایران است، شما باید به گونه‌ای با استدلال فقهی و حقوقی برای آنان مسائل را تبیین کنید که قانع شوند و دیگر مدعی تبعیض حقوقی در ایران نباشند. بنده برای اثبات عدم تبعیض جنسیتی و تساوی حقوقی بین زن و مرد یک روایت نقل می‌کنم: «شخصی خدمت امام صادق (ع) عرض کرد: آیا زن می‌تواند در حج تمتع از طرف مرد نایب شود یا نه، (حج یکی از مناسک و فرایض دینی است که انجام اعمال آن مشکل است و حتی مردها نیز برخی از اعمال را به سختی انجام می‌دهند و زواره (یکی از صحابه) خدمت امام صادق (ع) عرض کرد: چهل سال است راجع به اعمال حج سؤال می‌کنم و هنوز تمام نشده است. امام (ع) فرمود: خانه‌ای که چهار هزار سال قبل از حضرت آدم طواف می‌شده، تو می‌خواهی مسائل آن تمام بشود، لذا علی رغم آنکه آسان است، پیچیده است.» امام (ع) در پاسخ فرمود: «رب امرأة افقه من رجل»، چه بسا یک زنی دانشمندتر، ریشه‌یاب‌تر از مرد است. این گونه نیست که چون زن است، دقیق و ریشه‌یاب نباشد، خداوند برای هیچ کدام از زن و مرد کم نگذاشته و هر دو صاحب عقل، فکر و شعور هستند. حال برخی از افراد این سؤال را مطرح می‌کنند که اگر زن دارای شأن، مقام و فضیلت هست، پس چرا حضرت زهرا(س) امام نشد. پاسخ این سؤال از صحبت‌های قبل من معلوم شد. حضرت زهرا(س) از نظر فضیلت‌های معنوی با امیرالمؤمنین(ع) هیچ فرقی ندارد، زیرا اگر حضرت علی(ع) نبود، کفوی برای حضرت زهرا(س) نبود. حضرت زهرا(س) بعد از رحلت پیامبر اکرم(ص) جبرئیل امین نازل می‌شد و برایش حدیث می‌آورد و علی(ع) آن را می‌نوشت، پس از نظر فضیلت و تقوا هیچ مشکلی ندارد که بتواند امام بشود، اینکه آن حضرت امام نشد به این علت بود که جامعه آن روز هنوز ظرفیت و شایستگی درک حضور حضرت زهرا(س) به عنوان امام که هادی مردم است را نداشت، جامعه آن روز به زن به چشم موجودی ضعیف نگاه می‌کرد که فقط برای استمتاع جنسی و کار روزمره در خانه کارایی دارد و اگر خداوند آن حضرت را برای امامت بر می‌گزید فایده‌ای برای مردم جامعه نداشت، بلکه به ضرر اسلام هم تمام می‌شد، چرا که تبلیغات سویی علیه اسلام شروع می‌شد، لذا این گونه نبود که کسی تصور کند آن حضرت شایستگی و صلاحیت لازم برای رسیدن به مقام امامت را نداشته است، بلکه از نظر فضایل و مناقب با حضرت علی(ع) هیچ تفاوتی نداشته است. علی رغم همه پیشرفت‌ها در جامعه امروز، وقتی بنده می‌گویم زنان می‌توانند عالی‌ترین مقامات و مناصب و مسئولیت‌ها



## همزیستی با اهل ادیان

### همزیستی با اهل ادیان

تشویق‌های پیغمبر اکرم به علم، و تشویق‌ها و دعوت‌های قرآن به علم و تعلم و تفکر و تعقل، عامل اساسی نهضت و شور و نشاط علمی [قرن‌های اول] بود. عامل دوم این بود که نژادهای مختلف وارد دنیای اسلام شده بودند که اینها سابقه فکری و علمی داشتند. عامل سوم که زمینه را مساعد می‌کرد جهان وطنی اسلامی بود، یعنی اینکه اسلام با وطن‌های آب و خاکی مبارزه کرده بود و وطن را وطن اسلامی تعبیر می‌کرد که هر جا اسلام هست، آنجا وطن است و در نتیجه تعصبات نژادی تا حدود بسیار زیادی از میان رفته بود به طوری که نژادهای مختلف با یکدیگر همزیستی داشتند و احساس اخوت و برادری می‌کردند. معلاً شاگرد، خراسانی بود و استاد مصری، یا شاگرد مصری بود و استاد خراسانی. حوزه درس تشکیل داده می‌شد، آن که به عنوان استاد نشسته بود معلاً یک غلام بربری بود مغل «نافع» یا «عکرمه» غلام عبد الله بن عباس؛ یک غلام بربری می‌آمد می‌نشست، بعد می‌دید عراقی، سوریه‌ای، حجازی، مصری، ایرانی و هندی‌های درس او شرکت کرده‌اند. این یک عامل بسیار بزرگی بوده برای اینکه زمینه این جهش و جنبش را فراهم کند.

و از این شاید بالاتر آن چیزی است که امروز اسمش را «تسامح و تساهل دینی» اصطلاح کرده‌اند و مقصود همزیستی با غیرمسلمانان است، مخصوصاً همزیستی با اهل کتاب؛ یعنی مسلمانان اهل کتاب را برای اینکه با آنها همزیستی کنند، تحمل می‌کردند و این را برخلاف اصول دینی خودشان نمی‌دانستند. و در آن زمان اهل کتاب اهل علم بودند. اینها وارد جامعه اسلامی

شدند و مسلمین مقدم اینها را گرمی شمردند و در همان عصر اول، معلومات اینها را از ایشان گرفتند و در عصر دوم، دیگر در رأس جامعه علمی، خود مسلمین قرار گرفتند. مسأله تسامح و تساهل با اهل کتاب نیز یک عامل فوق العاده مهمی بوده است. البته خود این هم ریشه حدیثی دارد. ما احادیث زیادی در این زمینه داریم. حتی مرحوم مجلسی در بحار نقل می‌کند - و در نهج البلاغه نیز هست - که پیغمبر فرمود: «خَلُّوا الْحِكْمَةَ وَ لُؤْمِنِ مُشْرِكٍ» (حکمت یعنی سخن علمی صحیح) سخن علمی صحیح را فرا بگیرید ولو از مشرک. این جمله معروف: «الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ يَأْخُذُهَا إِنَّمَا وَجَدَهَا» مضمونش همین است (در بعضی تعبیرها هست: وَ لَوْ مِنْ يَدِ مُشْرِكٍ) یعنی حکمت - که قرآن می‌گوید: «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» (بقره/۲۶۹) و به معنی سخن علمی محکم، پابرجا، صحیح، معتبر و حرف درست است - گمشده مؤمن است. خیلی تعبیر عالی‌ای است: «گمشده». اگر انسان چیزی داشته باشد که مال خودش باشد و آن را گم کرده باشد چگونه هر جا می‌رود دنبالش می‌گردد؟! اگر شما یک انگشتر قیمتی داشته باشید که مورد علاقه‌تان باشد و گم شده باشد، هر جا که احتمال می‌دهید می‌روید و تمام حواستان به این است که گوشه و کنار را نگاه کنید ببینید آیا می‌توانید گمشده‌تان را پیدا کنید. از بهترین و افتخارآمیزترین تعبیرات اسلامی یکی همین است: حکمت گمشده مؤمن است، هر جا که پیدایش کند می‌گیرد ولو از دست یک مشرک؛ یعنی تو اگر مالت را، گمشده‌ات را در دست یک مشرک ببینی آیا می‌گویی من کاری به آن ندارم، یا می‌گویی



عالم اسلامی که به نوبه خود شکوک و شبهاتی بر می‌انگیخت، موجب شد که بیش از پیش ضرورت تحقیق در مبانی ایمانی اسلامی و دفاع از آنها در میان مسلمین احساس شود و موجب ظهور متکلمان برجسته‌ای در قرنهای دوم و سوم و چهارم گردید.

اسلام شرک را تحمل نمی‌کند، همزیستی با ادیان مثل یهودیت، نصرانیت و مجوسیت را می‌پذیرد ولی همزیستی با شرک را نمی‌پذیرد.

از نظر آقای دکتر زرین کوب، اسلام به دنیایی پا گذاشت که در حال رکود و جمود بود.

اسلام با تعلیمات مبنی بر جستجوی علم و ترک تعصبات قومی و مذهبی و اعلام امکان همزیستی با اهل کتاب، غلها و زنجیرهایی که به تعبیر خود قرآن به دست و پا و گردن مردم جهان آن روز بسته شده بود پاره کرد و زمینه رشد یک تمدن عظیم و وسیع را فراهم ساخت.

در قانون جهاد، اسلام میان مشرک و غیر مشرک تفاوت قائل شده، نوعی همزیستی با غیر مشرک را جایز دانسته است که با مشرک جایز ندانسته است.

قرآن هم دستور جهاد می‌دهد و هم هدف جهاد را مشخص می‌کند. وَ قَاتِلُوهُمْ بِاَیْنِهِا بَجْنٰگَیْدِ، برای چه؟ حَتّٰی لَا تَکُوْنَ فِتْنَةً لِیْکُمْ اَیْنِکُمْ زَمِیْنَه فِتْنَه رَا اَز مِیْاَن بَرِیْدِ، آشوبی در میان نباشد. وَ یَکُوْنَ الَّذِیْنَ کَلَهَ لِلّٰهِ وَ دِیْن تَنهَا اَز اَن خِدا بَاشِء، یعنی بشر تسلیم خدا باشد، تسلیم حقیقت باشد. معنی «وَ یَکُوْنَ الَّذِیْنَ کَلَهَ لِلّٰهِ» همان طور که مفسرین گفته‌اند این نیست که «تا همه مردم مسلمان باشند» چون از ضرورت‌های دین اسلام است که اسلام- به اصطلاح امروز- همزیستی مسالمت‌آمیز با اهل کتاب را (یعنی مردمی که به یکی از ادیان آسمانی اعتقاد دارند) می‌پذیرد ولو بالفعل توحیدشان توحید درستی نیست، بالاخره اینها در اصل اهل توحید بوده‌اند. اسلام تنها شرک را نمی‌پذیرد. پس معنی «وَ یَکُوْنَ الَّذِیْنَ کَلَهَ لِلّٰهِ» این است که تا مردم با خدا آشنایی داشته باشند و لااقل اظهار تسلیم در مقابل ذات پروردگار بکنند.

بنی‌النضیر جماعتی از یهود و ساکن اطراف مدینه بودند و در ابتدا هم‌پیمان شدند، پیمانی که پیغمبر اکرم با همه یهودیهایی که در مدینه بودند امضا کرد که اینها می‌توانند به شعائر دینی خودشان عمل کنند و با مسلمین به اصطلاح همزیستی داشته باشند به شرط اینکه با دشمنان مسلمین همکاری نکنند و اگر با خود مسلمین همکاری کنند از مزایای دیگری هم برخوردار خواهند بود.

مجموعه آثار استاد شهید مطهری (ج ۱۸، ص ۸۱ - ۸۳)

این مال من است؟ امیرالمؤمنین می‌فرماید: مؤمن علم را در دست مشرک عاریتی می‌بیند و خودش را مالک اصلی، و می‌گوید او شایسته آن نیست، آن که شایسته آن است، من هستم.

برخی مسأله تسامح و تساهل نسبت به اهل کتاب را به حساب خلفا گذاشته‌اند که «سعه صدر خلفا ایجاب می‌کرد که در دربار آنها مسلمان و مسیحی و یهودی و مجوسی و غیره با همدیگر بجوشند و از یکدیگر استفاده کنند» ولی این سعه صدر خلفا نبود، دستور خود پیغمبر بود. حتی جرجی زیدان این مسأله را به حساب سعه صدر خلفا می‌گذارد. داستان سیدرضی را نقل می‌کند که سید رضی- که مردی است در ردیف مراجع تقلید و مرد فوق العاده‌ای است و برادر سید مرتضی است- وقتی که دانشمند معاصرش «ابو اسحق صابی» وفات یافت قصیده‌ای در مدح او گفت:

اَرَ اَیْتٌ مِّنْ حَمَلِوْا عَلٰی الْاَعْوَادِ  
اَرَ اَیْتٌ کَیْفَ حَبَا ضِیَاءَ النَّادِی

«دیدنی این چه کسی بود که روی این چوبهای تابوت حملش کردند؟! آیا فهمیدی که چراغ محفل ما خاموش شد؟! این یک کوه بود که فرو ریخت...» برخی آمدند به او عیب گرفتند که آیا یک سید، اولاد پیغمبر، یک عالم بزرگ اسلامی، یک مرد کافر را این طور مدح می‌کنند؟! گفت: بله، «اِنَّمَا رَزَقْتُ عِلْمَهُ» من علمش را مرثیه گفتم، مرد عالمی بود، من او را به خاطر علمش مرثیه گفتم، (در این زمان اگر کسی چنین کاری کند از شهر بیرونش می‌کنند) جرجی زیدان بعد از آنکه این داستان را نقل می‌کند می‌گوید:

ببینید سعه صدر را، یک سید اولاد پیغمبر مثل سید رضی با اینهمه عظمت روحی و این مقام شامخ سیادت و علمی [یک کافر را چنین مدح می‌کند] بعد می‌گوید «همه اینها ریشه‌اش از دربار خلفا بود که اینها مردمانی واسع الصدر بودند.» این به دربار خلفا مربوط نیست. سید رضی شاگرد علی بن ابی طالب است که نهج البلاغه را جمع کرده، او از همه مردم به دستور جدش پیغمبر و علی بن ابی طالب آشناتر است که می‌گوید حکمت و علم در هر جا که باشد محترم است.

از نظر اسلام مسلمانان می‌توانند در داخل کشور خود با پیروان ادیان دیگری که ریشه توحیدی دارند از قبیل یهود و نصاری و مجوس، هر چند بالفعل از توحید منحرف باشند، تحت شرایط معینی همزیستی داشته باشند، ولی نمی‌توانند در داخل کشور اسلامی با مشرک همزیستی کنند. مسلمانان می‌توانند بر اساس مصالح عالیله اسلامی با کشورهای مشرک قرارداد صلح و عدم تعرض منعقد نمایند و یا در موضوع خاصی پیمان ببندند.

پهوستن اقوام و ملل مختلف به اسلام با یک سلسله افکار و اندیشه‌ها، و همزیستی مسلمین با ارباب دینات دیگر از قبیل یهودیان و مسیحیان و مجوسیان و صابئین، و مجادلات مذهبی که میان مسلمین و آن فرقه‌ها رخ می‌داد، و خصوصاً پیدایش گروهی به نام «زناقه» در جهان اسلام که به طور کلی ضد دین بودند با توجه به آزادی‌ای که خلفای عباسی- در حدودی که با سیاست برخورد نداشت- داده بودند، و پیدایش فلسفه در



## نیمه خالی لیوان



رضا احمدی  
(بزه‌شناس دینی)

### مقدمه

در سالهای اخیر جامعه در تب و تاب همبستگی اجتماعی است. به بهانه‌های مختلف سعی در دوره‌هم جمع شدن و پیوند اجتماعی دارد. یکی از جمع‌هایی که در ده اخیر روبه گسترش است، جمع هم کلاسی‌های دوران دبیرستان است. براساس این طرح، همکلاسی‌های دوران دبیرستان که به کار مشغول شده اند ماهانه به نوبت مهمانی می‌دهند. بعضی از آنها که به نان و نوای خوبی رسیده اند، دغدغه بیشتر دارند و کمک می‌کنند.

این ماه نوبت سعید بود، او متخصص دندان پزشکی است، مهمانان را به باغ پدر همسرش دعوت کرده بود. باغی مجلل با استخر و درختان میوه، قیسی‌های درشت، گیلاس رسیده، مهمانان را به خود مشغول کرده بود. جواد یکی بستگان، دوست دوران کودکی و جوانی سعید بود که در دوره دبیرستان نیز همکلاسی بودند. ماه قبل نوبت او بود که مهمانی را در تالاری مجلل برگزار کرد.

جواد در حالیکه سعید به استقبالش آمده بود، وارد باغ شد؛ خود را به جمع رساند، روی صندلی نشست. مهمانان مشغول چای خوردن بودند، جواد چای نباتی برای خود ریخت، منتظر خنک شدن چایش بود. در میان جمع روبه سعید کرد گفت: «مرد حسابی اینجا دیگه کجاست که ما را آورده اید، اینقدر چرخیدم تا باغ را پیدا کرده ام. سعید از صحبت‌های او جا خورد، چیزی نگفت، اما بسیار ناراحت شده بود و خود خوری می‌کرد. وقت نهار هم جواد دپارازیت دیگری انداخت که میزبان شنید و بیش از پیش ناراحت تر شد.

جواد به کناردستی اش می‌گفت: کباب سفتی بود مثل اینک گوشت بز است. پس از مهمانی رابطه جواد و سعید قطع شد، دوسال بعد که نوبت جواد

جسمی و روحی فرد به تحلیل می‌برد و او را به ضعف و سستی می‌کشاند. روند شکل‌گیری و گسترش آنها در ذهن نیز خیلی سریع و پیشرونده است. کافی است در مقابل اولین افکار منفی که به ذهن فرد خطور می‌کنند کمی سستی، ضعف، عقب‌نشینی در فرد مشاهده شود و به عبارتی فرد تسلیم این افکار شود به سرعت جای پای برای خود باز می‌کند و تکثیر می‌یابند. گسترش آنها از طریق تعبیر و تفسیر وقایع، زایش مجدد افکار منفی، گسیل داشتن توجه فرد به خاطرات منفی و تلخ که تأیید کننده این افکار هستند، صورت می‌گیرد.

ممکن است یکی از این عوامل داشتن تجارب بد و ناموفق پی‌درپی باشد که فرد را به این باور عمیق می‌کشاند که تمام تجارب آینده نیز به این صورت خواهد بود. گاهی اوقات چنین حالتی خبر از یک بیماری روانی، سوء ظن شدید می‌دهد.

در مقابل افکار منفی، افکار مثبت و سازنده قرار دارد که نیرو بخشند، نشاط آور، شاد و امیدبخش به فرد و جامعه می‌بخشند، آثار بسیار زیادی به همراه دارد. مثبت‌اندیشی راه‌های موفقیت را به فرد نشان می‌دهند و به او کمک می‌کنند. مثبت‌بینی را نباید با خوش‌بینی و خوش‌باوری اشتباه گرفت. افراد مثبت‌بین، توان خود را برای دیدن زمینه‌های مثبت به موقع بکار می‌برند و اجازه نمی‌دهند مثبت‌بینی آنها، زمینه‌ای برای از دست دادن حقوق‌شان باشد. افکار مثبت نیز مانند منفی قابلیت گسترش یابندگی دارند هر چند برای فردی که در چرخه افکار منفی گرای افتاده است، گسترش افکار مثبت پر زحمت و نیاز به تلاش زیاد دارد. افراد منفی‌گرا همواره نیمه خالی لیوان را می‌بینند، خلاصی از این آسیب نیازمند تمرین است تا افکار مثبت خود را تقویت و آنها پرورش دهند.

**دوست از دشمن همی نشناخت او**

**نرد را کورانه کز می‌باخت او**

**دشمن تو جز تو نبود این لعین**

**بی‌گناهان را مگو دشمن به کین**

**پیش تو این حالت بد دولست**

**که دوادو اول و آخر لتست**

**گر ازین دولت تنازی خُز خزان**

**این بهارت را همی آید خزان**

**مشرق و مغرب چو تو پس دیده‌اند**

**که سر ایشان ز تن پبریده،**

(مولوی، معنوی معنوی دفتر چهارم.)

### پیشینه تاریخی و اجتماعی

گرچه منفی‌گرایی ریشه در برخی از صفات انسانی دارد ولی فعال شدن آن در محیط‌های مختلف وضعیت متفاوت دارد. فعال شدن این صفات در فرد و جامعه ریشه در عوامل گوناگون دارد. یکی از عوامل موثر، زیست تاریخی جوامع می‌باشد. این دسته از افراد که همیشه در جستجوی نقاط منفی دیگران هستند و براین اساس رفتار خود را تنظیم می‌کنند، دارای ویژگی‌های ذیل هستند:

رسید، سعید به مهمانی اش نرفت، بعضی از دوستان جمع سعی کردند که روابط آنها را ترمیم کنند ولی موفق نشدند. سعید می‌گفت هر چه می‌کنم فراموش نمی‌شود. قبل از اینکه رابطه آنها به این مرحله برسد، یکی از همان بچه‌های جمع، سخنی منسوب به جواد را به سعید رسانده که او این حرف‌ها را پشت سر تو زده است. سعید و جواد گذشته از هم‌کلاسی فامیل بودند.

سعید و جواد دوست، فامیل و هم‌کلاسی بودند، بخاطر چند جمله روابطه شان دچار اختلال شده بود، در حالیکه نقاط اختلاف بسیار اندک و حتی غیر قابل توجه را بزرگ کرده و جنبه‌های مثبت دیگر را فراموش نموده و نیمه خالی لیوان را مد نظر داشت، مبنای پیوند با دوستش قرار داده بود. این آسیب رفتاری، جامعه ما از نظر اجتماعی، سیاسی و مذهبی تهدید می‌کند، زیرا اختلافات کوچک را بزرگ کرده و موجبات جدای را فراهم می‌آورد و همه نقاط مشترک به فراموشی سپرده می‌شود. این شیوه رفتاری تهدیدی برای پیوند اجتماعی و وحدت ملی جامعه است.

به عبارت دیگر جامعه ما با رفتار ناپهنجاری روبرو است که سرمایه اجتماعی را نابود می‌کند. افراد در مواجهه با یکدیگر، بیشتر عیب‌ها و نقص‌ها را زودتر دیده و بیشتر به آنها توجه دارند، ضعف‌ها را بزرگ کرده و به خاطر سپرده و فراموش نمی‌کنند. این گروه‌ها به جنبه‌هایی از رفتار دیگران توجه دارند که مایوس کننده و ناامید کننده است. وقتی با آنها به گفتگو می‌نشینند، بیشتر از خاطرات ناراحت کننده و تجارب ناموفق و تلخ خود از دیگران و محیط سخن می‌گویند. این رفتارها در اثر تکرار بصورت عادت در آمده است. آنان ابعاد مثبت دیگران را نمی‌بینند، قادر به مقایسه ابعاد منفی و مثبت نمی‌باشند. این گروه همیشه نیمه پر لیوان را نیز خالی می‌بینند. شیوه تفکر انسان در برخی موارد، در چرخه معیوبی به حرکت درمی‌آید، وقایع زندگی، ارتباط با دیگران و مسایل روزمره اطراف خود را منفی ارزیابی می‌کند. براین اساس افراد جامعه و تفکرات به منفی‌گرا و مثبت‌اندیش تقسیم می‌شوند.

منفی‌گرایان در ارتباط با دیگران و اتفاق‌های پیرامونی، گرفتار منفی‌بافی و بزرگ‌نمایی هستند، قادر نیستند یا نمی‌خواهند آن تجربه‌های تلخ و منفی را فراموش کنند. آنها چون نمی‌توانند خود را از تجربه‌های ناخوش آیند، منفی‌بافی ذهنی رها سازند، در روابط اجتماعی دچار مشکل هستند، این مسئله ابعاد خرد و کلان جامعه را دچار گسست، واگرایی می‌کند، پیوند اجتماعی، وحدت ملی را به چالش می‌کشاند.

### افکار مثبت و منفی

انسان موجودی متفکر است و تفکر از ویژگی‌های بارز و مشخصه اصلی اوست که او را از دیگر موجودات زنده جدا می‌سازد. دامنه افکار انسان گسترده است. شیوه تفکر انسان در برخی موارد ممکن است در چرخه معیوبی قرار گیرد، منفی و مثبت تجلی یابد. هر یک از نگرش‌ها بر رفتارهای فرد تأثیر است. روان‌شناسان این افراد منفی‌گرا را مشکل‌دار می‌دانند که نیازمند کمک و یاری برای اصلاح افکارشان هستند.

افکار منفی، دسته‌ای از فکرها و باورهای فرد هست که نتایج ناگواری گاه برای فرد و دیگران دارد و این نوع افکار معمولاً انرژی



### ۱. انکار تفاوت انسان‌های

این دسته از افراد، گروه‌ها قائل به تفاوت بین انسان‌های نیستند و بلکه بر این باورند که همه باید مثل آنها بیندیشند، عمل کنند. در حالیکه تفاوت امری طبیعی است. همانگونه که انسان‌ها در شکل ظاهری تفاوت دارند، افکار و باورهایشان نیز متفاوت است. این گروه از انسانها توقع دارند، همه مثل آنها باشند و هر کس برخلاف دیدگاهها و رفتار آنان عمل کند، مرتکب خلاف بزرگی شده است.

### ۲. باورهای قبیله‌ای

سازمان اجتماعی در گذشته، زیست قبیله‌ای بود و جوامع براساس قبایل، عشایر و تیره‌های در منطقه‌ای به سر می‌بردند و مدیریت جوامع در دست نظام قبیله‌ای و خان بود. خان حرف اول و آخر را می‌گفت. سخن و کلام او قانون بود. هر سخن و عملی خلاف آن تخلف سر

آنگاه که این فرد با همان روحیه منفی‌گرایی وارد مسائل اجتماعی، سیاسی و مذهبی می‌شود، دو گونه رفتار از او سر می‌زند، یا قهر آمیز با مسایل پیشرو مقابله می‌کند و یا با قهر و کناره‌گیری اعتراض خود نشان می‌دهد. در جوامع احساسی که مردم فقط نیمه خالی لیوان را می‌بینند و به نقاط مثبت توجهی ندارند، با صندوق رأیی که آینده آنها را رقم می‌زند قهر می‌کنند. قهر مردم با صندوق‌های رای در جوامع که دمکراسی‌های نیم بند و مهندسی شده در آنها وجود دارد، راه را برای تمامیت خواهان و غارتگران باز می‌کنند. این رفتارها از نشانه‌های پایین بودن آستانه تحمل است.

خشم و شهوت مرد را احوال کند  
ز استقامت روح را میدل کند  
شاه از حقد جهودانه چنان  
گشت احوال کالامان یا رب امان  
صد هزاران مؤمن مظلوم کشت  
که پناهم دین موسی را و پشت

(همان)

### برآیند این ناهنجاری

هرگاه جامعه‌ای دچار این آسیب رفتاری شود که فقط نیمه خالی لیوان را دیده و نیمه پر را هم خالی ببیند و همه نقاط مثبت را فراموش می‌کند یا کینه را که از شخص یا جریانی به دل گرفته، دیگر فراموش نمی‌کند و در هر فرصتی بر طبل همان تجربه تلخ بکوبد، آثار زیانباری فردی و اجتماعی به همراه دارد.

### ۱. اتلاف سرمایه اجتماعی

جوامعی که به این آسیب رفتاری دچار شوند، محکوم به اتلاف سرمایه‌های انسانی و مادی و از دست رفتن فرصت‌ها و تنها ماندن هستند. این روش رفتاری، مصداق ضرب المثل، « برای یک دستمال قیصریه را به آتش کشیدن » هرگاه اشتباه یا عمدی، مبنای نفی همه چیز قرار گیرد، جامعه مجبور است، بسیاری از نیروهای خود را بدین شیوه از دست بدهد. این جامعه محکوم به اتلاف سرمایه‌های انسانی و اجتماعی خود است.

سخت‌گیری و تعصب خامی است  
تا جنبینی کار خون‌آشامی است  
در کف هر کس اگر شمعی بدی  
اختلاف از گفتشان بیرون سدی

(همان، دفتر سوم .)

همه می‌دانیم که سلیقه دو نفر با هم یکسان نیست؛ در جامعه گرایش سیاسی، اجتماعی و مذهبی مختلفی وجود دارد، امری طبیعی است و نباید دست مایه‌ی اختلاف شود. اختلاف درونی، منازعه، موجب فشل شدن جامعه می‌شود. اختلاف‌های کوچک امری طبیعی است

پهچپی محسوب و مستوجب تنبیه می‌دانستند. این رویه عمل به مرور زمان اجتماعی شده است. کسانی که در حیطه فرهنگ ایلی می‌زیستند به این خلق و خوی در آمدند و هر کس مخالف ایده و خوی و گرایش آنها، سخن گفته یا گلمی بردارد، موجب خشم آنها می‌شود. زیرا شخص در فرهنگ ایلی هر چه، مخالف ایده و خواست خود بیاید از آن، زلویه می‌گیرد. با کوچکترین مخالفت رای خود خشم ناک می‌شود و کینه طرف را به دل می‌گیرد و همه نقاط مشترک و اتفاق را رها و به همان موضوع مورد اختلاف توجه دارد و آن را را اصل و مبنای رفتار و مواضع خود قرار می‌دهد.

چون غرض آمد هنر پوشیده شد  
صد حجاب از دل به سوی دیده شد  
چون دهد قاضی به دل رشوت قرار  
کی شناسد ظالم از مظلوم زار

(همان، دفتر اول .)

### ۳. پایین بودن آستانه تحمل

جامعه کنونی ما که با انواع فشارهای روحی و روانی دست و پنجه نرم می‌کند. هر روز شاهد آنیم که در بین خانواده‌ها یخاطر موضوعات جزئی، با هم قهر و روابطشان را قطع و تا پایان عمر با هم آشتی نمی‌کنند. در برخی موارد به خاطر شرایط از درگیری دوری می‌کنند ولی از انتقاد، یا کنایه و رفتار مخالف خود ناراحت شده و به دل می‌گیرند. زیرا او مخالفتی را بر نمی‌تابد و سعی دارد به هر نحو آن را از میان بردارد. در حالی که طرف مقابل دارای نقاط مثبت زیادی است ولی چون نمی‌تواند مخالف خود را تحمل کند او را مستوجب عذاب می‌داند.

فرض، تو کردی ز که خواهی گرو  
جرم خود را بر کسی دیگر مَنه  
هوش و گوش خود بدین پاداش ده  
منهم کن نفس خود را ای فتی  
منهم کم کن جزای عدل را

(همان، دفتر ششم .)

#### ۴- انعطاف ناپذیری

افراد و گروهایی که در این محیط به سر می‌برند، دارای آستانه تحمل اندکند. آنها در مقابل دیگران انعطاف ناپذیرند و این را یک ارزش اجتماعی تلقی کرده و اسم آن را استواری در مواضع نام می‌نهند. انعطاف ناپذیری موجب خواهد شد که منافع و مصالح شخصی، ملی به فراموشی سپرده شود. این افراد و گروه‌ها معمولاً دارای ذهن بسته هستند که تجربه‌های جدید و شرایط، در آنها چندان تأثیر گذار نمی‌باشد. آنها سعی دارند همیشه دیدگاه‌های گذشته خود را حفظ کنند و بر پای بشارند. آنها با شرایط جدید کنار نمی‌آیند و مصالح را تشخیص نمی‌دهند. همچنین تمایل دارند تا وضعیت موجود اجتماعی و سیاسی را حفظ کنند، آنها به شرایط و محیط جدید واکنش نشان می‌دهند و تا زمانی که به این تغییرات جدید خوی پیدا کنند، زمان می‌برد.

#### ۵- تضعیف وحدت ملی

هرگاه در پیوند اجتماعی، سیاسی و مذهبی، نیمه خالی لیوان مبانی تعامل قرار گیرد و همه نقاط مشترک، پیوندها و ریشه‌ها به فراموشی سپرده شود، اختلافات تشدید، رویارویی، دویت و تفرقه نهادینه، انسجام و وحدت ملی جامعه را به خطر می‌اندازد. تکیه بر نقاط اختلاف و بزرگ کردن آنها، فاصله‌ها را بیشتر و اختلافات را عمیق تر خواهد کرد. گروهایی در جامعه منافعشان در دمیدن ندای اختلاف و تفرقه است، سود سرشاری از آن می‌برند. آنها وحدت و انسجام براساس مشترکات را نفی می‌کنند. بیگانگان هم از کوتاه بینی ما سوء استفاده کرده و به تأمین منافع خود می‌پردازند.

#### جمع بندی:

منفی گرایی در افکار، موجب واگرایی در رفتار خواهد شد، این آسیب رفتاری، پیامدهای فردی و اجتماعی، سیاسی و مذهبی در جامعه به جای می‌گذارد. هرگاه در جامعه ای نقاط مشترک کمتر دیده شود و به ابعاد کوچک اختلاف توجه می‌کنند، از روابط متزلزل اجتماعی برخوردارند. ضروری است با سیاست‌های تربیتی و فرهنگی این آسیب رفتاری اصلاح شود تا هزینه‌های مترتب بر آن کمتر گردد.

موجب نفی همدیگر می‌گردد.

در اطراف خودمان شاهد هستیم که جوانی متخصص و تحصیل کرده بخاطر اینکه دوست دارد، ریش‌هایش را بتراند، در گزینش حذف می‌شود، یا جوان دیگری بخاطر نوع پوشش، بخاطر اعتقادی، یا پدرش که دارای سابقه سیاسی است از گردونه کار و تلاش محروم می‌سازند، در حالیکه آنها دارای ویژگی‌های بسیاری هستند که برای سازمان مفید و موثرند، در گزینش به جهت ظاهری یا اعتقاد حذف می‌شوند و توانمندی‌های مثبت آنها نادیده گرفته انان را از کار که حق آنهاست محروم می‌نمایند و سازمان را از داشتن نیروی‌های کارآمد بی بهره می‌سازند. براساس همین خصلت رفتاری هر ساله آسیب‌های کلانی بر سرمایه اجتماعی جامعه تحمیل می‌شود. هرگاه نیروهای کارآمد از گردونه اجرا و مدیریت حذف شوند، گذشته از اینکه جامعه دچار ضعف و سستی می‌شود، زمینه واگرایی اجتماعی جامعه نیز فراهم می‌آید. قرآن مجید در آیه ۴۶ سوره انفال به این مسئله اشاره می‌کند: «و لا تنازعوا فتشعلوا و تذهب ریحکم» با هم نزاع و ستیزه مکنید که سست و بیمناک می‌گردید و تسلط و حکومتتان از میان می‌رود.

#### ۲- گسترش واگرایی اجتماعی

در اثر توجه به جنبه‌های اختلاف در روابط اجتماعی و نظر داشتن به ضعف‌ها، کاستی‌های فردی و گروهی در تعامل، موجب تفرقه اجتماعی در جامعه خواهد شد. در این جامعه دوستی‌ها ناپیدار و لِرزان می‌شود، زیرا کوچک ترین اختلاف موجب جدای آنها می‌گردد، چون آنها بر نقطه اختلاف متمرکز می‌شوند. در چنین جامعه ای پیوندها سست و هر آن احتمال در هم ریختن روابط می‌رود. زیرا با اندک اختلاف و تکیه و بزرگ کردن آن موجبات جدایی، افراد از هم می‌شود و هریک در پی تخریب دیگری بر می‌آیند، این جامعه چشم انداز امیدوارکننده در پیش روی ندارند، زیرا همه در پی خنثی سازی، تخریب یکدیگر هستند. این جامعه محکوم به شکست و عقب ماندگی می‌باشد.

تفرقه در روح حیوانی بود

نفس واحد روح انسانی بود

چونک حق رش علمیم نوره

مفترق هرگز نگرود نور او

(همان، دفتر دوم .)

#### ۳- نهادینه شدن ستیزه جویی

آنگاه که مبنای رفتارها در جامعه توجه به نقاط افتراق باشد تا جنبه‌های مشترک، رویارویی امری اجتناب ناپذیر است و درگیری‌ها شدید و کینه‌های شعله وار می‌شود. همه به جنبه‌های اختلافی توجه دارند و نقاط مشترک را وا می‌گذارند. در این جوامع ستیزه جویی و پرخاشگری امری طبیعی و بلکه به یک ارزش اجتماعی تبدیل می‌گردد و اختلافات سیاسی، اجتماعی و مذهبی امری دائمی و لاینچل می‌شود و بالطبع افراد و جریاناتی که منافع شان در اختلافات تامین می‌گردد بر طبل تفرقه می‌کوبند.

جو بکاری جو، نروید غیر جو





## احکام شرعی به زبان حضرت آیت الله العظمی صانعی

به نقل از مجله مکتب انقلاب در سال ۱۳۶۲

### اشاره :

آنچه در این ستون با عنوان «احکام شرعی به زبان حضرت آیت الله العظمی صانعی مدظله» از نشریه مکتب انقلاب در سال ۱۳۶۲ شمسی آورده می‌شود، دیدگاهها و فتاوایی است که در آن مقطع بیان شده است و ما به جهت انعکاس حال و هوای آموزش احکام شرعی و دینی در روزهای اولیه انقلاب اسلامی و همچنین شیوه بدیع طرح مسایل و احکام شرعی از طرف معظم له، آنها را به صورت مسلسل در این ستون به رؤیت خوانندگان محترم می‌رسانیم. لیکن شایسته یادآوری است که: برخی از این فتاوا و دیدگاه‌های معظم له امروزه تغییر یافته و خوانندگان گرامی جهت استحضار می‌توانند به کتب فتاویی معظم له، مراجعه فرمایند.

### فرمان امام امت و مسأله تجسس در زندگی افراد

در اینجا بهتر است، بار دیگر اشاره ای به فرمان [هشت ماده‌ای] امام بکنیم؛ ایشان در پیام مهم خود فرمودند که تجسس کردن حرام و قدغن است، ما هم در یکی از بحثهایمان گفتیم که تجسس کردن در امور شخصی مردم حرام است و حکم «الله» نیز همین است.

پس رسیدگی به لیاقت‌ها و مسأله گزینش و پذیرش

افراد در اداره‌ها و ارگان‌ها را نباید به حساب تجسس گذاشت، چون شخصی با آزادی و اختیار خودش آمده است تا استخدام شود و ما هم با آزادی باید از او سئوالاتی در زمینه زندگی اش و عقایدش مطرح کنیم، ... چون قرار بر این است که ما به شما اعتماد کنیم و در حریم خود راهنمان بدهیم و گوشه‌یی از کارهای این امت مسلمان را به شما بسپاریم، پس حق داریم که بدانیم شما چگونه آدمی هستید و چه موضعی دارید و چگونه فکر و عمل می‌کنید، خوب، پس این اعمال و این سئوال و جواب‌ها دیگر حکم تجسس ندارد و مانع و اشکالی برای آن نیست، اما اگر در سوال و جواب‌ها به یکسری مسائل عرض و ناموسی برخورد کردیم و فهمیدیم که شخصی گرفتار یکسری مسائل عرضی است نمی‌توانیم این مسائل را در پرونده او انعکاس دهیم، بلکه فقط می‌توانیم بنویسیم که این شخص قابل پذیرش نیست.

البته بقیه اموری را که از او سوال می‌کنیم می‌توانیم در پرونده محرمانه انعکاس دهیم، اما امور عرضی و ناموسی را نباید در پرونده منعکس کرد چون این عمل گناه و حرام است و اگر به دست قاضی شرع بیفتد و شخص صاحب پرونده هم مدعی بشود و شکایت کند، قاضی می‌تواند حکم مجازات و تازیانه زدن را بر کسانی که باعث فاش شدن این‌گونه اسرار شده‌اند، صادر کند.

این مسائل در مورد سوال و جواب با خود شخص بود، گذشته از این وقتی برای تحقیقات در مورد شخصی به محل زندگی یا کار او می‌رویم باز نباید باعث آبروریزی اش بشویم.

باید خیلی مواظب باشیم که با سئوال‌های خود باعث از بین رفتن آبروی کسی نشویم، و به همان اندازه ای که خود شخص اجازه داده است درباره اش تحقیقات انجام دهیم، ولی بیش از آن، یعنی به اندازه‌یی که باعث هتک او بشود اجازه نداریم، حتی اگر خود شخص هم اجازه داده باشد که در سئوال‌ها و تحقیقات تا هر جا که می‌خواهیم پیش برویم، باز هم ما مجاز به این کار نیستیم و نمی‌توانیم آبروی او را بریزیم، چون خود انسان هم حق ندارد باعث آبروریزی خودش شود.

به هر حال تحقیقات محلی باید درباره مسائل کلی و عمومی که به زندگی خصوصی و عرضی و ناموسی شخص مربوط نمی‌شود انجام گیرد، و نیز باید دانست که تحقیق در مورد مسائل عرض و ناموسی که باعث آبروریزی شخص شود خلاف شرع است و گناه دارد.

والسلام علیکم و علی عباد الله الصالحین و رحمه الله وبرکاته .



### پوشش اهدای گل!



شفقنا- یک گروه از مسلمانان به منظور تصحیح باورهای غلط در مورد اسلام و همچنین افزایش صلح و دوستی میان اقوام مختلف در انگلیس، پوششی به راه انداخته اند که در آن به مردم گل هدیه می‌دهند.

به گزارش الجزیره، پوشش مردمی و اسلامی Engagement2030 قرار است در ۱۲۵

نقطه انگلستان به مردم از هر طبقه یا مذهبی، گل هدیه دهد. این گروه از مسلمانان دیروز شنبه به خیابان دهم دوتینگ استریت در لندن - محل اقامت نخست وزیر انگلیس- نیز رفت و به دفتر ترمزای گل اهدا نمود. گفتنی است بانی این حرکت اسلامی و مردمی بنیاد مذهبی الصراط انگلستان است.



### والی سزاورترین شخص بر عیب پوشی مردم است.

حجت الاسلام محمد حسن موحدی سلوچی معتقد است: اگر کسی در حریم خصوصی مرتکب گناه شود ولی گنااهش به اجتماع سرایت نکند و حقوق مردم پایمال نشود نه مردم و نه حاکمیت مجاز به تجسس درباره آن شخص نیستند. یکی از مهمترین حقوق شهروندی حق حریم خصوصی است و باید به این نکته، اول از سوی مسوولین نسبت به مردم و بعد از سوی



مردم نسبت به یکدیگر توجه شود و در عمل هم رعایت شود. آقای موحدی سلوچی، استاد دانشگاه مفید در گفت و گو با خبرنگار شفقنا زندگی، با برشمردن آیاتی از قرآن به جمله ایده آل اشاره کرد و گفت: آیات متعددی در رابطه با این موضوع داریم. در سوره حجرات در یکی از آیات، خداوند چند نکته را متذکر می‌شود که به یکی از آنها اشاره می‌کنیم که اگر به همین آیه عمل شود جامعه ما بسیار متفاوت می‌شود. یکی از نکات این است که انسانها نسبت به زندگی خصوصی افراد دیگر تجسس نکنند و در یک کلام فرموده و «لَا تَجَسَّسُوا» اگر همین یک فرآیند در این آیه را عمل کنیم شاهد هستیم جامعه ما خیلی تغییر خواهد کرد و از نگاه آموزه‌های دینی بطور مسلم انسانها دارای حریم خصوصی هستند که باید این حریم خصوصی در جامعه اسلامی، هم از

# چشم انداز



ناحیه حاکمان نسبت به مردم وهم از ناحیه مردم نسبت به مردم رعایت شود. مردم نباید وارد حریم خصوصی یکدیگر شوند حتی نسبت به کسی که در حریم خصوصی اش مرتکب گناه شود و حقی از خدایند را ضایع کند. افزود: اگر کسی در حریم خصوصی مرتکب گناه شود ولی گناهی به اجتماع سرایت نکند و حقوق مردم پایمال نشود نه مردم و نه حاکمیت مجاز به تجسس درباره آن شخص نیستند و همچنین حاکمان باید به این جمله نهج البلاغه « فان فی الناس عیوبا» که امیر المومنین خطاب به مالک اشتر میفرماید، توجه داشته باشند که در مردم عیب‌هایی است و مردم بی عیب نیستند و غیر از معصومین همه دارای عیب هستند و والی و مسولان سزاورترین افراد برای عیب پوشی گناه مردم هستند نه اینکه برای مردم پرونده سازی و عیب‌های آنها را آشکار کنند. آقای موحدی سلوچی در ادامه تصریح کرد: اگر عیبی ظاهر بود و گناهی بصورت علنی انجام شد و اجتماع از آن گناه ضرری بیند در آنجا باید مسولان به آن رسیدگی کنند اما گناه مخفی رسیدگی اش با خدایند است در نهج البلاغه هم نسبت به این مساله بسیار تاکید شده است که آنچه از تو ای مالک بعنوان حاکم مخفی است رسیدگی آن با خدایند است و حاکم حق ندارد وارد آن مسایل شود. این استاد فقه گفت: پس تجسس و حفظ حریم خصوصی اگر در جامعه رعایت نشود خیلی از حرمت‌ها ریخته خواهد شد و من فکر می‌کنم یکی از مهمترین حقوق شهروندی حق حریم خصوصی است و باید به این نکته، اول از سوی مسولین نسبت به مردم و بعد از سوی مردم نسبت به یکدیگر توجه شود و در عمل هم رعایت شود. یعنی یک فرد و یک خانواده نسبت به اعضای دیگر و یا خانواده نسبت به دوستان خود و همسایه اش هیچ موقع سراغ یافتن عیب‌ها نرود.

وی در ادامه با بیان قسمتی دیگر از قرآن گفت: نکته دیگر اینکه از گمان سوانسان پرهیز کند خدایند در قرآن کریم می‌فرماید «یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیرا من اللّظنّ انّ بعض اللّظنّ» بعضی از سوء ظن‌ها و گمان‌ها گناه است گرچه هنوز در ذهن انسان است و به زبان نیامده است. یعنی ما موظفیم که امورات و افعال دیگران را حمل به صحت کنیم نه اینکه نسبت به انسان‌ها بدترین ظن و احتمال را داشته باشیم. بعضی از گمان‌ها منجر به قضاوت ناصحیح در ذهن انسان گشته و باعث تهمت زدن در ذهن می‌شود این‌ها به تعبیر قرآن گناه است و انسان باید پاسخگو باشد.

حجت الاسلام موحدی سلوچی با بیان مثالی دوری از گمان‌های باطل را تشریح کرد و گفت: بزرگان با معالی تعبیر می‌کردند اگر کسی را دیدی شیشه شرابی در دستش هست با خود بگویی ان شالله شراب نیست و حتی اگر میدانید شراب است و برای خوردن می‌خواهد پس با خود این را بگویید که بیماری دارد و علاجش در خوردن آن است. یعنی تا آنجا که می‌شود عمل انسان‌های دیگر را حمل به صحت کنید. اگر این دونگه در جامعه اسلامی رعایت شود رابطه ما و مسولین بسیار متفاوت از آنچه که در آن قرار داریم می‌شود.

این استاد فقه در رابطه با نحوه اجرای امر به معروف در جامعه گفت: لولا امر به معروف و نهی از منکر واجبی هست که موضوع این واجب در درجه اول امور اجتماعی و حاکمان هستند نه امور فردی و مربوط به شهروندان یعنی این مردم هستند که در درجه اول باید مسولان خود را امر به معروف و نهی از منکر کنند نه اینکه این وظیفه ای باشد که صرفا مسولان بخواهند در برابر

مردم اجرا کنند. اگر مردم یا اشخاصی از مردم مرتکب منکر شود وظیفه جامعه و مسولان هست که در برابر منکر موضع گیری کنند. منتها امر به معروف و نهی از منکر شرایطی دارد مهمترین شرط آن شناخت معروف و منکر هست و شرط دیگر احتمال تأثیر است.

وی تاکید می‌کند: امر به معروف و نهی از منکر مجازات مرتکب منکر نیست برای همین یکی از شرایط امر به معروف این است که احتمال تأثیر در فردی که منکر را انجام می‌دهد را بدهد. متأسفانه نباید این واجب مهم و تأکید شده در آیات و روایات را در امور فردی یا در اموری که اهمیتش در مقابل هدف امر به معروف ناچیز باشد، منحصر کنیم.

وی افزود: در جامعه ما اگر اسمی از فریضه امر به معروف و نهی از منکر آورده می‌شود این تصور در ذهن می‌آید که باید در مقابل بدحجابی یا در مقابل بعضی از مفاسد فردی موضع گیری کرد در صورتی که این گونه نیست. ما می‌دانیم امام حسین (ع) یکی از اهداف قیام خود را امر به معروف و نهی از منکر معرفی کردند. مسلما امام حسین (ع) برای برخورد با مفاسدی مثل بدحجابی قیام نکردند و اهداف خیلی بالاتری داشتند پس باید هدف امر به معروف و نهی از منکر را بشناسیم و حدودش را پایین نیاوریم.

وی در پایان افزود: امر به معروف و نهی از منکر در درجه اول وظیفه مردم نسبت به حاکمان است و در درجات بعدی وظیفه مسولان در برابر شهروندان است و نکته سوم اینکه امر به معروف شرایطی دارد که تا آن شرایط محقق نشود امر به معروف و نهی از منکر واجب نخواهد شد و تحقق عملی پیدا نخواهد کرد و اگر بدون شناخت و بدون در نظر گرفتن شرایط، آن را اجرا کنیم خدای نکرده امر به منکر و نهی از معروف خواهد شد.

(شفقنا)



### اولویت: دعوت به وحدت یا...؟



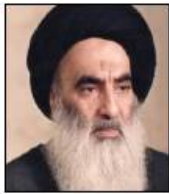
حمیدرضا شریعتمداری دانشیار دانشگاه ادیان و مذاهب: زمانی که کسائی هویت یا امنیت یا سرزمین یا آرمان خود را در معرض تهدید جدی، (باز موهوم یا واقعی) می‌بینند، جز به جلب منافع خویش و دفع ضرر از کیان خویش به چیز دیگری نمی‌اندیشند! امروزه هر کس که دم از وحدت بزند به دلیل تجربه‌های تلخ پیش دید، به عدم صداقت یا عدم جدیت یا عدم بصیرت متهم می‌شود و صد البته اطراف نزاع به اندازه کافی به سود بدبینی خود، شواهد کافی در دست دارند. دست کم، هیچ کدام از دولت‌های درگیر آزمون موفقیتی را در این عرصه، پشت سر نگذاشته‌اند!

چاره مستعجل کار را باید در راهکاری جز دعوت به وحدت مذهبی جست. به نظر این کمترین، حتی دعوت به تعلیم دینی مشترک نیز



## آیا تغییر جنسیت اشکال دارد؟ فتوای حضرت آیت الله العظمی سیستانی

شفقنا (پایگاه بین المللی همکاری‌های خبری شیعه) - حضرت آیت



الله العظمی سیستانی به پرسشی درباره تغییر جنسیت پاسخ داده اند.

به گزارش شفقنا متن پرسش و پاسخ با این مرجع تقلید شیعه به شرح ذیل است:

آیا تغییر جنسیت اشکال دارد؟

پاسخ: اگر مقصود از تغییر جنسیت این باشد

که با عمل جراحی آلت تناسلی مرد را قطع کنند

و به جای آن برای او مجرای ادرار و آلت تناسلی مصنوعی بسازند و با تزریق هورمون علامات زنانگی از قبیل ریختن موهای صورت و برآمدگی سینه در او ایجاد کنند، یا در مورد زنی که تغییر جنسیت می دهد مقصود این باشد که برای او آلت تناسلی مردانه مصنوعی قرار دهند و با تزریق هورمون علامات مردی از قبیل کوچک شدن سینه و رویدن موی صورت ایجاد کنند، این امر موجب تغییر واقعی جنسیت نیست و احکام شرعی او تغییر نمی کند و از جهتی چون مستلزم کشف عورت و لمس آن است جایز نیست.

و اما اگر مقصود تغییر دستگاه تناسلی داخلی و خارجی باشد که معیار اختلاف زن و مرد است، پس این امر فی حد ذاته با قطع نظر از لوازمی که ممکن است حرام باشد اشکال ندارد، ولی تا به حال این امر محقق نشده است و آن چه تا به حال صورت پذیرفته همان تغییر ظاهری است که تأثیری در تغییر احکام ندارد.

البته ممکن است در مورد کسانی که دچار ناهنجاری در دستگاه تناسلی شده اند با عمل جراحی آلت تناسلی مردانه را که مخفی شده است در مردی که ظاهری زنانه دارد ولی دستگاه تناسلی داخلی را ندارد نمایان سازند یا به عکس آلت تناسلی ظاهری مردانه را از زنی که دستگاه تناسلی زنانه داخلی دارد قطع کنند.

و این کار فی حد ذاته اشکالی ندارد و ارتباطی با تغییر جنسیت ندارد و البته اگر مستلزم نگاه یا لمس حرام باشد در صورتی جایز است که ضرورت داشته باشد یا ترک آن مستلزم حرج و مشقت شدید باشد.



## میرزا حسن رشدیه مبتکر و نوآور در تدریس الفبای فارسی

سید رضا باقریان موحد - از خواندن زندگینامه بزرگان علم و دانش، بی‌نهایت لذت می‌برم و مسرور می‌شوم، اما نمی‌دانم چرا هر بار که زندگینامه

چهارمی کار نیست، زیرا همه اطراف در زیرسازی‌های نظری خود موضع نظری خویش را در قبال این آموزه‌ها مشخص کرده‌اند و با التفات به همین مسلمات، تصمیم عملی خود را گرفته‌اند. به نظر می‌رسد که راهکار را باید در یک آموزه بشری که به جد، مورد تأیید و تأکید متون دینی و سیره پیشوایان دینی است، جست و جو کرد: دعوت به عقل و تعقل، آن هم نه لزوماً و مباشرتاً عقل نظری و استدلالی؛

آنچه امروزه در دنیای اسلام یا به اسم اسلام در جای‌جای جهان شاهدیم چیزی جز رفتارهای جاهلانه و نابخردانه نیست و دقیقاً یادآور جاهلیت ماقبل از اسلام است. بر خلاف انگاره سید قطب، رمز و راز اصلی قبح و شناعة جاهلیت ماقبل از اسلام به عدم حاکمیت قوانین و حاکمان دینی بر نمی‌گردد، بلکه به نابخردی و ناخویشتنداری آن دوره برمی‌گردد! کسانی همچون -جوادی علی- در -المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام- نشان داده‌اند که حتی از لحاظ علمی و تمدنی نیز عرب جاهلی در وضعیت رقت‌انگیزی قرار نداشته است! چگونه می‌تواند از جامعه‌ای از لحاظ علمی منحل، چنان اشعار فاخر ادبی‌ای بیرون بیاورد؟ و چگونه می‌تواند که خدای حکیم با مردمانی چنان کم‌دان، با معجزه‌های چنان قرآن که با ذهن و فکر سروکار دارد و مخاطبانی اهل فهم و آگاهی می‌طلبد مواجه شود؟ جاهلیت ماقبل اسلام که گرفتار منازعات بی پایان و بی حاصل بود، از نابخردی و ناسنجیدگی رنج می‌برد. عرب جاهلی چهل را بیشتر در مقابل حلم و عقل به کار می‌برد: لاتزدهی الأجهال بحلمی (از سنجری). در احادیث شریف هم آمده: لکن اجهلته الحمیة، یا، انک امرؤ فیک الجاهلیة.

عقل و حلم در این کاربرد به معنای خویشتنداری، درایت و سنجیدگی در رفتار و گفتار است. همین عقل که می‌توان عقل عملی‌اش خواند به تفکر در آیات الهی و به دیگر انواع تفکر، استدلال و خردورزی فرا می‌خواند. همین عقل است که پرانگیزاننده آدمی به انسانی و اخلاقی زیستن است. این عقل زینت و ضرورتی است برای هر عالم و علمی. از همین عقل در لسان دین، گاه به تقوا تعبیر شده است، تقوایی که پیش از پذیرش دین و دینداری هم می‌تواند وجود داشته باشد و می‌تواند مایه پذیرش هدایت قرآنی شود: هدی للمتقین. عقل به این معنا با حلم و تقوا مترادف یا مساوق یا دست‌کم، قریب المعناست. در مقابل آنها جهل، هولپرستی، تسرع یا شتابزدگی، تعدی از قانون و میثاق یا هتک حریم و حرمت، تعصب‌های نابجا، و عنف و خشونت قرار دارد. جنود عقل و جهل در روایات ما ناظر به همین معانی و کاربردهاست. امروزه به جای دعوت شورمندان خشونت‌طلب به وحدت و تقرب یا حتی سرسپردن به محکمت و مشرکات دینی، باید همه اطرافیان از جمله، خودمان را به پناه بردن به حصن حصین عقل فرابخوانیم، همان زبانی که پیامبر رحمت(ص) در مواجهه با لوس و خزرج به کار گرفت. انسان بودن، انسانی اندیشیدن و اخلاقی زیستن که همه مفاد یا لوازم زیست عقلاانه هستند، نیاز اصلی مسلمان معاصر و همه بشریت است. این زبان و بیان اگر به کار تکفیرگرایان سلاح در دست نیاید، دست‌کم، در جلوگیری از اقبال توده‌ها، به‌ویژه جوانان به ایشان بسا سودمند افتد؛ و العاقبة لأهل التقوی و الیقین.

(دین آنلاین)



میرزا حسن رشیدیه را می‌خوانم، احساس اندوه شدیدی بر قلبم حکمفرما می‌شود؟! وقتی به هفتاد سال تلاش و مجاهدت این شخص بزرگ در راستای اصلاح نظام تعلیم و تربیت و بنیانگذاری مدارس جدید در ایران فکر می‌کنم و گزارش آن همه تهمت‌ها، زخم زبان‌ها، تبعیدها را می‌خوانم، از روح بزرگ آن مرد و صبر و همت او شگفت‌زده می‌شوم.

میرزا حسن رشیدیه در نود و سه سالگی در کمال فقر و عسرت در شهر قم درگذشت و در «قبرستان قم نو» آرام گرفت. برای یافتن سنگ مزار او باید این قبرستان بزرگ را ساعت‌ها جستجو کرد و در پایان از دور فاتحه‌ای خواند و رفت...!

حتماً قبل و بعد از میرزا حسن رشیدیه بوده‌اند کسانی که به اصلاح نظام آموزشی و تعلیم و تربیت کشور اقدام کرده‌اند، اما هیچ کدام همت و جدیت و پشتکار رشیدیه را نداشته‌اند. اکثر آن‌ها بعد از تحمل اندکی مصائب و توهین‌ها و تهمت‌های مخالفان دست از کار کشیده‌اند و عطای این کار را به لقاییش بخشیده‌اند. میرزا حسن رشیدیه، تمام سختی‌ها را با آغوش باز قبول کرد و در برابر مخالفان (عوام و خواص) ایستادگی کرد.

اگر گذشتگان، قدر هفتاد سال تلاش میرزا حسن رشیدیه را در زمان حیاتشان به خوبی ادا نکردند و نام و یاد او را پاس نداشتند، امروزه که هفتاد سال از مرگ رشیدیه گذشته، ما برای او چه کرده‌ایم؟ آیا وزارت آموزش و پرورش، دین خود را نسبت به این بنیانگذار اصول جدید تعلیم و تربیت، ادا کرده است؟ آیا فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی، در راستای کشف و احیای خدمت بزرگ رشیدیه به رسم الخط و الفبای فارسی تلاش کرده است؟ آیا...

به جرئت و قاطعانه پاسخ می‌دهم که جواب همه این سوالات «نه» است. نه درسی در کتاب‌های درسی، نه خیالاتی، نه میدانی، نه تندیس، نه زندگینامه دقیق و جامعی، نه... هیچ وزارتخانه‌ای، هیچ کاری که در شأن جایگاه علمی و خدمات فراوان این مرد بزرگ باشد، انجام نداده است. برای اثبات این ادعا در یکی از جلسات ضمن خدمت فرهنگیان قم به سراغ دبیران محترم زبان و ادبیات فارسی رفتم و از صد نفر از آنان درباره میرزا حسن رشیدیه پرسیدم. در کمال تأسف و تعجب، تنها ده نفر از این عزیزان، فقط نام رشیدیه را شنیده بودند که یکی از بزرگان کشور است؛ همین و بس.

از شنیدن این پاسخ‌های ناامیدکننده، عرق شرم بر پیشانی‌ام نشست و به شدت اندوهگین و غصه‌دار شدم و اندکی از قصه پر غصه خود را با پیشکسوت دبیران ادبیات قم، استاد احمد عزتی پرور در میان گذاشتم و این گونه تسلی یافتم که: مگر در کتاب‌های درسی، نام و یاد میرزا حسن رشیدیه آمده است که توقع آشنایی مردم با این مرد بزرگ را دارید؟ مگر همه معلمان، اهل تحقیق هستند که پس از مطالعات بسیار با زندگی میرزا حسن رشیدیه آشنا شوند؟ نام کدام یک از خیابان‌های شهرهای ما مزین به نام این مرد پر همت است که... تصمیم گرفتم برای زنده کردن نام و یاد این خدمتگزار بی‌دعای فرهنگ ایران، چند سال از عمر را وقف تحقیق و پژوهش نمایم. حاصل دو سال تحقیقات میدانی و اسنادی، کشف و احیای بیش از چهارصد سند از خاندان میرزا

حسن رشیدیه است که ان شاء الله به زودی در قالب کتابی منتشر خواهد شد. در ادامه، بخشی از یکی نامه‌های میرزا حسن رشیدیه آمده است که در آن، گوشه‌ای از خدمات او به فرهنگ ایران و زبان فارسی و همچنین سختی‌های انجام این کارها به تصویر کشیده شده و داستانی پر آب چشم، فراروی خوانندگان قرار داده شده است:

۲۹ اسد ۱۲۹۸

محضر مبارک حضرت اجل عالی، آقای اعلم الدوله،

رئیس معارف مدظله العالی

قبل از من احدی پیدا نشده که الف باه اسلامی را صوتی تدریس کند؛ حتی مستشرقین از اروپایی که چون خواسته‌اند الف باه اسلامی را بیاموزند با این که الف باه خودشان به یک درجه صوتی است باز الف باه اسلامی را به طرز تعلیم مسلمین تدریس کرده‌اند.

قبل از من احدی از معلمین عالم پیدا نشده که ترتیب منظم الف باه را بر هم زده حروفات منفصله را «دو شکلی» قبلاً و حروفات متصله را بعداً تدریس کند

قبل از من احدی پیدا نشده که درس روز لول از الف باه را با درس روز دویم ترکیب کرده دیکته بگوید؛ حتی معلمین بسیار ماهر اروپایی که در تسهیل و تصحیح تعلیم الف باه‌شان، مال بخشی و جان فشانی می‌کنند، این اقصی طرق را پی نبرده‌اند، بلکه لول یک دوره الف باه را مفرده به اطفالشان می‌آموزند بعد از آن‌ها کلمه و از کلمه‌ها کلام و کلامها مکالمه و از مکالمه، حکایات ترتیب می‌دهند

قبل از من کسی کلمات را به اصوات بسیطه تجزیه و ترکیب نکرده حتی اروپاییان، مفردات حروفشان را بعضی بسیطه و بعضی با یک همزه مکسوره مرکبه تلفظ می‌کنند.

قبل از من کسی اصطلاحات جاریه در الف باه را تقوّه نکرده.

قبل از من کسی در تعیین مشاغل به کلاس اول در پروگرام بومیه، لوطاق درس آن اصطلاحات جاریه را که جسته جسته در لسنه نوچه پهلوانان می‌بینم و می‌شنوم، استعمال نکرده است.

قبل از من کسی از مسلمین پی نبرده و درک این مطلب را نکرده است که الف باه را به اطفال، قبلاً به زبان مادری باید آموخت نه به زبان ابجدی. [شاهد بر این مسئله یک وقت آقای سید علی مجتهد یزدی در تبریز در منبر ماه رمضان خطاب بر حاضرین: نه گمان کنید که رشیدیه، ابجد شما را کشت، بلکه آب و جد شما را کشت و همان روز تمام هستی‌ام به یغما رفت]

...زیاده تصدیع نمی‌دهم. پیر معارف

برخی از افتخارات میرزا حسن رشیدیه: بنیانگذار نظام جدید آموزش و پرورش ایران، اولین معلم که در دارالمعلمین تحصیل کرده است، اولین نویسنده کتاب درسی که بر اساس استانداردهای روز زمان خود به تألیف کتاب درسی اقدام کرده است، اولین کسی که شیوه آموزش الفبای فارسی را از شیوه ابجدی به شیوه جدید (الف تا یا) تغییر داده است.

، اولین کسی که برای آموزش الفبای فارسی، تدریس الفبای صوتی در ۶۰ ساعت را ابداع کرده است.

(دین آنلاین)

که طرفدار رژیم نبودند. لازمه مخالف شاه بودن، به معنی طرفداری از مصدق و نهضت ملی نیست، مخالف بودن ولی وارد در این کار نبودند. آخوندهایی بودند که رسماً در مشهد طرفدار مصدق بودند؛ مثل مرحوم آقای کلباسی که مدتی در مشهد زندگی می‌کرد. او رسماً در این مسئله کاری کرد و فعالیت داشت و حتی در مشهد که دعای کمیل می‌خواندند، با جمعیتی جمع بودند و حتی جاهای دیگر، معلماً آنجایی که همه باید بگویند الهی العفو، ایشان می‌گفت بگویند الهی العفو! مسئله نفت را پیش می‌کشید و روی این مسئله تأکید داشت پدر ما در آن دهها نبود، ولی خب می‌دانیم که طرفدار شاه و رژیم هم تا آخر نبودند. با اینکه مبارز به آن معنا نبودند.

\* پدر آقای مهندس موسوی، پسر عمه پدر ما هستند، پدر ایشان و عموهای ایشان سال‌های سال به مشهد به خانه ما می‌آمدند، با هم ارتباط داشتیم، آدم‌های خیلی متدین، خیلی نجیب و خیلی درستکار بودند.

\* من چنین چیزی را که یکی از برادرانم به روسیه رفته و در دانشگاه پاریس لومومیا تحصیل کرده باشد، به خاطر ندارم. خودم تا به حال اصلاً به آنجا مسافرت نکرده‌ام و بعید هم می‌دانم اخوان دیگرم چنین کاری کرده باشند. احتمالاً فرد دیگری بوده، چون ممکن است زیاد باشد از این اهالی خامنه. چون بخشی از کسانی که به روسیه رفتند و با شوروی هم همکاری داشتند، مثل طالبوف و امثال این‌ها، اهل خامنه بودند!

\* تا قبل از اینکه بروم زندان، نگاهمان حتی به فداییان خلق نگاه بسیار معیبتی بود! به انقلابیون و... به ریز افکارشان نه توجه داشتیم نه اهمیت می‌دادیم.

\* قبل از انقلاب شکنجه شدم، شلاق کف پا، مؤثرترین شکنجه آن زمان بود، درباره اینکه نقل شده بود معلماً پدر آقای غفاری که ساواک سرش را با مته سوراخ کرده بود یا دیگران سوزانده شده بودند و این‌ها شکنجه‌های مرسوم بود و وجود داشت، من، نه رؤیت کردم نه شنیدم؛ این‌ها چیزهایی است که خودشان نقل می‌کنند و از خودشان باید سؤال شود.

\* هیچ موقع بازجوی رسمی نبودم. بعد از آنکه مدتی گذشت، خبردار شدیم

آقای فهیم کرمانی - عضو وقت کمیسیون حقوقی مجلس - درباره ماجراهایی که در لوین می‌گذرد، گزارشی برای امام بردند یا دیگران شاید گزارش‌هایی بردند. امام به ایشان حکم دادند که بروند لوین را بررسی کند؛ رفته بود، بررسی کرده بود و گزارشی برای امام آورده بود که این گزارش خیلی مورد رضا و رغبت امام نبود و به همین دلیل، امام برای بررسی موضوع رؤسای سه قوه و پارامای از دست‌اندرکاران کار قضائی را به دفتر خودشان دعوت کردند. از من هم دعوت شده بود. گفتم من به چه مناسبت؟ گفتند چون شما یک مدتی آنجاها رفت‌وآمد داشتید؛ شما هم اطلاعاتی اگر دارید، معلماً بیایید آنجا! در آن جلسه، رؤسای سه قوه بودند: آقای خامنه‌ای، آقای میرحسین موسوی، آقای موسوی اردبیلی، آقای محمدی گیلانی... آقای لاجوردی، آقای فهیم و آقای هاشمی رفسنجانی به عنوان رئیس مجلس، مرحوم آقای مروی و آقای حاج احمد آقا هم بودند. ما وقتی وارد اتاق شدیم، امام نشستند بودند و یکی یکی می‌آمدند و دست ایشان را می‌بوسیدند و می‌نشستند. سکوت بر جلسه حاکم بود. همچنین خیلی هم امام ناراحت به نظر می‌رسیدند! امام از جهت همان گزارش‌هایی که به ایشان داده شده بود، خیلی عصبانی و ناراحت بودند. آقای فهیم شروع کرد به صحبت، گزارش را از ایشان خواستند و ایشان شروع کرد به گزارش دادن!



## گزیده‌ای از یک گفت‌وگو با حجت‌الاسلام والمسلمین سیدهادی خامنه‌ای



سیدهادی خامنه‌ای، تازه‌ترین میهمان حسین دهباشی در برنامه آنلاین خست‌خام است متن زیر بخش‌هایی از این گفت‌وگو به انتخاب صفیر حیات است:

\* متولد ۱۳۲۶ هستم. در خانواده‌ای که هم

پدر روحانی بود هم پدر مادرم، مرحوم آقا سیدهاشم

نجف‌آبادی میردامادی، از روحانیون مشهور مشهد بود و در مسجد گوهرشاد نماز جماعت می‌خواند و هر شب تفسیر قرآن می‌گفت. مجموعه آن تفسیرها الان به عنوان «خلاصه‌البیان فی تفسیر القرآن» چاپ شده است. پدر هم مرحوم آقا سید جواد حسینی خامنه‌ای است که پدرش، آقا سید حسین مجتهد خامنه‌ای، از روحانیون سرشناس تبریز، مشروطه‌خواه، تحصیل کرده نجف و از شاگردان مرحوم میرزای نائینی بود. دامادشان آقا شیخ محمد خیابانی - از رهبران مشروطه - شوهر عمه ما می‌شود. پدرم دو بار ازدواج کرد؛ ازدواج اول سه دختر داشت، همسرش فوت کرده بود و بعد با ملد من وصلت می‌کند. این سه خواهر، به اصطلاح خواهران ناتنی بودند؛ اما فرزندان تنی: برادر بزرگ ما آقا سید محمد خامنه‌ای است متولد ۱۳۱۴، فرزند بعدی آقا سید علی خامنه‌ای متولد ۱۳۱۸، فرزند بعدی پدری خاتم است که متولد ۱۳۲۱ هستند. بعد من هستم ۱۳۲۶ و بعد از من هم آقا سید حسن است، ۱۳۲۹. برادر کوچکم سید حسن، تنها اخوی‌ای هستند که روحانی نیستند. برادر بزرگ ما آقا سید محمد، دانشکده حقوق دانشگاه تهران را تالیسانس گذراندند.

\* در منزل ما رادیو و گرامفون و این چیزها نبود. بعدها که ما وارد مسائل سیاسی شدیم، من یک رادیو جیبی برای خودم داشتم و بقیه هم شاید داشتند و خب بیشتر آن زمان ما اخبار را که ساعت‌های مخصوصی داشت - ساعت دو - گوش می‌کردیم و شب‌ها رادیو عراق را گوش می‌کردیم. بی‌بی‌سی را گوش می‌کردیم؛ چون احساس می‌کردیم خبرها را یک خرده شفقت‌تر می‌دهد. در عین حال که می‌فهمیدیم یک شیطنت‌هایی هم داشته است. رادیوی دیگری بود که ظاهر در مجموعه شوروی متمرکز بود. ظاهراً یک پسونده ملی داشت! آن را ما گوش می‌کردیم. البته آن‌ها با مسائل ایدئولوژیک برخورد می‌کردند؛ معلماً وقتی داستان ۱۵ خرداد را توضیح می‌دادند، همان اخباری که در رادیو ایران سانسور می‌شد، آن‌ها توضیح می‌دادند. من خوب یادم هست که وقتی شعارهایی که داده می‌شد، تشریح می‌کردند، می‌گفتند بعضی از شعارها مرتجعانه بود، منظورشان شعارهایی بود که نام امام برده می‌شد؛ ولی شعارهایی را که معلماً درود بر مصدق و این چیزها گفته می‌شد، مترقی تلقی می‌کرد.

\* یادم هست آقای کاشانی آن زمان - سال ۳۳ - منزل ما آمدند. من آن وقت شش، هفت‌ساله بودم. پدر قطعاً طرفدار شاه نبودند. این مقدار مسلم است

اخراج شده و خانواده‌اش از تمام جهات تأثیر قرار گیرد، از این رو باید همکاران توجه کنند که بدون داشتن ادله کافی، کسی را به زندان نفرستند.  
او مواد مخدر را یکی از بزرگترین معضلات کشور عنوان کرد و گفت: با توجه به اینکه ایران در مسیر ترانزیت کشورهای تولید کننده مواد مخدر همچون افغانستان قرار دارد، ناخواسته با این معضل خانمان سوز درگیر هستیم. جهانگیر گفت: جرم حدود ۷۰ الی ۷۵ درصد جمعیت زندانی مستقیم و غیر مستقیم با مواد مخدر در ارتباطند که باید تمامی بخش‌های جامعه در راستای مبارزه با مواد مخدر تلاش کند.

او با بیان اینکه متأسفانه جرم ۵۶ درصد زندانیان زن در ارتباط با مواد مخدر هستند، گفت: خرید و فروش مواد مخدر در بین زنان از قرص‌های لاغری شروع شده و در ادامه به خرید و فروش مواد مخدر می‌انجامد و در این بین برخی مراکز همچون آرایشگاه‌های زنانه در این زمینه بیشتر درگیر هستند. او با اشاره به اینکه ۴۰ درصد جمعیت زندانی کشور دارای مدرک سیکل هستند، بیان کرد: ساده‌ترین کار در کشور درس خواندن ولی چرا دانش آموز بجای درس در خیابان مرتکب جرم می‌شود؟ معتمد نظام آموزش و پرورش باید در فعالیت‌ها و دروس آموزشی خود بازنگری کند. این آمارها واقعا نگران کننده است.

جهانگیر با اشاره به اینکه ۶۳ درصد زندانیان متأهل هستند، گفت: بازندانی شدن یک فرد متأهل مشکلات زیادی برای خانواده‌اش به وجود می‌آید. او با تأکید بر اینکه کاهش وقوع جرم همت جمعی را می‌طلبد، تأکید کرد: اگر فکر کنیم که تنها قوه قضائیه می‌تواند جمعیت کیفری کشور را کاهش دهد، تفکر غلطی است، تمامی بخش‌های کشور باید در راستای فرهنگ‌سازی و آگاه‌سازی جامعه ایفای نقش کنند.

رئیس سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور با بیان اینکه جمعیت کیفری ما در طول سه دهه اخیر پنج‌و نیم برابر شده است، اظهار کرد: ۷۰ درصد زندانیان مستأجر و از طبقات پایین جامعه هستند، این نشانگر دخیل بودن مسائل اقتصادی و اجتماعی در افزایش جمعیت کیفری کشور است. او با بیان اینکه ۱۱ درصد جرایم در ارتباط با اشخاص است، گفت: معتمد با آموزش مسائل دینی و فرهنگ عاشورایی می‌توان فرهنگ صلح و سازش را در جامعه ترویج داد.

(خبر آنلاین)



### بهبادهای نشاط اجتماعی در ایران بسیار محدود است.



شفقتنا زندگی - آوریل سال ۲۰۱۲ میلادی بود که گزارشی با عنوان «گزارش جهانی شادی» توسط سازمان ملل منتشر شد که وضعیت شادی مردم هر کشور را در هر سال اندازه‌گیری می‌کند. بر اساس

مبنای گزارش بدرفتاری بود. ایشان داشت توضیح می‌داد. جزئیات محبتی را که ایشان گفته، من اصلا به خاطر نمی‌آورم. می‌دانم موضوع این بود که برخوردها، تعزیر، بازجویی و شدت عمل‌ها و این چیزها مطرح بود. آنجا آقای فهیم وقتی داشت توضیح می‌داد، رسید که بله آنجا تعزیرهایی می‌کردند... وقتی اسم کلمه «تعزیر» برده شد، امام همان جا حرف ایشان را قطع کردند. گفتند: نگویید تعزیر بگویید «جنایت»! اینکه من می‌گویم برای این است که شما بعدها همین را قرینه بگیرید؛ چون بعضی‌ها به امام نسبت‌هایی می‌دهند بعدها در مورد قتل‌ها و فلان، من هنوز باور ندارم که این دستورات، دستورات امام بوده باشد؛ چون امام این روحیه را داشت که یک تعزیر از نظر ایشان جنایت بود! خوب، این داستان ادامه پیدا کرد؛ بحث‌هایی شد و پادم هست آن زمان آقای هاشمی مقداری با نحوه گزارش‌های آقای فهیم، موافق نبود و آقای حاج احمد آقا هم همین‌طور! امام امر به سکوت می‌کرد و می‌گفت که شماها چیزی نگویید.

(تاریخ ایرانی)



### جرم حدود ۷۰ الی ۷۵ درصد جمعیت زندانی مستقیم و غیر مستقیم با مواد مخدر در ارتباط است.

ایستاد نوشت: رئیس سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور گفت: خرید و فروش مواد مخدر در بین زنان از قرص‌های لاغری شروع می‌شود. اصغر جهانگیر گفت: با ورود سرپرست یک خانواده به زندان، از تمامی جهات اعضای خانواده آسیب می‌بینند، از این رو باید برای کاهش جمعیت کیفری راهکارهایی جست‌وجو کنیم.



او با بیان اینکه ماندگاری ۴۰ درصد از افراد ورودی به زندان کمتر از ۱۰ روز است، گفت: همچنین ماندگاری ۵۰ درصد از افراد ورودی به زندان کمتر از یک ماه است که این موضوع نشانگر عدم معرفی کفیل و تأمین وثیقه در زمان مقرر و متناسب نبودن قرار است.

رئیس سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور با اشاره به اینکه یک چهارم زندانیان را افراد تحت قرار تشکیل می‌دهد، گفت: ضروری است با انجام اقداماتی تنها ۱۰ درصد زندانیان را افراد تحت قرار تشکیل دهد که در این زمینه کارهایی شروع شده و برخی استان‌ها به توفیقاتی در این زمینه دست یافتند.

جهانگیر با تأکید بر اینکه باید راهکارهایی جست‌وجو کرد تا افراد بی دلیل در زندان نمانند، گفت: اگر کسی بعد ورود به زندان تیرنه شود، می‌تواند خسارات ایام حبس را درخواست کند که این نشانگر رعایت حقوق بشری در کشور ماست، اما در سوی دیگر خسارتی به بیت المال وارد می‌شود.

او با بیان اینکه اگر کسی حتی برای یک روز زندانی شود، زندگی‌اش از هم می‌پاشد، گفت: کسی که وارد زندان می‌شود این امکان وجود دارد که از کار

دانت و تصریح کرد: شاد بودن جامعه یکی از عوامل بسیار موثر در توسعه اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی است و بالا بودن آمار طلاق، وجود انواع نابسامانی‌های خانوادگی، کاهش میل و رغبت تحصیلی و کاهش تولید و غیره در جامعه نشان دهنده عدم وجود شادکامی و نشاط اجتماعی در آن جامعه است.

### بهبادهای آغازگر شادی در جامعه کم است

این روانشناس اجتماعی در پایان با تأکید بر اینکه بهانه‌های آغازگر شادی و نشاط در زندگی‌های امروزی جامعه ایران بسیار محدود است افزود: یکی از معضلات و مشکلات جوامع امروزی شیوع بالای اختلالات و بیماریهای روانی نظیر افسردگی، استرس و اضطراب است اگر چه این مشکلات روانی همیشه در اجتماعات بشری وجود داشت، اما بطور یقین هر اندازه جامعه به سمت ماشینی و صنعتی شدن پیش می‌رود و ارتباطات جمعی افراد تحت تأثیر این تحولات به اصطلاح مدرنیته قرار می‌گیرد و شیوع بیماریهای روانی نیز در مقایسه با گذشته افزایش می‌یابد، بنابراین افراد همواره دنبال بهانه‌هایی هستند که از این همه استرس و فشار دور و مدتی در آرامش و آسایش فکری زندگی کنند.

(شققنا)



### چرا ژاپن توانست، ما نتوانستیم؟

روزنامه اعتماد در صفحه «سیاست نامه» و ذیل عنوان «چرا ژاپن توانست، ما نتوانستیم؟» به نشست نقد و بررسی ترجمه کتاب «ظهور ژاپن مدرن: مشروطه ژاپنی» نوشته ویلیام جی بیژلی در پژوهشکده تاریخ اسلام پرداخته که طی آن، حسین پاینده، امین قانع‌ی راد، حسینعلی نودری و ناکاگامی، زمینه‌های ظهور ژاپن مدرن را بررسی نموده‌اند.



### ناکاگامی، مشاور فرهنگی سفارت ژاپن در تهران:

بعد از شکست ژاپن در جنگ جهانی دوم، سیاست اصلی ژاپن این بود که باید سیاست همراهی با کشورهای قدرتمند را ادامه دهند و به همین خاطر به همراهی با آمریکا به عنوان مهم‌ترین متحد ادامه دادند. البته میان ژاپن و آمریکا مناقشه وجود دارد، اما این سیاست اصلی ژاپن است. همچنین ژاپنی‌ها بعد از جنگ تصمیم گرفتند نیروهای خود را برای جنگ به جاهای دیگر گسیل نکنند.

### محمدامین قانع‌ی راد، استاد جامعه‌شناسی:

مشروطه ژاپنی به یک معنا از سال ۱۱۸۵ آغاز می‌شود و موفق می‌شوند امپراتور را در قصر خودش مجبور به سلطنت کنند و حکومت را به دست حکام نظامی دهند. امپریکبیر و مصلق هم دنبال همین اقدام بودند و

این گزارش در سال ۲۰۱۶ کشورهای دانمارک، سوئیس، ایسلند، نروژ، فنلاند، کانادا، هلند، نیوزلند، استرالیا و سوئیس به ترتیب به عنوان شادترین کشورها و کشورهای بوروندی، سوریه، توگو و افغانستان به عنوان غمگین و ناشادترین کشورها ذکر شد که کشور ما ایران این سال در رتبه ۱۰۵ قرار گرفت.

### نشاط اجتماعی مهم‌ترین مولفه توسعه یافتگی جامعه

دکتر الهام تقی پور در گفت و گو با خبرنگار شققنا زندگی، نشاط اجتماعی را از مهم‌ترین مولفه‌های یک جامعه توسعه یافته عنوان کرد و افزود: از سال ۲۰۰۰ به بعد در نگاه سازمان ملل برای تعیین سطح توسعه یافتگی کشورها متغیرهای نشاط، امید به آینده، خشنودی و رضایت‌مندی افراد جامعه بعنوان یک متغیر کلیدی وارد محاسبات شده به این صورت که اگر مردم یک جامعه احساس نشاط، خشنودی و رضایت‌مندی نکنند، نمی‌توان آن جامعه را توسعه یافته قلمداد کرد.

وی در ادامه تصریح کرد: احساس شادی به عنوان یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های کیفیت می‌تواند نشانگر سطح کلیه‌ی افراد در زندگی باشد، در واقع بیشتر اوقات شادی هدف نهایی یا هدف مطلوب افراد عنوان می‌شود و از آن می‌توان به عنوان شاخصی تعریف کرد که افراد با نگرشی مثبت، موقعیت کلی زندگی خود را ارزیابی کنند.

### ارتباط مستقیم شادی و سلامت روانی

این روانشناس اجتماعی گفت: هر چه تفریحات سالم در درون جامعه مهیا باشد؛ پویایی و بالندگی بهداشت روانی بیشتر می‌شود، بنابراین نکته اساسی در نوع نگرش افراد و تصورهای غالب افراد نسبت به تفریح، سرگرمی، اوقات فراغت و میزان بلور به کاهش تنش‌ها و اضطراب‌های اجتماعی است که مهم تلقی می‌شود.

### عوامل موثر در شادکامی افراد

به گفته دکتر تقی پور، اگر چه عوامل متعددی برای ایجاد روحیه شاد و آرامش افراد جامعه دخیل است، اما بطور کلی عوامل فردی و اجتماعی نظیر وضعیت اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و محیطی، سطح تحصیلات، میزان رضایت شغلی، نوع تیپ‌های شخصیتی، رضایت یا عدم رضایت از ازدواج، نوع تفریحات و گذران اوقات فراغت، عوامل ژنتیکی و سلامت روانی مهم‌ترین عامل تأثیرگذار بر شادی زنان و دختران در جامعه به شمار می‌رود.

### خنده اصلی‌ترین علائم نشاط اجتماعی

این مدرس دانشگاه در ادامه خنده را یکی از بارزترین علامت شادی و نشاط افراد عنوان کرد و گفت: از دیدگاه روان‌شناسی خنده واکنشی است که به منظور تخلیه هیجانات به کار می‌رود. در واقع از طریق خندیدن انرژی ذخیره شده ناشی از شرایط مختلف مثل کنترل محیط، کنترل ذهن فرد، حوادث زندگی و غیره از ذهن و جسم تخلیه می‌شود و به همین علت معمولاً پس از مدتی خندیدن احساس آرامش زیادی به فرد دست می‌دهد بنابراین افراد شاد و با نشاط بیشتر از افراد افسرده از واکنش خندیدن برای بروز هیجانات خود استفاده می‌کنند.

### افسردگی نشانه عدم نشاط اجتماعی

وی همچنین افسردگی را یکی از نشانه‌های اصلی نبود شادی در جامعه



جنگ جهانی حتی حق اعلام جنگ ندارد.

(دین آنلاین به نقل از اعتماد)



### مراکز یارگیری افراط‌گرایان؛ دانشگاه‌ها، نه مساجد



شاید تصور غالب این باشد که اسلام‌گرایان افرای برای عضوگیری به مساجد می‌روند. سخنان یک استاد علوم سیاسی کینگز کالج این تصور را بر هم می‌زند.

پتر نویمان (Peter Neumann) استاد علوم سیاسی کینگز کالج (King's College) لندن، یکی از تأثیرگذارترین

دانشمندان در مبارزه با تروریسم جهانی است. او که ریاست مرکز بین‌المللی مطالعات افراط‌گرایی و خشونت سیاسی (International Centre for Study of Radicalisation and Political Violence) را برعهده دارد و همچنین به دولت‌ها، نیروهای امنیتی و شورای امنیت سازمان ملل مشاوره می‌دهد، در مصاحبه با مجله «سایت کلهوس» (Zeit Campus) خاطر نشان ساخته است که افراط‌گرایان اسلام‌گرا عمدتاً در دانشگاه‌ها به یارگیری دست می‌زنند و برخلاف تصور رایج، معمولاً مساجد مکان مناسبی برای جذب جوانان به افراط‌گرایی اسلامی نیست. او همچنین تأکید می‌کند که اینترنت نمی‌تواند به تنهایی به رادیکالیزه کردن جوانان بیانجامد، او در این مصاحبه گفته است:

«تروریسم یک فرهنگ جوانانه است [...] بسیاری از جنگجویان [گروه‌های تروریستی] در ابتدا یا میانه دهه سوم زندگی خویش هستند؛ یک دوره سنی که عمدتاً نوعی دوران سرکشی است. آن‌ها از طردشدن توسط جامعه استقبال می‌کنند.»

نویمان و تیم تحقیقاتی‌اش از طریق فیسبوک، اینستاگرام و توییتر به بررسی زندگی اسلام‌گرایان اروپایی می‌پردازند. به نظر او، همان طور که سی سال پیش جوانان پانک (Punk) یا نونازی می‌شدند تا والدین و معلمان‌شان را شوکه کنند، حالا به همان دلیل اسلام‌گرایان می‌شوند.

کتاب جدید او با عنوان «جهاد‌های جدید: داعش، اوربا و موج بعدی تروریسم» (Die neuen Dschihadisten: ISIS, Europa und die nächste Welle des Terrorismus) در ماه اکتبر توسط انتشارات اکون (Econ Verlag) منتشر خواهد شد.

(دین آنلاین)

موفق نشدند. امپراتوری کاموکورا و بعداً توکوگاوا و حتی میچی همه به آیین کنفوسیوس اعتقاد دارند، اما آیین دربار به طور عمده شینتو است. آیین مردم عادی نیز نوعی بودیسم است که بر نادیده گرفتن منافع شخصی و هوا و هوس فردی تأکید دارد. از سوی دیگر شینتو به تقدس امپراتوری، ملت و ژاپن معتقد است. بنابراین در ژاپن با نوعی مثلث مذهبی مواجه هستیم و این نشان‌دهنده آن است که تکثر در درون فرهنگ ژاپن به شیوه فرهنگی سر برمی‌آورد بدون اینکه جنگ مذهبی رخ دهد. به نظر این فضای تکثر به ایجاد نوعی فضای اندیشه و آگاهی کمک کرد... اتفاقاً در ایران معادل در عصر رضاشاه حرکت‌هایی رخ داد که به معنای نفی امر قدسی بود. همچنین گرایش‌های بنیادگرایانه‌ای رخ داد که تلاش در جهت نفی امر عرفی یا ادغام آن در امر معنوی می‌کنند... در ژاپن جامعه‌ای پدید آمد که از نظر فرهنگی سنتی و از نظر میل به اصلاحات مدرن بودند. بنابراین در دعوای موجود در این جامعه همواره یک هسته مشترک فرهنگی موجود بود. بنابراین نظام دوگانه (duality) مانع دوگانگی فرهنگی (dualism) شد و از شکسته شدن فرهنگ بین دو امر که تنها در ارتباط و نزدیکی می‌توانند کاری از پیش ببرند، مانع شد. این هسته فرهنگی به ژاپنی‌ها کمک کرد بتوانند با حفظ روحیه ژاپنی با دنیا ارتباط پیدا بکنند. به اعتقاد من هسته فرهنگی موجب توسعه ژاپن شد.

از سال ۱۱۸۵ زمینه برای تمایز میان نهادهای قدرت سیاسی و معنوی فراهم آمد و از قرن هفدهم نوعی تمایز قدرت از حقیقت یا تمایز فرهنگ از سیاست رخ می‌دهد که عامل رشد است. وقتی فرهنگ از سیاست متمایز شود، امکان رشد می‌یابد، زیرا فرهنگ دیگر بار زور نیست. البته متولی فرهنگ امپراتور است، اما از زور سیاسی آزاد است. اهالی قدرت سیاسی برای هنر و اندیشه چارچوب تعیین نمی‌کنند. امپراتور متولی این قضیه است و در تقسیم کار نیز وظیفه امپراتور تحقیق و مطالعه است و این امکان می‌دهد که فرهنگ آزاد باشد. سیاست نیز زمانی رشد می‌یابد که امکان توجیه مابورایی نقاط ضعف خودش را نداشته باشد. بنابراین یک سازمان اداری کارا را ایجاد می‌کند و در نتیجه تمایز فرهنگ و سیاست، یک بروکراسی قدرتمند در ژاپن به وجود آمد. هنوز دموکراسی ایجاد نشده، اما در دوره توکوگاوا به عنوان عصر فتوالمی متمرکز یک بروکراسی متمرکز تشکیل شد که جنگ را از بین برد. بنابراین از ۱۶۰۰ تا ۱۸۶۸ یعنی حدود سه قرن با حداقل درگیری‌های جنگی مواجه هستیم که اجازه رشد می‌دهد...

### حسینعلی نوزری، استاد علوم سیاسی:

اینکه ژاپن تنها در یک قرن و نیم گذشته شناخته شده، اندکی شتاب‌زده و عجولانه است و بیانگر آن است که ما تاریخ پیشین ژاپن را ندیده‌ایم. ژاپن سابقه چهار تا پنج هزار سال حضور انسان متمدن را دارد و این را نشانه‌های باستان‌شناختی نشان می‌دهد.

مذهب اصلی مردم ژاپن شینتو و بودیسم است. بودیسم میراث چین است و بخش مهم فرهنگ و تمدن ژاپن در حقیقت وامدار فرهنگ چینی در قالب آموزه کنفوسیوس و آیین بودیسم است... در قانون اساسی سال ۱۹۴۶ بر ضرورت نوعی حکومت دموکراتیک تأکید می‌کند که بیانگر سر بر آوردن هم ملت جدید و هم نظام سیاسی جدید است... در قانون اساسی شخص امپراتور به عنوان رهبر نمادین دولت معرفی شده و به واسطه شکست در



### آفت در روش فکر کردن بعضی افراد



دکتر محمود سریع القلم:

- ۱- نظر خود را نسبت به یک شخص یا موضوع، صحیح و نهایی می‌دانند؛
- ۲- اگر با کسی اختلاف فکری پیدا کنند، بر او القاب می‌گذارند؛
- ۳- اندیشه انسان‌ها را به خوب و بد تقسیم می‌کنند؛
- ۴- اندیشه انسان‌ها را به درست و غلط تقسیم می‌کنند؛
- ۵- اختلاف در یک موضوع باقی نمی‌ماند؛ به تدریج حتی به صورت ساختگی به موضوعات دیگر تسری پیدا می‌کند؛
- ۶- اختلاف فکری به عنوان یک -حق انسانی- محسوب نمی‌شود؛
- ۷- اختلاف فکری به عنوان یک -امر طبیعی- محسوب نمی‌شود؛
- ۸- وقتی اختلاف فکری صورت می‌پذیرد، غیبت کردن مجاز می‌شود؛
- ۹- وقتی اختلاف فکری صورت می‌پذیرد، تحریف سخن طرف مقابل مجاز می‌شود؛
- ۱۰- وقتی اختلاف فکری صورت می‌پذیرد، وارونه جلوه دادن سخن طرف مقابل مجاز می‌شود؛
- ۱۱- وقتی اختلاف فکری صورت می‌پذیرد، دشنام دادن مجاز می‌شود؛
- ۱۲- افراد به گونه‌ای صحبت می‌کنند که گویی شناخت آنها از موضوعات، مطلق است؛
- ۱۳- این گونه آغاز کردن جملات بسیار کم است: حدس می‌زنم، احتمال می‌دهم، تا به امروز به این نتیجه رسیده‌ام، شاید اینطور باشد؛
- ۱۴- مدرک داشتن دلیل بر این نیست شخص آداب اندیشیدن را می‌داند؛
- ۱۵- مدرک داشتن دلیل بر این نیست که شخص نحوه برخورد با اندیشه

- متفاوت و اندیشه متضاد را می‌داند؛
- ۱۶- وقتی با کسی اختلاف فکری پیدا می‌کنند با پیراهن و کفش و کیف او هم کار دارند؛
  - ۱۷- کسانی سریع با دیگران اختلاف فکری پیدا می‌کنند، که بسیار کم مطالعه کرده‌اند و عمدتاً افراد شفاهی هستند؛
  - ۱۸- کسانی که شفاهی هستند، دقت بسیار کمی دارند؛
  - ۱۹- کسانی که شفاهی هستند و مطالعه نمی‌کنند، کمتر به دیگران گوش می‌دهند؛ بیشتر می‌خواهند حرف خودشان را بزنند؛
  - ۲۰- کسانی که متوجه هستند به یک نظر رسیدن چقدر زحمت دارد، کمتر حرف می‌زنند؛
  - ۲۱- کسانی که شفاهی هستند، در بحث کردن زودتر عصبانی می‌شوند؛
  - ۲۲- کسانی که شفاهی هستند، با کمترین داده، بیشترین قضاوت‌ها را می‌کنند؛
  - ۲۳- کسانی که ذهن حقوقی و دقیقی ندارند، راحت‌تر سخنان نستجیده را می‌پذیرند؛
  - ۲۴- کسانی که بسیار مطالعه می‌کنند و سؤال می‌کنند تا به یک نظر و قضاوت برسند، انسان‌های اخلاقی‌تری هستند؛
  - ۲۵- کسانی که بسیار مطالعه می‌کنند و سؤال می‌کنند، آرام سخن می‌گویند و فریاد نمی‌کشند؛
  - ۲۶- کسانی که بسیار مطالعه می‌کنند و سؤال می‌کنند، چهل را راحت‌تر تحمل می‌کنند؛
  - ۲۷- فکر کردن، سخت‌ترین عادت است که انسان می‌تواند به آن عادت کند؛
  - ۲۸- نحوه برخورد یک جامعه با یک فکر و فکر متفاوت، سرنوشت آن را رقم می‌زند؛
  - ۲۹- فرد و جامعه‌ای که در عادات فکری خود تحول ایجاد نمی‌کند، متوقف می‌شود؛
  - ۳۰- تعامل بین المللی باعث می‌شود تا افراد، جوامع و نخبگان در معرض تفاوت‌ها قرار گرفته و شروع به فکر کردن بنمایند.
- (وب سایت نویسنده)

## صاحب نظران و اندیشمندان گرامی

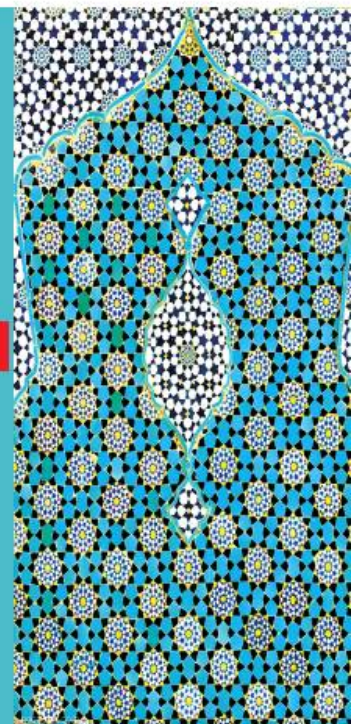
«صفیر حیات» رسالت خود می‌داند که در هر شماره، موضوعی نظری را در حوزه اندیشه دینی و اجتماعی با مشارکت صاحب نظران و اندیشمندان به بحث بگذارد و از این طریق به غنا و عمق معارف دینی یاری رساند. صاحبان نظر و اندیشه می‌توانند برای بحث در باب موضوعات ارائه شده، مقالات خود را به آدرس: قم / خیابان شهداء / کوچه ۳۷ / کوچه پنجم / پلاک ۱۶۲ / کدپستی: ۳۷۶۶۴ - ۳۷۱۳۷ دفتر نشریه صفیر حیات و یا به آدرس الکترونیکی نشریه: ( safir . hayat @ yahoo . com ) ارسال نمایند.

موضوع ویژه شماره بعد:

## خانواده، اصالت‌ها و آسیب‌ها

سامانه پیام کوتاه نشریه «صفیر حیات» آماده دریافت نظرات و پیشنهادات شما علاقه‌مندان و خوانندگان گرامی می‌باشند.

۵۰۰۰۱۷۱۷۳۳۳



پیام تسلیت حضرت آیت الله العظمی صانعی  
به مناسبت  
رحلت حضرت آیت الله هاشمی رفسنجانی



بسمه تعالی  
«وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ \* أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ»

رحلت عالم ربانی، یار و همراه دیرین امام امت (سلام الله علیه) و رفیق صادق و قدیمی ام،  
آیت الله هاشمی رفسنجانی را به محضر ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)،  
ملت بزرگوار ایران، علماء و حوزه های علمیه و همه وابستگان سببی و نسبی مخصوصاً  
همسر مکرمه و فرزندان گرامیشان تسلیت می گویم.  
بی شک فقدان این مبارز خستگی ناپذیر و ذخیره انقلاب ثلمه ای جبران ناپذیر در مسیر  
حق طلبی، عدالت خواهی، حرکت به سوی  
مردم سالاری حقیقی و تحقق آرمان های انقلاب می باشد.  
از خداوند متعال برای آن مرحوم علو درجات و حشر با اولیائش و برای  
بازماندگان صبر جمیل و اجر جزیل خواستارم.

قم المقدسه - یوسف صانعی  
۱۳۹۵/۱۰/۱۹  
۹ ربیع الثانی ۱۴۳۸

[آیت الله هاشمی] در ملاقاتی که با علمای قم و بزرگان حوزه داشتند،  
همه با دید احترام به او نگریستند، روش فکری، بینش سیاسی و اجتماعی،  
دبدهای فقهی و افق فکری و آینده نگری ایشان موجب این توانایی و  
توانمندی در ایشان شده است.

# صدیق با وفای متدین و فقیه روشنفرمان



## شخصیت آیت الله هاشمی رفسنجانی از دیدگاه حضرت آیت الله العظمی صانعی

و انقلاب هستند، فرزند معنوی امام هستند، این نشانگر آن است که ما از اهداف امام و انقلاب یک مقدار فاصله گرفته‌ایم، و این تبلیغات سوء و مسموم کننده حاکی از استثمار فکری و عوام زدگی در جامعه است، و لذا ایشان که یک آدم انقلابی و روشنفر است، نتوانست به کرسی ریاست جمهوری برسد. ولی در عین حال بنده نسبت به آینده بسیار خوش بینم، شاهدش را هم در انتخابات خبرگان اخیر دیدیم که جناب آقای هاشمی بالاترین میزان رأی را در استان تهران بدست آورد و امروز این امید ما به امثال آقای هاشمی رفسنجانی بستگی دارد، یعنی همه منتظرند که جناب آقای هاشمی و امثال ایشان چگونه می‌خواهند مشکلات را رفع کنند، امید به دیگران کمتر است و تا امثال آقای هاشمی رفسنجانی‌ها و تربیت یافته‌گان مکتب امام در این مملکت هستند امید به بهتر شدن وجود دارد.

(گفتگوی خبرنگار لوموند با حضرت آیت الله العظمی صانعی  
در تاریخ ۱۳۸۵/۱۲/۱۰)

\* همه مسائل را آقای هاشمی می‌تواند حل کند، منتهی الان توانش را ندارد، چون قدرت اجرایی ندارد، که علت آن هم، اشاره کردم به موضوع تبلیغات سوء و کمی هم، بحث عوام زدگی که در جامعه وجود دارد. ایشان موفق می‌شود برای پایگاه اجتماعی‌اش، پایگاه ارتباطش با امام، پایگاهش در حوزه‌های علمیه. لذا در همین ملاقات اخیر که با علمای قم و بزرگان حوزه داشتند، همه با دید احترام به او نگرستند، روش فکری، بینش سیاسی

\* با گذشت بیش از یک دهه از رحلت امام امت (س)، وقتی امروز لوضاع ایران را مورد دقت قرار می‌دهیم، می‌بینیم از اندیشه و آرای فکری امام فاصله ایجاد شد و اهدافی که مورد نظر ایشان بود تا با تشکیل نظام جمهوری اسلامی در جامعه تحقق پیدا کند، امروز خیلی کم‌رنگ شده است. برای مثال در انتخابات ریاست جمهوری اخیر در کشور، افرادی مانند جناب آقای رفسنجانی و آقای کروبی کاندیدای ریاست جمهوری می‌شوند، افرادی که در مبارزه با حکومت استبدادی شاه پیشگام بودند و در زمره یاران دیرین امام امت (س) و مورد وثوق ایشان بودند و یک روز از نهضت جدا نبودند، اما شرایط را در جامعه به گونه‌ای فراهم کردند که اینها با آن سوابق علمی و اجتماعی درخشان و با حسن سابقه‌ی کار اجرایی در ارکان اصلی نظام، رأی لازم را کسب نمی‌کنند و سرنوشت انتخابات به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد. این وضعیت یاران صدیق و صمیمی امام در عرصه انتخابات اخیر نشانگر ضعیف شدن اهداف متعالی بنیانگذار جمهوری اسلامی است.

(گفتگوی خبرنگار تلویزیون الفای یونان با حضرت آیت الله صانعی)

\* ملاحظه می‌کنید به بعضی از اهداف انقلاب و خواسته‌های امام نرسیده‌ایم، ولی امیدواریم ان شاءالله به همه‌ی اهداف برسیم. یکی از نشانه‌های نرسیدن به بعضی از اهداف امام و شاهد زنده این است که در انتخابات ریاست جمهوری دوره نهم، آن قدر تبلیغات مسموم و سوء علیه آقای هاشمی صورت گرفت که ایشان انتخاب نشوند، در حالی که آقای هاشمی از ارکان این نظام

طوری که همه کارشناسان اقرار کردند حضور دیروز مردم کم سابقه و بی سابقه بوده است.

(۱۳۷۶/۳/۳)

♦  
#سالیان طولانی باید بگذرد تا یک عالمی به وجود بیاید، سالیان طولانی باید بگذرد تا از یاران امام یکی باقی بماند، مغل آیت‌الله هاشمی پیدا شود، سالیان متملای باید بگذرد تا یک صاحب سَری مغل آیت‌الله اشپخ حسن صاعی باشد، سال‌ها باید بگذرد تا پدر و مادری باتقوا و متدین باشند، محیط اجتماعی به گونه‌ای خاص باشد. آقای هاشمی پدرش هیچ روز تلاوت قرآنش ترک نمی‌شد. ما وقتی به قم آمدیم، ظاهراً اولین نماز میت بود که ما دیدیم. پدر آقای هاشمی را آورده بودند دفن کنند، آدم متدین و متشرعی بود. امام از درس که فارغ شد، گفتند امام می‌روند داخل صحن نماز میت بخوانند، ما تعجب کردیم، گفتند از قضا یک نماز میت قشنگی خواند که همه لذت بردند. اما امروز ملاحظه می‌کنید از یاران بلوفای امام امت (س) اشخاص زیادی باقی نمانده است، مطهری، مفتاح، بهشتی که شهید شدند، آنهایی که هم مسلک امام بودند، بعضی‌هایشان از دنیا رفتند، لاقال این باقی‌مانده‌هایشان را قدر بگذاریم، دشمن تضعیف می‌کند، بکنند، تضعیف دشمن تقویت آنهاست، گفت «لحم‌الله الذی جعل اعدائنا من الحماقه»، خوب یک روی کوبیدن آقای هاشمی در حال حاضر به این علت است که سرتوشت مملکت دست لوست، اگر ایشان از دکتر روحانی پشتیبانی کند، وی پشتیبان دارد، و اگر پشتیبانی نکند، پشتیبان ندارد، بعد هم از کسی پشتیبانی می‌کند، کسی را روی کار می‌آورد که بتواند اهداف امام را در حد توان پیاده کند... اگر نبود رأی ملت و نبود آقای دکتر روحانی و آقای هاشمی در کنارش و بزرگان دیگر، این‌طور نبود که ما بتوانیم موضوع انرژی هسته‌ای را حل و فصل کنیم.

(بایان درس خارج فقه در تاریخ: ۱۳۹۲/۱۱/۱۶)

### گزارش دیدار رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام

#### با حضرت آیت‌الله العظمی صاعی در قم

حضرت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی صبح امروز با حضور در بیت مرجع عالیقدر حضرت آیت‌الله العظمی صاعی با معظم له دیدار و گفتگو کرد. در ابتدای این دیدار حضرت آیت‌الله صاعی ضمن تشکر از سفر آیت‌الله هاشمی به شهر مقدس قم، خطاب به ایشان فرمودند: «من از ابتدای آشنایی با حضرت‌عالی شما را به صراحت لهجه می‌شناسم و امیدوارم این صراحت لهجه شما همچنان در خدمت نظام و انقلاب که شما برای آن صدمه‌های زیادی متحمل شدیداید، باقی بماند».

معظم له همچنین با اشاره به سخنان اخیر جناب آقای هاشمی در خصوص هجمه به روحانیت فرمودند: «هجمه به روحانیت همیشه بوده و خواهد بود، سابقاً هم به روحانیت بد می‌گفتند، اما همین روحانیت با هدایت امام (سلام‌الله‌علیه) و تلاش‌های افرادی همچون شما و شهید مطهری‌ها آنچنان محبوبیتی پیدا کرد که مردم برای حرف روحانیت از جانشان نیز می‌گذشتند. منتها امروز برای حفظ جایگاه و شأن روحانیت باید تلاش شود تا استقلال حوزه‌ها و وحدت حوزه‌ها حفظ شود. امروز دنیا، اسلام و مسلمانان را متهم به حمایت از ترور و تروریسم می‌کند و تبلیغات رسانه‌های غربی نیز همه

و اجتماعی، دیدگاه‌های فقهی و افق فکری و آینده‌نگری ایشان موجب این توانایی و توانمندی در ایشان شده است.

#اگر بخواهیم مردم به استقلال فکری و فرهنگی برسند، نیاز به این است که روی اهداف امام و روی شخصیت‌هایی امثال آقای هاشمی که تربیت یافته مکتب فقهی امام امت هستند، تکیه کنند، اگر واقعاً بخواهند به ملت خدمت کنند. اگر حمله‌ای به امثال هاشمی‌ها شد، دولت‌ها باید در مقابلش موضع بگیرند. چون بنده از این می‌ترسم که یک‌سال و نیم قبل جناب آقای هاشمی به قم آمد، وسط سخنرانی خواستند، سخنرانی ایشان را به هم بزنند. خدای ناخواسته فردا چنین چیزی پیش بیاید، همه مسئولیم، رسانه‌ها مسئولند که باید مواظب باشند و نگذارند این بدعت‌ها پیش بیاید.

# جناب آقای هاشمی (حفظه‌الله و ابقاه) آن وقت که در زندان بود، در روز ماه مبارک رمضان برای اینکه لذتش کنند، آب در گلوئی ایشان ریختند، دست و پایش را بستند و می‌زدند، آب را می‌ریختند توی گلویش که بخورد، ایشان هم تلاش میکرد که آب نخورد، آخر در اثر شکنجه زیاد، وادارش کردند به اینکه آب را بخورد، این طوری انقلاب به اینجاها رسید.

(۱۳۷۳/۶/۳۰)

♦  
#اینکه جناب آقای هاشمی (حفظه‌الله و ابقاه) همه مشکلات را به دوش می‌گیرد، همه بارها را به دوش می‌گیرد، شبانه روز فعالیت می‌کند، همه تهمت‌ها را می‌پذیرد، همه بدگویی‌ها را می‌پذیرد، همه مشکلات را به گردن می‌گیرد، برخی افراد مشکلات را گردن دیگران میاندازند، او گردن خودش می‌گیرد، برای اینکه برای این انقلاب دل سوزانده، برای انقلاب رنج دیده، شلاق خورده، زندان رفته، خوش استعداد است، عالم است، متدین است، خیلی از صفات و ویژگی‌های اخلاقی در ایشان هست. به هر حال اینها مؤثر است. چطور میشود آدم، دل نسوزاند؟ مگر میشود آدم نسبت به انقلاب بیتفاوت باشد؟

(۱۳۷۵/۸/۲۰)

♦  
#اگر خدای ناخواسته روزی انتخابات ما زیر سوالی برود که در جهان، قابل پذیرش باشد، دیگر هیچ کاری نمی‌توانی بکنی؛ بالا بروی، پایین بیایی، قدرت نمایی کنی، ارباب کنی، دروغ بگویی، افترا بزنی، هر کار دیگری بکنی، فایده‌ای ندارد، دیگر نتیجه ندارد. همچنان که فرزند بحق امام حضرت آقای هاشمی (حفظه‌الله و ابقاه) و دامت شوکت و دام عزه) آن هشدار را داد و مردم را این چنین به صحنه آورد (وقفه‌الله لما یحبه و یرضی). آن کسی که وقتی خطر متوجهش می‌شود، امام در اینجا برایش گویند می‌کشد. اگر شما یک مقدار به مسائل آگاه بشوید و آشنا باشید، می‌باید که چه خطری آرای مردم را تهدید می‌کرد، خدای ناخواسته می‌رفت برخی مردم ما به دل‌سردی بگیریند. می‌رفت ضد انقلاب ترغیب کند که پای صندوق نروید، می‌رفت که انسان بیتفاوت بشود. وقتی آن هشدار را داد و ملت را مؤمن کرد که آرایشان محفوظ است و حفظ می‌شود و حسب اطلاعی هم که من دارم، دیروز از اوایل وقت تا آخر وقت، به جای دو چشم، چندین چشم قرض کرده بود و چندین ناظر بر انتخابات گذاشته بود و با بازرسی‌های دقیق و عمیق و با گذاردن نیروهای محقق و به حق از قبل، توانست انتخابات را با این حضور چشمگیر مردم برگزار کند، به

خاطرات تلخ و شیرین ایام طلبگی، سال‌های مبارزه و مسئولیت‌های سال‌های اول پس از پیروزی انقلاب و هدایت و راهنمایی‌های امام(ره)، گفت: «همه ما باید تلاش کنیم تا راه و اندیشه‌های امام عزیز حفظ و برای نسل‌های بعدی از تحریفات سیاسی در امان باشد. نباید بگذاریم مشعلی را که امام برای جامعه اسلامی ایران روشن کرده، خاموش شود که اگر چنین شود، گناهی نابخشودنی خواهد بود. ایشان با تأکید بر لطف خدوند به مردم ایران در مراحل مختلف، به تصمیم خویش برای نام‌نویسی و اتفاقات پس از آن اشاره کرد و گفت: «خدوند نخواست راهی را که امام به عنوان یک فقیه دینی درجایی مثل ایران باز کرده، به انحراف کشیده شود و کار من در مقطع انتخابات سال ۹۲ در حد نام‌نویسی بود که دیدید چه تأخیری در کشور داشت و نتیجه‌اش انتخاب آقای روحانی بود که با انگیزه و انرژی بیشتری در حال فعالیت است.»

ایشان با بیان این نکته که «انقلاب اسلامی ایران، ریشه‌ای الهی دارد»، گفت: «اگر چه انقلاب اسلامی یک پدیده اجتماعی براساس تعالیم قرآن است و خدوند از آن حفاظت می‌کند، اما شروطی دارد و یکی از شرط‌ها، همراهی مردم و رضایت آنهاست.»

آیت‌الله هاشمی رفسنجانی با یادآوری خاطرات زمان مبارزه مشترک با آیت‌الله صاعی، خطاب به ایشان گفت: «شما در همه مقاطع از زمان شروع مبارزه همراه امام بودید و امیدواریم کمک نمایید که تازه‌ایم تلاش کنیم که یاد و راه امام زنده مانده و نهادینه شود.»

آیت‌الله شیخ یوسف صاعی نیز در این دیدار با تشریح خاطرات اولین دیدار خویش با آیت‌الله هاشمی رفسنجانی در حوزه علمیه قم، گفت: «فراموش نمی‌کنیم که رابطه شما و امام به عنوان شاگرد و استاد به گونه‌ای بود که طلبه‌ها سوالات خود را به شما می‌گفتند تا از امام پرسید و امام هم با رویی گشاده جواب می‌دادند.»

این مرجع تقلید در ادامه سخنان خویش برای مصداق جایگاه هاشمی رفسنجانی در گفتار و رفتار امام، به مقطع درگذشت پدر آیت‌الله هاشمی رفسنجانی اشاره کرد و گفت: «وقتی امام آن خبر را شنیدند، هم تا آخر در تشییع جنازه بودند و هم با لحن زیبا و نافذشان بر پیکر پدرتان نماز میت خواندند که فکر می‌کنم پس از آن بر هیچ جنازه دیگری نماز میت نخواندند.»

آیت‌الله صاعی با ارائه تحلیلی از دوران سخت مبارزه و تأکید بر این نکته که آقای هاشمی علی‌رغم شکنجه و زندان همیشه همراه امام بودند، گفت: «بارها گفتم و باز هم می‌گویم که آقای هاشمی مورد علاقه امام بودند و وقتی خبر سلامتی شما را پس از ترور شنیدند، دستور دادند گوسفند قربانی کنند.»

ایشان افزود: «امام در بحث‌های علمی و مبارزاتی به حرف‌های شما عنایت داشت و یاران نزدیک امام در زمان مبارزه هم شما را عالمی فاضل، انسانی وارسته، متخلق، پاک و از یک خانواده اصیل می‌دانستند و می‌دانند راز تلاش بعضی‌ها برای ترور شخصیت شما که مورد وثوق امام بودید، چیست.»

آیت‌الله صاعی با بیان عبارت عرفانی «لایالاء للولاء» به تمام سختی‌های آیت‌الله هاشمی رفسنجانی و خانواده ایشان در مقاطع مختلف اشاره کرد و گفت: «امیدوارم خدوند متعال مقدمات حل مشکلات مردم و رفع موانع را فراهم کند.»

(۱۳۹۴/۶/۲)

در خدمت این جریان قرار گرفته است، لذا همه وظیفه داریم که چهره اسلام را به گونه‌های معرفی کنیم که از یک سو مانع اثرگذاری این تبلیغات در سطح دنیا و از سوی دیگر باعث ایجاد جاذبه برای اسلام شویم. ما نیازمند اصلاح برخی قوانین هستیم و حضور حضرت عالی در مجمع تشخیص مصلحت نظام می‌تواند باعث و منشأ این حرکت خیر شود. ایشان خطاب به آیت‌الله هاشمی فرمودند: «ما به اصالت خانوادگی شما، تقوا و علمیت و به درایت و سیاست شما ایمان داریم و اگر شما امروز این حرکت را انجام دهید بیشترین ثواب و بهره را از انقلاب برده‌اید و این انقلاب خواه ناخواه به جهان صادر خواهد شد.» ایشان با اشاره به برخی از قوانین که نیازمند اصلاح‌اند نظیر احکامی مانند دیه و قصاص زنان و غیرمسلمانان و... فرمودند: «درست است که ما در مقابل اجرای قانون خدوند نباید از سرزنش دیگران بترسیم، امام‌معنای اصلاح قوانین، تعطیلی حدود و احکام اسلام نیست؛ چرا که مهم و ملاک این است که قانون مطابق با موازین اسلام باشد نه مطابق فتوای مشهور فقها یا فلان فقیه، و لذا اگر فتوای یک فقیه جاذبه قانونی دارد و به نفع شیعه و اسلام است، چه اشکالی دارد که ما آن را قانون کنیم. شما فرزند حوزه و از آن حوزه هستید و از آنجا که شما در متن مسائل حکومتی هستید و دارای استعداد فائق‌العاده، لذا نظریات فقهی شما در باب حکومت نیز باید نگاهشسته شود و برای استفاده آیندگان ثبت و ضبط شود. در ادامه این دیدار آیت‌الله هاشمی نیز ضمن ابراز خرسندی از دیدار با حضرت آیت‌الله العظمی صاعی خطاب به ایشان فرمودند: «ما هم شما را به خوب فکر کردن و خوب حرف زدن می‌شناسیم و آنچه که شما بیان کردید کلاماً درست است و نیاز جامعه است. اگر چه ممکن است دولت‌های دنیای امروز با ما خوب نباشند، اما مردم دنیا امروز نگاهشان به ایران است و می‌خواهند بدانند که رسالت ما و پیام ما چیست و این مسائل را که حضرت تعالی بیان کرده اید قبل از انقلاب نیز از جمله مباحث ما با شهید مطهری و شهید بهشتی بود که در صورت پیروزی انقلاب، اداره حکومت با وجود اختلاف نظرات فقهی چگونه باید باشد؟ در آن زمان ما به این نتیجه رسیدیم که بهترین راه این است که وجود فتوا و نظر یک فقیه معتبر که موافق با موازین اسلام باشد کافی است و می‌تواند مبنای قانون‌گذاری باشد. آیت‌الله هاشمی در ادامه با اشاره به برخی موانع تحقق این امر فرمودند: «شما امروز فضای جامعه را می‌بینید؛ خشک مقدس‌ها، سلیقه‌های افراطی خود را حتی بر محک‌های قرآنی می‌خواهند تحمیل کنند، منتها حوزه باید پیش از پیش در تحقیقات و نوآوری‌های فقهی تلاش نماید و یک آزادمنشی وسیع‌تری در آن شکل بگیرد و فتوای آزادمنشانه، مستند و علمی صادر بشود این کمک زیادی به حل مشکلات می‌نماید.»

### در آخرین دیدار آیت‌الله هاشمی رفسنجانی و آیت‌الله العظمی صاعی چه گذشت؟

دیدار آیت‌الله هاشمی رفسنجانی با مراجع عظام همیشه دینی و حاوی حرف‌های شنیدنی و سرشار از لطافت‌ها و خاطرات طلبگی است. حالا چه قم باشد، چه نجف باشد و چه مشهد. دیدار ایشان با آیت‌الله شیخ یوسف صاعی که از مراجع و مدرسین امروز جامعه و از همراهان امام راحل در تمام سال‌های مبارزه بود، در منزل آقای صاعی در مشهد اتفاق افتاد. دیداری که در آغاز و پایان آن، آیت‌الله صاعی به رسم مهمان‌نوازی برای استقبال و بدرقه تا کوچه آمدند. به گزارش جماران، آیت‌الله هاشمی رفسنجانی در این دیدار، با یادآوری

یک شباهتش به امام امت (س) که دلداری و امیدواری می داد.

\* در صریح بودن، صریح گفتن و صریح عمل کردن، بدون اینکه در اعمال و در گفتار و رفتارش صراحت را نادیده بگیرد، شبیه به امام بود حتی وقتی که مقابل امام امت (س) قرار می گرفت.

\* این جمعیتی که برای تشییع جنازه ایشان آمدند چه در تهران در حدود چند میلیون نفر از طبقات مختلف، چه انسان هایی که در مجالس ترحیم شرکت کردند در همین شهر قم، وقتی مسجد اعظم دو شب قبل جلسه گرفتند از یکی از بزرگان نقل شده که ایشان فرمود: این نحوه جلسه بعد از امام امت (س) در مسجد اعظم برقرار نشده بود، شبستان ها پر از جمعیت حتی جمعیت داخل صحن هم رفتند، در رفسنجان جلسه گرفتند، جمعیت چنین و چنان، در روستاها اگر برای ایشان جلسه ای برگزار شده مردم شرکت کردند. این تشییع جنازه که به فرموده امام امت «شهادت است بر خوبی میت»، «شهادت عملی بر اینکه این میت آدم خوبی بوده»، و بر همه ما است که راه و روش او، و راههای امام را در حد توانمان ادامه بدهیم و جایی نرسد که این راهها بین همه راهها گم شود و فریاد واقربای اسلام از مسلمین بلند شود، در حد توان، در حد حرکت، در حد نشر، در حد حضور در اجتماعات سیاسی، ببینیم چه کسانی راه هاشمی را می روند. «أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ». این طور نیست که حالا لو مرده باشد، ما برگردیم به وضعیت سابق، برگردیم به عوام فریبی های سابق - که بعضی از افراد داشتند - برگردیم به گناهان سابق که داشته ایم، راه هاشمی یعنی اینکه مردم همه کاره اند، همان که امام امت فرمود: «میزان، رأی ملت است». اگر ما به هاشمی علاقه داریم، هاشمی را دوست می داریم، به این است تلاش کنیم مردم ناراحت نشوند، تلاش کنیم مردم در صحنهها حضور داشته باشند، تلاش کنیم با منطق و بیان با مردم رفتار کنیم، نه با اسلحه و شکنجه و زندان، شما می بینید که چه دشمنی هایی که نشده است. اگر امروز امام امت زنده بود آن خطبه ای که امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) دارد، می خواند، خطبه ای که امیرالمؤمنین دوستانش را «أُوهُ عَلَيَّ إِخْوَانِي الَّذِينَ تَلَوُوا الْقُرْآنَ فَأَحْكَمُوهُ وَ تَدَبَّرُوا الْفَرْصَ فَأَقْلَمُوهُ ... أَيْنَ عَمَارٌ ... أَيْنَ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ»، کجا ایند آنهايي که قرآن خواندند و پای قرآن ایستادند، کجا ایند آنهايي که سنت را زنده کردند، اگر امام امروز بعد از فوت هاشمی (قدس سره الشریف) بود می فرمود، کجاست خادمی و طاهری

اصفهائی، کجاست هاشمی نژاد، بهشتی، مطهری ها، کجاست هاشمی رفسنجانی که احکام اسلام را هم فهمیدند و هم برای مردم بیان کردند و هم دین را دین سرتیژه ندانستند، بلکه دین را دین دعوت و موعظه حسنه و منطق و برهان دانستند.



### \* سخنان حضرت آیت الله العظمی صانعی (مدظله العالی) پیرامون شخصیت علمی و سیاسی آیت الله هاشمی رفسنجانی (قدس سره) در پایان درس خارج فقه

(۱۳۹۵/۱۰/۲۵)

از نظر اخلاقی و حق اخلاقی، بر خود لازم دانستم که در آخر بحث، از صدیق باوقای متدین و روشنفکرمان، فقیه بزرگوار - چه فقیه اصطلاحی یعنی علم به احکام شرعیة عن ادلته التفصیلیة، و چه فقیه به معنای لغوی یعنی «اللقه هو الفهم»، - که همه اینها را مرحوم آیت الله حاج شیخ اکبر هاشمی رفسنجانی داشته، چند جمله ای راجع به ایشان به طور کوتاه عرض کنم:

\* آیت الله حاج شیخ اکبر هاشمی (قدس سره) هم بعد از آنکه حدود ده سال درس امام (س) را درک کرده بود، آن وقت رفت تهران و برای مبارزه کمر همت بست، با دوستانش گرفتار زندان و شکنجه های فراوان شد، یعنی آن وقتی که در حوزه بود سنه ۴۱ و ۴۲، فقیه بود، آیت الله بود، آیت الله جوزوی؛ نه آیت الله قاتونی، نه آیت الله رسانه ای! چون حدود ده سال تقریباً درس امام را حاضر شده بود و با آن استعداد سرشار و هوش و ذکاوتش و با آن سوابقی که داشت، از درس امام بهره برد و بعد، دروس جوزوی را هم مقید بود نزد کسانی برود که به آنها ایمان دارد، من به یاد دارم اولین یاری که در مجلس درس با ایشان آشنا شدم، در درس سیوطی مرحوم آیت الله شب زنده دار جهرمی بود که از متقین حوزه و از علمای حوزه بود. همان روز اول، ایشان به مرحوم آیت الله شب زنده دار در درس اشکال کردند، حساب شده درس می رفت، نه اینکه هر کجایی باشد او درس برود، بعد هم بیع مکاسب را بنده و ایشان خدمت فقیه بزرگوار مرحوم آیت الله العظمی منتظری خواندیم، منظومه حکمت راه الهیاتش را با ایشان و با دو رفیق دیگرش مرحوم ربانی و حاج آقای اخوی، باز خدمت آیت الله العظمی منتظری خواندیم، کفایتین را خدمت مرحوم آیت الله العظمی سلطانی و مجاهدی می خواند که همه اینها افراد شایسته ای بودند، در واقع هم در حوزه مشغول درس و مباحثه علمی بود و هم در سنگر مبارزه کوشا بود.

\* همیشه امیدوار بود. در فیضیه طلبه ها را زنده و از طبقه دوم پرت کردند، روز شهادت امام صلاقی (ع) و بعد امام امت اطلاعیه تندی در اربعین آنها نوشتند، وقتی که از مدرسه فیضیه رفته خدمت امام، ایشان در اتاق نشسته بودند، بنده و تعدادی دیگر از دوستان خدمت امام عرض کردیم طلبه ها را کوپیدند، له کردند، کشتند، چنین و چنان کردند. ایشان فرمود: «تابودی نظام شاهنشاهی، نزدیک است، پیروزی، نزدیک است». حالا این نزدیکی، چند سال طول کشید، این نزدیکی، حدود پانزده سال طول کشید، امام فرمود: «نزدیک است، اینها تمام شدند، اینها خاتمه پیدا کردند». چون هر وقت دیدید هر حاکمی به زور و به دروغ متمسک می شود، این حاکم رو به زوال است، خودمان می دانیم، آنهايي هم که ظلم می کنند می دانند، می خواهند کمر را با شمشیر ببندند، نه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ اللَّهُ ذُرًّا»، ایشان هم این طور بود. مرحوم آیت الله هاشمی هم همیشه دلداری می داد می گفت امیدواریم، خوب می شود، من یک بار در باره مشکلات برایش پیغام دادم، فرمود: صبر کنید خوب می شود، بعد یک موقع پیغام داد، فرمود: «نگفتم صبر کن دیگر، الآن به چه مرحله ای رسیده ایم». بعد از صبر کردن، این هم



آخرین ملاقات آیت الله هاشمی رفسنجانی با  
حضرت آیت الله العظمی صانعی<sup>مدنی</sup> در مشهد مقدس



حضور حضرت آیت الله العظمی صانعی<sup>مدنی</sup> در مراسم تشییع و خاکسپاری مرحوم آیت الله هاشمی رفسنجانی





مؤسسه فرهنگی فقه الثقلین برگزار می کند

# دیه

  
مؤسسه فرهنگی  
فقه الثقلین  
Institute of culture  
Feqh-ul-saqalain

اولین نشست از سلسله  
نشست های فقه پژوهی  
با موضوع «دیه»  
با رویکرد فقهی و حقوقی

## Feqh-ul-saqalain Cultural Institute is holding: Compensation and Blood Money

The 1<sup>st</sup> Session of the  
Jurisprudential Research Series

This Session's Topic:  
Compensation and  
Blood Money from a Legal and  
Jurisprudential Perspective

- مهلت ارسال چکیده مقالات : اول خرداد ۱۳۹۶
- مهلت ارسال مقالات : ۲۵ شهریور ۱۳۹۶
- نشست مقدماتی : ۱۹ و ۲۰ مهر ۱۳۹۶
- زمان همایش اصلی : ۲۴ آبان ۱۳۹۶
- مکان / شهر مقدس قم

### عناوین و موضوعات نشست :

- ماهیت دیه و ارش ؛
- تاریخچه دیه در ادیان قبل از اسلام و نظام های حقوقی ؛
- نقش نظام های اجتماعی (حکومت ها) در تعیین دیه ؛
- وجه تغلیظ دیه در ماه های حرام و در حرم ؛
- بر اساس ماهیت جبرانی و جزایی دیه ؛
- وجه ضمان عاقله با توجه به جنبه ی شخصی بودن مسئولیت ؛
- نقش شرکت های بیمه در پرداخت دیه ؛
- ارش در جنایات ؛
- فتاوی شاذ در احکام دیه و ارش ؛

نشانی دبیرخانه : قم/ خیابان شهداء / کوچه ۳۷ / فرعی ۵ / پلاک ۱۶۲ ■ صندوق پستی : ۳۷۱۸۵-۹۶۷ ■ تلفن : ۰۲۵۳۷۷۴۱۰۶۵ - ۰۲۵۳۷۸۳۵۱۰۰

سامانه پیام کوتاه : ۵۰۰۰۱۷۱۷۳۳۳ ■ پست الکترونیکی : feqh.study@gmail.com